

گروگان



۴۰ پیام تبیینی
پیرامون تأثیر دلار
بر اقتصاد ایران



سایر آثار تولید شده
در مرکز راهبری پیام

@paiamenehzat



مجله پیام رستا (روایت سیر تحولات ایران) - شماره ۱۳

خط گفتمان مقاومت	۴۰ پیام تبیینی پیرامون تأثیر دلار بر اقتصاد ایران
گروگان	■ تهیه: مرکز راهبری پیام
آذر ۱۴۰۴	■ تدوین: گروه انگاره‌های پیشرفت و مدیریت اقتصادی
تهیه نسخه فیزیکی ۰۹۹۰۲۱۴۵۶۴۴ - ۰۲۱۶۶۴۰۶۲۵۵	■ تألیف: سید محمد سادات حسینی

فهرست

۱۷	محور اول	هژمونی مالی و اقتصاد سیاسی دلار
۱۸	پیام اول	هژمونی دلار، میراث یک قرن مهندسی قدرت است.
۲۲	پیام دوم	فدرال رزرو، نهادی که قرار است پشتوانه دلار باشد در مشّت لابی صهیونیستی است.
۲۶	پیام سوم	آمریکا با لغو یک‌جانبه تضمین پشتوانه طلا، رسماً به جهان خیانت کرد.
۳۰	پیام چهارم	معامله پترودلار در ۱۹۷۳، تنفس مصنوعی به دلار بود.
۳۴	پیام پنجم	نظام مبتنی بر دلار، مکانیزم غارت جهانی و صدور تورم است.
۳۶	پیام ششم	سلطه جهانی دلار بر ستون‌هایی نظام‌مند استوار است.
۴۰	پیام هفتم	سلاح‌سازی دلار، به یک خودزنی راهبردی تبدیل شده است.
۴۳	محور دوم	دلار در اقتصاد ایران
۴۴	پیام هشتم	جهش‌های ارزی، محصول چهار چالش زیربنایی در اقتصاد کشور است.
۴۶	پیام نهم	وابستگی به درهم امارات، آسیب‌پذیری پرهزینه در برابر سلطه تحریمی آمریکا است.

پیام دهم	۴۸	جبران کسری بودجه با جهش ارزی، نظام مالی کشور را در چرخه بی پایان گرفتار کرده است.
پیام یازدهم	۵۲	بانک‌های خصوصی به موتور التهاب افکنی در بازار ارز تبدیل شده‌اند.
پیام دوازدهم	۵۴	آسیب‌پذیری‌های حکمرانی ارزی، ناشی از فقدان یک ساختار پرداخت رسمی است.
پیام سیزدهم	۵۸	عدم بازگشت ۹۶ میلیارد دلار ارز صادراتی، به اهرم فشار بر اقتصاد ایران مبدل شده است.
پیام چهاردهم	۶۰	صادرکنندگان یارانه‌بگیر با ادعای بازار آزاد، از بازگرداندن ارز امتناع می‌کنند.
پیام پانزدهم	۶۲	دلار به یک کالای سرمایه ای در کشور تبدیل شده است.
پیام شانزدهم	۶۶	نوسانات ارزی به عنوان یک شوک سمت عرضه عمل می‌کند.
پیام هفدهم	۶۸	عبور هوشمندانه از سیاست ارز ترجیحی، شرط پایداری اقتصادی است.
پیام هجدهم	۷۰	انحصاربخشی به دلار در مراودات مالی، تضعیف آگاهانه پول ملی است.
پیام نوزدهم	۷۴	مسئله دلار فراتر از اقتصاد، به هویت ملی گره خورده است.
محور سوم	۷۹	آغاز افول نظام دلاری
پیام بیستم	۸۰	بحران مالی ۲۰۰۸ زنگ بیداری جهان بود.
پیام بیست و یکم	۸۴	ارزی که نماینده ۲۵ درصد اقتصاد جهان است، می‌خواهد ۸۰ درصد را مدیریت کند.
پیام بیست و دوم	۸۸	افول ساختاری اقتصاد آمریکا یک واقعیت آماری است.
پیام بیست و سوم	۹۲	از دست دادن سلطه دلار، معادل شکست در یک جنگ جهانی است.
پیام بیست و چهارم	۹۴	سهم دلار در تجارت بین‌الملل از ۸۰ به ۵۵ درصد کاهش یافته است.
پیام بیست و پنجم	۹۶	معاملات انرژی با ارزهای غیردلاری، پتrodلار را متزلزل کرده است.
پیام بیست و ششم	۱۰۰	آمریکا در حال دست و پا زدن برای نجات هژمونی دلار است.
پیام بیست و هفتم	۱۰۴	نظام مبتنی بر دلار، برای اولین بار تحریم می‌شود.
پیام بیست و هشتم	۱۰۶	امریکا برای جبران بدهی‌ها، ناچار است معادل ۳۰۰۰ سال فروش نفت ایران دلار چاپ کند.
محور چهارم	۱۰۷	چندجانبه‌گرایی و معماری نوین ارزی

۱۰۸	پیام بیست و نهم	اقتصاد ایران در نسبت با دلار در دوران گذار اجباری است.
۱۱۰	پیام سی‌ام	ماندن نخبگان در پارادایم‌های تحلیلی گذشته، مانع بهره‌گیری ایران از فرصت‌های جدید است.
۱۱۲	پیام سی و یکم	تجربه موفق چین، جایگزینی دست نامرئی بازار با دست مرئی دولت بوده است.
۱۱۴	پیام سی و دوم	سوآپ ارزی، تجربه موفق روسیه برای حذف دلار از مبادلات خود بوده است.
۱۱۶	پیام سی و سوم	چین به صورت عملی نظام برتون وودز دوم را در شانگهای پیاده کرده است.
۱۱۸	پیام سی و چهارم	ایالات متحده با دلاریزه کردن دیجیتال جهان می‌کوشد هژمونی پولی خود را بازآفرینی کند.
۱۲۰	پیام سی و پنجم	بانک‌های مرکزی در سراسر جهان در حال کاهش ذخایر دلاری هستند.
۱۲۲	پیام سی و ششم	بریکس، با ایجاد یک معماری مالی موازی، در حال به چالش کشیدن مستقیم هژمونی دلار است.
۱۲۴	پیام سی و هفتم	*بریکس پی* یک ارز واحد نیست، بلکه یک اتاق تهاتر واقع‌بینانه است.
۱۲۶	پیام سی و هشتم	افول تدریجی هژمونی دلار، راه تنفسی حیاتی برای کشورهای تحریمی گشوده است.
۱۲۹	پیام سی و نهم	ایران برای بهره‌مندی از ساختار نوین ارزی، نیازمند احیاء نقش ژئواکونومیک خود است.
۱۳۱	پیام چهلم	ابتکار BRI هژمونی دلار را فرسایش خواهد داد.



چرا شما به دلار حاکمیت می دهید؟ چرا برای ریال رقیب را تقویت میکنید؟ یکی از وظایف عمده‌ی ما این است که ما رقیب ریال را در داخل تقویت نکنیم. آمریکایی‌ها یک روزی - چهل پنجاه سال قبل - برای اینکه دلار را در داخل کشورشان تقویت کنند، طلا را که رقیب دلار بود، با قیمت بالایی از مردم خریدند و جمع کردند برای اینکه طلا در دست مردم نباشد، برای اینکه دلار در داخل آمریکا شخصیت پیدا کند؛ اما ما برای ریال خودمان مدام رقیب درست میکنیم! واقعاً یکی از گرفتاری‌های کشور ما مسئله‌ی آویزان شدن بخشهای مختلف اقتصاد ما به دلار است. من در مشهد گفتم؛ بعضی از کشورها خودشان را از دلار جدا کردند و معاملاتشان را از طریق دیگری [انجام میدهند]؛ حتی اینها را از سوئیفت خارج کرده بودند، اینها ارتباطاتشان را با سوئیفت هم قطع کردند - آنها هم قطع کرده بودند، اینها هم قطع کردند - وضعیتشان بهتر شد؛ الان کشورهایی هستند که وضعیتشان بهتر شده.

۱۴۰۲/۰۱/۱۵



مسئله ذهنی

امروز حکایت دلار و نوسانات ارزی، از یک بحث تخصصی فراتر رفته و به دغدغه‌ای ملی در متن زندگی ایرانیان تبدیل شده است. در این میان، ذهنیت عمومی جامعه با مجموعه‌ای از ابهامات و گره‌های ذهنی مواجه است. سؤالاتی از این قبیل که چرا دلار در جهان توانست سیطره مطلق پیدا کند و به تبع آن، چرا اقتصاد ایران اینچنین به این سلاح تحریمی دشمن وابستگی دارد؟ علت نوسانات صعودی نرخ ارز چیست و چرا با افزایش نرخ ارز، همه کالاها و خدمات گران میشود؟ در شرایطی که تورم به مهم‌ترین دغدغه معیشتی مردم تبدیل شده، چرا ارزش حاصل یک عمر زحمت آنها، باید مانند یخ در برابر آفتاب تورم آب شود؟ با نگاه به وضعیت اقتصادی کشورهای پیرامونی که برخی حتی شرایط دشوارتری از نظر ثبات سیاسی دارند، این سوال مطرح است که چرا همسایگان از ثبات پولی برخوردارند اما اقتصاد ایران باید حسرت یک وضعیت نرمال و بدون التهاب را داشته باشد؟ توجه به هزینه‌های جاری سنگین و کسری بودجه‌های سنواتی در ساختار مالی کشور، این ابهام را مطرح کرده است

۵۵

در شرایطی که تورم به مهم‌ترین دغدغه معیشتی مردم تبدیل شده، چرا ارزش حاصل یک عمر زحمت آنها، باید مانند یخ در برابر آفتاب تورم آب شود؟



خط گفتمان مقاومت گروگان

۴۰ پیام تبیینی پیرامون تأثیر
دلار بر اقتصاد ایران



در حالی که فشار
گرانی بر دوش
طبقات متوسط و
ضعیف سنگینی
می‌کند و در این
آشفته بازار، سهم
گروه‌های خاص و
دارندگان رانت‌های
اطلاعاتی از سفره
کوچک شده مردم
چقدر است؟

که آیا دولت‌ها خود ذینفع اصلی این گرانی برای جبران کسری بودجه هستند و نفع خود را در تورم می‌بینند؟

حتی زمانی که جامعه برای حفظ ارزش سرمایه خود به سمت بازارهای دارایی هجوم می‌آورد، برای خودش سوال است که آیا تلاش مردم برای تبدیل ریال، خیانت اقتصادی به کشور است یا واکنشی طبیعی و ناگزیر برای حفظ قدرت خرید خود؟ در حالی که فشار گرانی بر دوش طبقات متوسط و ضعیف سنگینی می‌کند و در این آشفته بازار، سهم گروه‌های خاص و دارندگان رانت‌های اطلاعاتی از سفره کوچک شده مردم چقدر است؟ پس از سال‌ها تأکید بر سیاست‌های استقلال ارزی و حذف دلار از مبادلات، آیا واقعا حذف دلار یک راهبرد علمی و واقعی است یا صرفاً شعاری سیاسی که هزینه آن را مردم می‌پردازند؟ با طرح موضوع جدایی از نظام مالی غرب و استانداردهای دلاری، آیا مسیر فعلی، کشور را به سمت مدل‌های بسته اقتصادی و انزوای بیشتر سوق نمی‌دهد؟ و از طرفی با مشاهده آزمون و خطاهای مکرر در سیاست‌گذاری‌های پولی و تجاری گذشته، آیا ساختار اجرایی کشور اساساً توان و اراده‌ای برای مهار این اسب سرکش دارد یا مدیریت بازار از کنترل خارج شده است؟ با چرخش راهبردی کشور به سمت ائتلاف‌های شرقی و پیمان‌هایی نظیر بریکس، آیا این مسیر راه نجاتی واقعی است یا صرفاً جابجایی وابستگی از غرب به شرق و تغییر ارباب از دلار به یوان؟ آیا اساساً پیمان‌هایی مانند بریکس توانایی مقابله با هژمونی چندین ساله دلار را دارند و آیا تجربه‌های قابل اتکا و موفق‌تری در این زمینه وجود دارد؟

همچنین در مواجهه با فشارهای تحریمی و محدودیت‌های بین‌المللی، بر خلاف جریان غرب‌گرا و سازشکار که مسیر تسلیم را پیشنهاد می‌کنند، آیا واقعاً راهکاری جز تسلیم در برابر فشارها یا انتظار برای تغییر سیاست‌های کاخ سفید وجود دارد؟ آمریکا با فرض اینکه اراده داشته باشد، آیا در مقابل رقیبان سرسختی همچون چین، آیا توانایی حفظ هژمونی دلار در جهان را داراست و در این مسیر دست به چه اقداماتی می‌زند؟ استفاده از ظرفیت‌های ژئوپولیتیک و پیمان‌های چند جانبه، آیا ظرفیت نجات اقتصاد ایران را دارد؟ واکنش آمریکا در مقابل استقلال‌خواهی ما چه خواهد بود؟



روایت معیار

گذار موفق از گردنه نوسانات ارزی و شکستن حصار تحریم، با امید بستن به تغییرات سیاسی در آمریکا و مسیر صدار آرموده شده مذاکره، راه به جایی نمی‌برد. باید با یک تغییر ریل بنیادین در حکمرانی اقتصادی از مسیر انفعال در برابر هژمونی خودکامه دلار به سمت ایجاد یک معماری فعالانه مبتنی بر ظرفیت های واقعی اقتصاد و نظم نوین جهانی حرکت کرد.

ثبات در وهله نخست نیازمند اعمال حکمرانی ریال و شفاف سازی جریان کالا و ارز است تا از خروج سرمایه و حبس دلارهای صادراتی جلوگیری شود. در این چارچوب، هرگونه دسترسی صنایع بزرگ به انرژی ارزان و یارانه ای، باید مشروط به بازگشت صددرصدی و رویت پذیر ارز حاصل از صادرات به چرخه رسمی کشور باشد تا بساط صادرات یارانه و رانت خواری به اسم بازار آزاد برچیده شود. همچنین اصلاح الگوی تجارت خارجی از طریق تطبیق نقشه تجاری و ارزی و حرکت به سمت پیمان های پولی دوجانبه با شرکای راهبردی نظیر چین و روسیه، ضرورتی حیاتی برای کاهش هزینه های تبدیل ارز و خنثی سازی ریسک تمرکز بر کانال های تراستی در امارات است. تکمیل اصلاحات داخلی، در گرو خشکاندن ریشه های داخلی تورم از

۵۵

تکمیل اصلاحات

داخلی، در

گرو خشکاندن

ریشه های داخلی

تورم از طریق

اصلاحات ساختاری

در نظام بودجه ریزی

وبانکی است.

طریق اصلاحات ساختاری در نظام بودجه‌ریزی و بانکی است. دولت باید با تفکیک درآمدهای خود از نوسانات نرخ تسعیر و جایگزینی آن با درآمدهای مالیاتی هوشمند، چرخه معیوب جبران کسری بودجه با جهش‌های تورم‌زای ارزی را متوقف کند. موازی با آن، برخورد قاطع با بانک‌های خصوصی ناتراز و توقف خلق پول بدون پشتوانه‌ای است که به جای تولید، صرف سفته‌بازی در بازارهای دارایی می‌شود. نظام بانکی کشور باید با اصلاح ضعف‌ها و خلاءهای موجود در ساختار خود، و الگوبرداری از تجربه موفق جهانی، اقدامات فعال و هوشمندانه را جایگزین سودگری کرده و اعتبارات را به صورت هوشمند به سمت زنجیره‌های ارزش و فناوری‌های برتر هدایت کند.

در لایه خارجی و راهبردی، این نقشه راه بر احیای نقش ژئواکونومیک ایران به عنوان هاب ترانزیت منطقه‌ای استوار است تا با ایجاد تقاضای واقعی برای ریال در کریدورهای شمال-جنوب و شرق-غرب، درآمدی پایدار و تحریم‌ناپذیر جایگزین دلارهای نفتی شود. همزمان، دیپلماسی اقتصادی باید با چرخش از ابزارهای سنتی به سمت بهره‌گیری از زیرساخت‌های تسویه نوین نظیر بریکس‌پی و اتصال به پروژهای نظیر «mBridge»، امکان مبادلات همتا-به-همتا و حذف ارزهای واسط مانند دلار و درهم را فراهم آورد.

این تغییرریل یک ضرورت برآمده از واقعیت‌های انکارناپذیر جهانی است. شواهد به خوبی نشان می‌دهد که ایالات متحده گرفتار افول ساختاری شده و هژمونی دلار که روزگاری تکیه‌گاه نظم جهانی بود، اکنون به پاشنه آشیل آن تبدیل شده است. تکاپوی واشنگتن برای حفظ این انحصار از جنگ‌های تعرفه‌ای تا نظامی‌سازی دلار، تلاشی تدافعی و منجر به شکست او در برابر جبر تاریخ است. ظهور اجتناب‌ناپذیر قدرت‌های نوظهور نظیر چین و گذار جهان به سمت نظم چندقطبی، زمین بازی جدیدی را ترسیم کرده است که در آن، ایران نباید در انتظار بازگشت نظم سوخته‌ی آمریکایی بماند، بلکه باید هوشمندانه و با تکیه بر مزیت‌های ذاتی خود در انرژی و ژئوپلیتیک، جایگاه خود را در این معماری جدید تثبیت کند. خروج دلار از جایگاه کالای سرمایه‌ای و بازگشت آن به نقش ابزار مبادله،



خروج دلار از جایگاه
کالای سرمایه‌ای
و بازگشت آن به
نقش ابزار مبادله،
نیازمند بازسازی
اعتماد عمومی و
طراحی ابزارهای
جذاب ریالی برای
سرمایه‌های خرد
مردم است.



خط گفتمان مقاومت

گروگان

۴۰ پیام تبیینی پیرامون تأثیر
دلار بر اقتصاد ایران

نیازمند بازسازی اعتماد عمومی و طراحی ابزارهای جذاب ریالی برای سرمایه‌های خرد مردم است؛ اقدامی که با پیوست مشارکت فعالانه جامعه در اصلاح الگوی مصرف انرژی و کالای خارجی، علاوه بر اینکه فشار بر منابع ارزی را کاهش می‌دهد، به عنوان یک پروژه ملی، اقتدار و هویت پول ملی را احیا خواهد کرد و بر این اساس، پیام‌های متن حاضر در چهار محور صورت بندی شده است:

• **محور اول:** هژمونی مالی و اقتصاد سیاسی دلار

• **محور دوم:** دلار در اقتصاد ایران

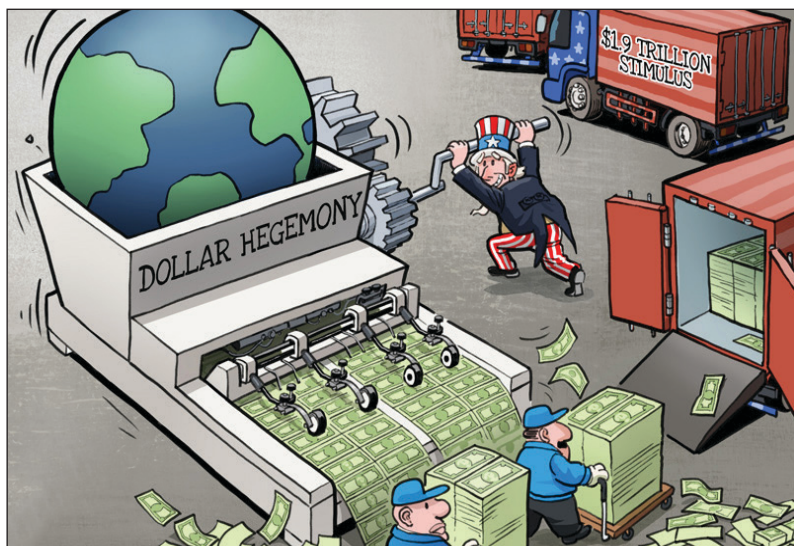
• **محور سوم:** آغاز افول نظام دلاری

• **محور چهارم:** چندجانبه‌گرایی و معماری نوین ارزی

پیام‌های تبیینی

محور اول

هژمونی مالی و
اقتصاد سیاسی دلار



پیام اول

هژمونی دلار، میراث یک قرن مهندسی قدرت است.



آنچه امروز در ادبیات اقتصاد سیاسی تحت عنوان نظم پولی بین‌المللی شناخته می‌شود، یک فرآیند تکاملی طبیعی یا توافق دموکراتیک میان ملت‌ها نبوده، بلکه خروجی یک پروژه مهندسی شده دقیق و چندلایه علیه استقلال اقتصادی کشورهاست که طی یک قرن اخیر با معماری ایالات متحده شکل گرفته است. این ساختار هژمونیک که سیطره دلار را بر شریان‌های حیاتی تجارت جهانی تحمیل کرده، محصول سه فاز عملیاتی مجزا اما پیوسته است که در هر مرحله، حلقه محاصره مالی بر گرداگرد اقتصادهای ملی را تنگ‌تر نموده است. درک این تاریخچه نشان

فاز نخست این
طراحی پیچیده
در سال ۱۹۱۳ و
با تصویب قانون
فدرال رزرو کلید
خورد که می‌توان
از آن به عنوان
«خصوصی‌سازی
حاکمیت پولی»
یاد کرد.



خط گفتمان مقاومت

گروگان

۴۰ پیام تبیینی پیرامون تأثیر
دلار بر اقتصاد ایران

می‌دهد که چگونه ابزارهای پولی از کارکرد تسهیل‌گری مبادلات خارج شده و به سلاح‌های استراتژیک برای اعمال قدرت تبدیل شده‌اند. فاز نخست این طراحی پیچیده در سال ۱۹۱۳ و با تصویب قانون فدرال رزرو کلید خورد که می‌توان از آن به عنوان «خصوصی‌سازی حاکمیت پولی» یاد کرد. تا پیش از این تاریخ، خلق پول و مدیریت عرضه آن عمدتاً در حیطه اختیارات دولت‌ها و به عنوان نمادی از حاکمیت ملی شناخته می‌شد؛ اما با تأسیس بانک مرکزی آمریکا، حق انحصاری چاپ دلار از نهاد دولت سلب و به کنسرسیومی متشکل از بانک‌های تجاری خصوصی واگذار شد. این انتقال قدرت، ماهیت دلار را از یک ابزار عمومی به اهرمی در اختیار الیگارش‌های مالی وال استریت تغییر داد که در آن منافع سهامداران بانکی بر منافع عمومی اولویت می‌یافت و زمینه را برای خلق اعتبار بدون محدودیت فراهم می‌کرد.

گام دوم در سال ۱۹۴۴ و در کنفرانس برتون وودز، در حالی که جهان در آتش جنگ جهانی دوم می‌سوخت و زیرساخت‌های اقتصادی اروپا و آسیا ویران شده بود، برداشته شد. ایالات متحده با بهره‌گیری از موقعیت برتر نظامی و اقتصادی خود و در اختیار داشتن دو سوم ذخایر طلای جهان، جامعه بین‌الملل را به پذیرش دلار به عنوان ارز مرجع فراخواند. واشنگتن برای جلب اعتماد دولت‌ها، یک وثیقه اعتمادساز و تعهد حقوقی ارائه داد که بر اساس آن، هر ۳۵ دلار آمریکا با یک اونس طلا قابل مبادله بود. این مکانیزم باعث شد تا بانک‌های مرکزی جهان با اطمینان به این پشتوانه، ذخایر خود را از طلا به دلار تغییر دهند و وابستگی ساختاری به پول آمریکا نهادینه شود.

اما این نظام تضمین‌شده، در واقع دامی برای نفوذ و سلطه بود. در طول دهه‌های ۱۹۵۰ و ۱۹۶۰، آمریکا با سوءاستفاده از جایگاه دلار به عنوان ارز ذخیره، اقدام به چاپ پول فراتر از ذخایر طلای خود کرد تا هزینه‌های جنگ ویتنام و طرح‌های بلندپروازانه داخلی را تأمین کند. زمانی که کشورهایی مانند فرانسه متوجه کاهش ارزش واقعی دلار



خط گفتمان مقاومت گروگان

۴۰ پیام تبیینی پیرامون تأثیر
دلار بر اقتصاد ایران

شدند و درخواست تبدیل دلارهای خود به طلا را دادند، ذخایر طلای آمریکا با کاهش شدید مواجه شد. این وضعیت ناپایدار، مقدمه‌ای برای خیانت بزرگ پولی و ورود به فاز سوم و خطرناک‌تر این پروژه مهندسی شده بود.

در ۱۵ اوت ۱۹۷۱، ریچارد نیکسون در اقدامی یک‌جانبه و بدون مشورت با شرکای بین‌المللی، دریچه طلا را بست و تعهد تبدیل‌پذیری دلار به طلا را لغو کرد. این رویداد که به شوک نیکسون معروف شد، بزرگ‌ترین نکول تاریخ محسوب می‌شود؛ چرا که یک‌شبه دارایی‌های دلاری انباشته شده در بانک‌های مرکزی جهان، از اوراق دارای پشتوانه طلا به کاغذهایی بی‌پشتوانه و اعتباری تبدیل شدند. از این لحظه به بعد، ارزش دلار دیگر تابع ذخایر طلا نبود، بلکه صرفاً بر قدرت نظامی و سیاسی ایالات متحده و اعتماد اجباری بازارها استوار شد و عصر پول‌های فیات و بدون پشتوانه آغاز گردید.

پس از شوک ۱۹۷۱، دلار با بحران شدید مشروعیت و کاهش ارزش مواجه شد و جهان به دنبال جایگزینی برای آن بود. طراحان استراتژی آمریکا برای جلوگیری از فروپاشی امپراتوری دلار، در سال ۱۹۷۳ با هوشمندی تمام، نفت را جایگزین طلا کردند. هنری کیسینجر با انعقاد قراردادی با عربستان سعودی، متعهد شد که در قبال تأمین امنیت نظامی خاندان سعودی، تمامی معاملات نفت اوپک صرفاً با دلار انجام شود. این توافق، نظام «پetroدلار» را متولد کرد که حیاتی‌ترین کالای مورد نیاز جهان صنعتی را به دلار گره زد.

مکانیسم پترودلار یک تقاضای مصنوعی، دائمی و ساختاری برای دلار در سطح جهان ایجاد کرد. از آنجا که تمام کشورها برای چرخاندن چرخ صنایع خود به نفت نیاز داشتند و نفت تنها با دلار معامله می‌شد، همه ملزم بودند برای تأمین انرژی، ابتدا دلار بخرند. این چرخه باعث شد تا کشورهای صادرکننده نفت نیز دلارهای حاصله را در بانک‌های غربی سرمایه‌گذاری کنند یا اوراق قرضه آمریکا را بخرند که به بازافت

۵۵

در ۱۵ اوت ۱۹۷۱،
ریچارد نیکسون در
اقدامی یک‌جانبه
و بدون مشورت با
شرکای بین‌المللی،
دریچه طلا را بست و
تعهد تبدیل‌پذیری
دلار به طلا را لغو کرد.



خط گفتمان مقاومت

گروگان

۴۰ پیام تبیینی پیرامون تأثیر دلار بر اقتصاد ایران

پetroدلار معروف شد. بدین ترتیب، کسری بودجه آمریکا با پس انداز سایر ملل تأمین گردید.

این معماری هوشمندانه به ایالات متحده امتیازی گزاف اعطا کرد که بتواند تورم داخلی خود را به سایر کشورهای جهان صادر کند. هر زمان که فدرال رزرو اقدام به چاپ پول می کرد، تورم ناشی از آن در داخل آمریکا محبوس نمی شد، بلکه از طریق کانال های تجاری و نیاز جهان به دلار، در کل اقتصاد جهانی سرریز می شد. این سیستم باعث شد تا کشورهای در حال توسعه برای واردات کالاهای اساسی خود، هزینه تورم و رفاه شهروندان آمریکایی را بپردازند و استانداردهای زندگی در آمریکا به طور مصنوعی بالا نگه داشته شود.

با تثبیت این سیستم، دلارزدایی به خط قرمزی برای سیاست خارجی آمریکا تبدیل شد و هر کشوری که تلاش کرد نفت خود را با ارزی غیر از دلار بفروشد، با فشارهای سنگین سیاسی یا نظامی مواجه گردید. این موضوع نشان می دهد که هژمونی دلار صرفاً یک پدیده اقتصادی نیست، بلکه ستون فقرات امنیت ملی و قدرت سخت ایالات متحده است. بقای دلار در نیم قرن گذشته، نه به دلیل قدرت ذاتی اقتصاد آمریکا، بلکه به واسطه پیوند خوردن اجباری آن با امنیت انرژی جهان تضمین شده است.

اما سوال کلیدی و استراتژیک امروز این است که آیا این سازوکار طراحی شده در سال ۱۹۷۳، در دوران کنونی که شاهد تغییرات بنیادین در نظم ژئوپلیتیک جهان هستیم، قابلیت بقا دارد؟ با ظهور قدرت های نوظهور اقتصادی، تشکیل بلوک هایی مانند بریکس، کاهش سهم آمریکا از تجارت جهانی و تمایل تولیدکنندگان انرژی به تنوع بخشی به مشتریان، ستون های نظام پترودلار به لرزه درآمده است. اگر پیوند نفت و دلار گسسته شود، تقاضای ساختاری برای این ارز فرو خواهد ریخت و حجم عظیم دلارهای سرگردان در جهان به سمت آمریکا بازخواهد گشت که این امر می تواند پایانی بر یک قرن مهندسی قدرت پولی باشد.

۵۵

مکانیسم پترودلار

یک تقاضای

مصنوعی، دائمی

و ساختاری برای

دلار در سطح جهان

ایجاد کرد.



پیام دوم

فدرال رزرو، نهادی که قرار است پشتوانه دلار باشد در مشت لابی صهیونیستی است.

در کالبدشکافی نهادهای قدرتمند مالی جهان، فدرال رزرو یا همان بانک مرکزی ایالات متحده، پیچیده‌ترین و شاید فریبنده‌ترین ساختار را داراست. این نهاد که در سال ۱۹۱۳ و با تصویب کنگره آمریکا تأسیس شد، در ادبیات رسمی و رسانه‌ای غرب همواره به عنوان یک نهاد مستقل دولتی معرفی می‌شود که وظیفه حفظ ثبات قیمت‌ها را بر عهده دارد؛ اما واکاوی اساسنامه و ساختار حقوقی آن، واقعیتی متفاوت را آشکار می‌سازد. فدرال رزرو برخلاف اکثر بانک‌های مرکزی جهان که صددرد متعلق به دولت و تحت نظارت مستقیم پارلمان‌ها هستند، ساختاری ترکیبی و شبه‌خصوصی دارد که بخش‌های کلیدی آن از نظارت دموکراتیک مصون مانده‌اند و دقیقاً در همین لایه‌های

۵۵

سیستم فدرال رزرو
متشکل از ۱۲ بانک
منطقه‌ای است که
قدرتمندترین آن‌ها
فدرال رزرو نیویورک
است.

پنهان است که منافع الیگارش‌ی مالی بر منافع عمومی غلبه می‌کند. سیستم فدرال رزرو متشکل از ۱۲ بانک منطقه‌ای است که قدرتمندترین آن‌ها فدرال رزرو نیویورک است. نکته حائز اهمیت این است که سهامداران اصلی این بانک‌های منطقه‌ای، دولت آمریکا نیست، بلکه بانک‌های تجاری خصوصی و غول‌های وال‌استریت هستند. این بانک‌های خصوصی بر اساس قانون، نه تنها اعضای هیئت‌مدیره بانک‌های منطقه‌ای را انتخاب می‌کنند، بلکه از امتیازات ویژه‌ای برخوردارند که در کمتر نهاد حاکمیتی در جهان دیده می‌شود. این ساختار مالکیتی باعث شده است تا سیاست‌های پولی دلار که بر اقتصاد تمام جهان اثرگذار است، عملاً در اتاق‌های در بسته‌ای تعیین شود که کلید آن در دست بانکداران بزرگ است.

یکی از شگفت‌انگیزترین ابعاد این ساختار خصوصی، تضمین سود سهام برای بانک‌های عضو است. طبق قانون فدرال رزرو، بانک‌های تجاری که سهامدار بانک‌های منطقه‌ای فدرال رزرو هستند، فارغ از وضعیت اقتصادی کشور یا سود و زیان واقعی، سالانه سود تضمینی ۶ درصدی دریافت می‌کنند. این جریان مالی دائمی از جیب حاکمیت پولی به جیب بانکداران خصوصی، نشان‌دهنده ماهیت بنگاهداری این نهاد است. وقتی نهادی که مسئولیت چاپ پول جهانی را دارد، خود به سهامداران خصوصیش سود پرداخت می‌کند، بدیهی است که در دوره‌های حساس، حفظ سودآوری شبکه بانکی و ثبات بازارهای مالی را بر رفاه عمومی و عدالت اقتصادی مقدم می‌شمارد.

تحلیل عمیق‌تر لایه‌های مدیریتی این نهاد، پرده از نفوذ سیستماتیک لابی‌های قدرتمند سیاسی و ایدئولوژیک بر می‌دارد. بررسی سوابق رؤسا و تصمیم‌گیران کلیدی فدرال رزرو در دهه‌های اخیر نشان می‌دهد که یک جریان خاص با گرایش‌های شدید به صهیونیسم، همواره بر گلوگاه‌های پولی آمریکا مسلط بوده است. این تسلط باعث شده است تا سیاست‌های کلان پولی ایالات متحده، خواسته یا ناخواسته، هم‌راستا با منافع ژئوپلیتیک رژیم صهیونیستی و تأمین امنیت آن

۵۵

طبق قانون فدرال

رزرو، بانک‌های

تجاری که سهامدار

بانک‌های منطقه‌ای

فدرال رزرو هستند،

فارغ از وضعیت

اقتصادی کشور یا

سود و زیان واقعی،

سالانه سود تضمینی

۶ درصدی دریافت

می‌کنند.

تنظیم شود و دلار به عنوان یک سپر اقتصادی برای تل آویو عمل کند. حضور معنادار و متوالی چهره‌هایی با پیوندهای عمیق نژادی و ایدئولوژیک با رژیم صهیونیستی در رأس هرم تصمیم‌گیری مالی آمریکا، تصادفی نیست. شخصیت‌هایی مانند جنت یلن که پس از ریاست بر فدرال رزرو، سکان وزارت خزانه‌داری را در دست گرفت و یا بن برنانکی که در حساس‌ترین دوران بحران مالی ریاست این بانک را بر عهده داشت، نمونه‌هایی از این زنجیره مدیریتی هستند. تمرکز این افراد در رأس نهادهایی که قدرت خلق پول و اعمال تحریم را دارند، باعث ایجاد همگرایی کامل میان سیاست‌های پولی و واشنگتن و نیازهای امنیتی تل آویو شده است.

مکانیسم این حمایت مالی بسیار پیچیده و در عین حال کارآمد طراحی شده است. فدرال رزرو با سیاست‌های انبساطی و خرید اوراق قرضه خزانه داری آمریکا، عملاً کسری بودجه دولت آمریکا را تأمین می‌کند. این پول‌های خلق شده، منابع لازم برای کمک‌های بلاعوض سالانه چند میلیارد دلاری به اسرائیل و تأمین هزینه‌های هنگفت ماشین جنگی آمریکا در غرب آسیا را فراهم می‌سازد. به عبارت دیگر، فدرال رزرو با چاپ دلار بدون پشتوانه، چک سفید امضایی را در اختیار کاخ سفید قرار می‌دهد تا بدون نگرانی از محدودیت‌های مالیاتی، هزینه‌های نظامی متحدان خود را پوشش دهد.

نکته دردناک ماجرا اینجاست که هزینه این سخاوت‌مندی مالی و جنگ افروزی، از طریق تورم دلار به کل اقتصاد جهانی تحمیل می‌شود. از آنجا که دلار ارز ذخیره جهانی است، تورم ناشی از چاپ پول توسط فدرال رزرو، در داخل آمریکا محبوس نمی‌ماند و به تمام کشورهای که ذخایر دلاری دارند یا با دلار تجارت می‌کنند، صادر می‌شود. بنابراین، تمام مردم جهان به صورت غیرمستقیم و از طریق کاهش قدرت خریدشان، در حال پرداخت هزینه بمب‌ها و تسلیحاتی هستند که از

۵۵

حضور معنادار و

متوالی چهره‌هایی

با پیوندهای عمیق

نژادی و ایدئولوژیک

با رژیم صهیونیستی

در رأس هرم

تصمیم‌گیری مالی

آمریکا، تصادفی

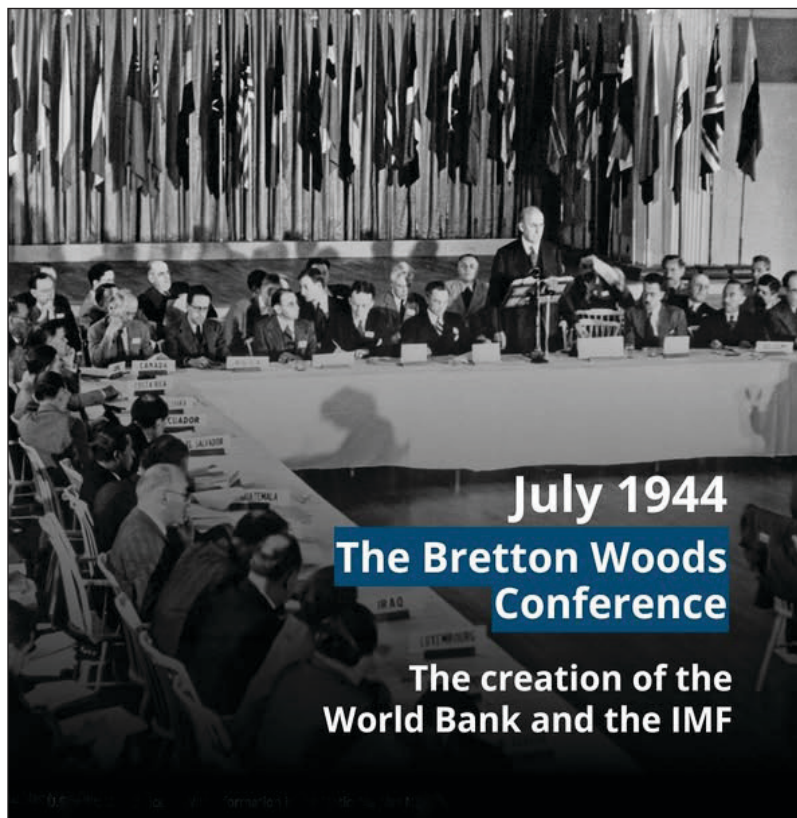
نیست.

طریق این چرخه مالی تأمین شده است.

گزارش‌های تحقیقی و اسناد موجود از نفوذ لابی‌های قدرتمندی نظیر آپیک در فرآیند انتصاب مقامات بانکی و مالی آمریکا حکایت دارد. این لابی‌ها با نفوذ در کنگره و دولت، تضمین می‌کنند کسانی بر صندلی ریاست فدرال رزرو و خزانه‌داری تکیه بزنند که تعهد خلل‌ناپذیری به امنیت اسرائیل داشته باشند. این شبکه درهم‌تنیده باعث شده است تا ابزارهای فنی بانک مرکزی مانند نرخ بهره یا سوآپ‌های ارزی، نه بر اساس منطق صرف اقتصادی، بلکه به عنوان اهرم‌های فشار سیاسی علیه دشمنان اسرائیل به کار گرفته شوند.

در این چارچوب، استقلال فدرال رزرو واژه‌ای است که تنها برای فریب افکار عمومی و جلوگیری از نظارت مردمی کاربرد دارد. این استقلال در واقع پوششی است تا تصمیمات راهبردی که منافع لابی‌های صهیونیستی را تأمین می‌کند، از گزند انتقادات سیاسی و تغییر دولت‌ها در امان بماند. آن‌ها با ایجاد هاله‌ای از تقدس علمی و تخصصی پیرامون تصمیمات خود، اجازه نمی‌دهند که کسی بپرسد چرا سیاست‌های دلار همواره به نفع یک جریان خاص و به ضرر کشورهای مستقل عمل می‌کند.

بنابراین، برای کشوری مانند ایران، موضوع فراتر از یک انتخاب اقتصادی ساده است. پذیرش سلطه دلار و استفاده از آن در مبادلات تجاری یا ذخایر ارزی، به معنای پذیرش قاعده‌ای است که داور آن فدرال رزرو و در پشت دشمن است. گره زدن سرنوشت معیشت مردم به ارزی که چاپ و مدیریت آن در اختیار حامیان اصلی رژیم صهیونیستی است، نوعی خودزنی استراتژیک محسوب می‌شود. هر دلاری که در چرخه اقتصاد ایران گردش می‌کند، در نهایت به تقویت اعتباری کمک می‌کند که منبع تغذیه دشمنان این مرز و بوم است و این واقعیت، ضرورت جدایی کامل از چرخه دلار را بیش از پیش نمایان می‌سازد.



پیام سوم

آمریکا با لغو یک جانبه تضمین پشتوانه طلا، رسماً به جهان خیانت کرد.

نظمی که پس از پایان ویرانگر جنگ جهانی دوم در سال ۱۹۴۴ در کنفرانس برتون وودز بنا شد، فراتر از یک توافق‌نامه فنی بانکی، یک



خط گفتمان مقاومت

گروگان

۴۰ پیام تبیینی پیرامون تأثیر دلار بر اقتصاد ایران

میثاق مقدس بین‌المللی برای بازسازی اعتماد جهانی بود. نمایندگان چهل و چهار کشور جهان در نیوهمپشایر گرد هم آمدند و پذیرفتند که دلار آمریکا را به عنوان لنگر ثبات و ارز ذخیره جهانی به رسمیت بشناسند، اما این پذیرش چک سفید امضا نبود؛ بلکه مبتنی بر تعهدی حقوقی و صریح از جانب ایالات متحده بود. آمریکا متعهد شد که هر سی و پنج دلار را با یک اونس طلا مبادله کند و این استاندارد دلار-طلا، تضمینی بود که به دنیا اطمینان می‌داد این کاغذهای سبز رنگ، صرفاً یک ابزار مبادله نیستند، بلکه حواله‌ای معتبر برای دریافت طلای فیزیکی از خزانه‌داری آمریکا هستند.

با تکیه بر این تعهد، بانک‌های مرکزی جهان ذخایر طلای خود را به آمریکا سپردند و در ازای آن دلار دریافت کردند، با این تصور که «دلار همان طلا است». اما طولی نکشید که این پیمان نیز قربانی جاه‌طلبی‌های امپریالیستی و سوءمدیریت داخلی واشنگتن شد. در دهه‌های پنجاه و شصت میلادی، ایالات متحده از موقعیت انحصاری دلار سوءاستفاده کرد و برای تأمین مالی جاه‌طلبی‌های خود، ماشین چاپ پول را با سرعتی بسیار فراتر از رشد ذخایر طلای خود به کار انداخت. این عدم انضباط پولی، بذر اولین بحران بزرگ اعتماد را در نظام مالی پس از جنگ کاشت.

در دهه شصت، دولت آمریکا درگیر دو جبهه پرهزینه بود؛ از یک سو جنگ ویتنام که میلیاردها دلار هزینه نظامی روی دست پنتاگون می‌گذاشت و از سوی دیگر برنامه‌های اجتماعی داخلی موسوم به جامعه بزرگ که هزینه‌های عمومی را به شدت افزایش داده بود. واشنگتن به جای تأمین این هزینه‌ها از طریق مالیات یا کاهش مخارج، راه آسان‌تر را انتخاب کرد و با خلق پول بدون پشتوانه، تورم داخلی خود را به شرکای تجاری‌اش صادر نمود. این پدیده که شارل دوگل، رئیس‌جمهور وقت فرانسه، آن را امتیاز گراف آمریکا می‌نامید، باعث شد تا حجم دلارهای در گردش در جهان چندین برابر ذخایر طلای موجود در فورت ناکس شود.

۵۵

در دهه شصت،

دولت آمریکا درگیر

دو جبهه پرهزینه

بود؛ از یک سو

جنگ ویتنام که

میلیاردها دلار

هزینه نظامی روی

دست پنتاگون

می‌گذاشت.



خط کفتمان مقاومت

گروگان

۴۰ پیام تبیینی پیرامون وضعیت تأثیر دلار بر اقتصاد ایران

متحدها اروپایی و در رأس آنها فرانسه، به سرعت متوجه این کلاهبرداری پولی شدند. آنها دریافتند که آمریکا با کاغذهای بی ارزش، دارایی‌های واقعی و کارخانه‌های اروپا را می‌خرد. این آگاهی منجر به شکل‌گیری یک هجوم بانکی خاموش اما سهمگین علیه خزانه‌داری آمریکا شد. کشورها با بی‌اعتمادی فزاینده، کشتی‌های خود را به سمت آمریکا فرستادند تا دلارهای کاغذی را پس داده و شمش‌های طلای خود را بازپس گیرند. این روند باعث شد ذخایر طلای آمریکا که در پایان جنگ جهانی دوم حدود بیست هزار تن بود، به سرعت تحلیل رفته و به مرزهای خطرناکی نزدیک شود.

فشار ناشی از خروج طلا در سال ۱۹۷۱ به اوج خود رسید. درخواست‌های مکرر بریتانیا و فرانسه برای تبدیل میلیاردها دلار ذخایر خود به طلا، واشنگتن را در آستانه ورشکستگی فنی قرار داد. اگر آمریکا به تعهد خود عمل می‌کرد، خزانه‌اش کاملاً خالی می‌شد و اگر عمل نمی‌کرد، اعتبارش فرو می‌ریخت. در این بن‌بست تاریخی، نیکسون مشاوران خود را در کمپ دیوید فراخواند تا تصمیمی بگیرند که چهره اقتصاد جهانی را برای همیشه تغییر داد؛ تصمیمی که نه بر مبنای اصول اقتصادی، بلکه بر پایه حفظ قدرت سیاسی استوار بود.

در شامگاه پانزدهم اوت ۱۹۷۱، ریچارد نیکسون در یک نطق تلویزیونی غیرمنتظره که جهان را در شوک فرو برد، به صورت یک‌جانبه و بدون مشورت با صندوق بین‌المللی پول یا شرکای اروپایی، بسته شدن پنجره طلا را اعلام کرد. او با تعلیق قابلیت تبدیل دلار به طلا، عملاً از معاهده برتون وودز خارج شد و زیر میز توافقی زد که ربع قرن مبنای تجارت جهانی بود. این اقدام که به «شوک نیکسون» معروف شد، در واقع اعلام رسمی نکول تعهدات آمریکا بود؛ چرا که واشنگتن اعلام کرد دیگر حاضر نیست بدهی‌های خود را با دارایی واقعی یعنی طلا تسویه کند.

این بدعهدی آشکار، خیانتی بزرگ به تمام ملت‌هایی بود که با اعتماد به قول آمریکا، ثروت ملی و دسترنج سال‌ها تلاش خود را به دلار ذخیره

۵۵

فشار ناشی از خروج

طلا در سال ۱۹۷۱

به اوج خود رسید.

درخواست‌های مکرر

بریتانیا و فرانسه برای

تبدیل میلیاردها

دلار ذخایر خود به

طلا، واشنگتن را در

آستانه ورشکستگی

فنی قرار داد.



خط گفتمان مقاومت

گروگان

۴۰ پیام تبیینی پیرامون تأثیر دلار بر اقتصاد ایران

کرده بودند. یک شبه، میلیاردها دلار ذخیره ارزی کشورها که تا روز قبل معادل طلا محسوب می‌شد، به کاغذپاره‌هایی تبدیل شد که ارزش آن‌ها دیگر تابع هیچ استاندارد فیزیکی نبود. آمریکا با این کار، تورم و بی‌انضباطی مالی خود را دایمی کرد و هزینه جنگ‌هایش را رسماً به دوش دارندگان دلار در سراسر جهان انداخت.

با قطع پیوند طلا، دلار وارد عصر جدیدی شد که در آن پول، ماهیت فیات یا بدون پشتوانه پیدا کرد. از آن تاریخ به بعد، پشتوانه دلار دیگر فلز گرانبها نبود، بلکه ایمان و اعتبار کامل دولت آمریکا بود؛ عبارتی دیپلماتیک که در واقعیت به معنای قدرت نظامی، نفوذ سیاسی و توانایی اعمال تحریم‌های این کشور است. نیکسون به صراحت نشان داد که ارزش پول جهانی، نه بر اساس قواعد بازار یا دارایی‌های ملموس، بلکه بر اساس اراده سیاسی کاخ سفید تعیین می‌شود.

پیامدهای این شوک، جهان را وارد دورانی از بی‌ثباتی پولی و نوسانات شدید نرخ ارز کرد که تا امروز ادامه دارد. شناور شدن نرخ ارزها و تورم‌های دورقمی دهه هفتاد، نتیجه مستقیم برداشته شدن لنگر طلا بود. این رویداد به همه ثابت کرد که نظام مالی متکی بر دلار، نظامی ناعادلانه است که در آن یک کشور می‌تواند هر زمان که منافعش ایجاب کرد، قواعد بازی را به نفع خود و به ضرر سایرین تغییر دهد، بدون آنکه پاسخگوی هیچ نهاد بین‌المللی باشد.

شوک نیکسون درس بزرگی برای تاریخ اقتصاد سیاسی بود؛ این واقعه نشان داد که اعتماد به پول ملی یک ابرقدرت به عنوان ذخیره جهانی، ریسکی استراتژیک است. امروز نیز که جهان دوباره در جستجوی جایگزین‌هایی برای دلار است، ریشه این بی‌اعتمادی به همان خیانت بزرگ سال ۱۹۷۱ باز می‌گردد. آن اقدام ثابت کرد که در نظام دلاری، دارایی‌های ملل دیگر همواره گروگان سیاست‌های داخلی آمریکا باقی خواهد ماند و امنیت اقتصادی جهان، فاقد تضمین‌های واقعی است.

۵۵

با قطع پیوند طلا،

دلار وارد عصر

جدیدی شد که در

آن پول، ماهیت

فیات یا بدون

پشتوانه پیدا کرد.



پیام چهارم

معامله پترودلار در ۱۹۷۳، تنفس مصنوعی به دلار بود.

در اوایل دهه هفتاد میلادی، اقتصاد ایالات متحده آمریکا پس از شوک نیکسون و تعلیق یک‌جانبه تبدیل‌پذیری دلار به طلا، در لبه پرتگاه قرار گرفته بود و ارزش دلار در بازارهای جهانی در برابر ارزهای قدرتمند اروپایی و ین ژاپن بین ده تا پانزده درصد سقوط کرد. واشنگتن در این برهه حساس

تاریخی با ترکیبی مرگبار از رکود تورمی، کاهش اعتماد بین‌المللی و کسری تراز پرداخت‌ها دست و پنجه نرم می‌کرد و تورم داخلی در حال خیزش به سمت ارقام دو رقمی بود. در چنین اتمسفر متشنجی، وقوع جنگ اعراب و اسرائیل و متعاقب آن تحریم نفتی اکتبر سال ۱۹۷۳ که منجر به چهار برابر شدن قیمت نفت از حدود سه دلار به دوازده دلار شد، تهدیدی بود که می‌توانست آخرین میخ را بر تابوت هژمونی اقتصادی غرب بکوبد و رکودی عمیق را به جهان صنعتی تحمیل کند.

اما در دل این بحران، هنری کیسینجر و استراتژیست‌های کاخ سفید با هوشمندی ماکیاولیستی، تهدید تحریم نفتی را به بزرگترین فرصت قرن برای نجات دلار تبدیل کردند. آن‌ها دریافتند که اگرچه طلا از دست رفته است، اما نفت به عنوان خون در رگ‌های اقتصاد مدرن، می‌تواند جایگزینی حتی قدرتمندتر برای پشتیبانی از دلار باشد. در سلسله مذاکراتی پیچیده و محرمانه که میان واشنگتن و مقامات ارشد سعودی از جمله شاهزاده فهد برگزار شد، توافقی نانوشته اما استراتژیک شکل گرفت که به معامله پتrodollar شهرت یافت. این توافق عملاً نقش تنفس مصنوعی را برای دلار در حال احتضار ایفا کرد و پایه و اساس نظم نوین مالی جهان را برای پنجاه سال آینده بنا نهاد.

معماری این معامله نجات‌بخش بر دو ستون اصلی استوار بود که توانست یک چرخه بسته، خودتقویت‌کننده و انحصاری را در اقتصاد جهانی ایجاد کند. ستون نخست، انحصار مطلق قیمت‌گذاری و فروش نفت با ارز دلار بود. عربستان سعودی به عنوان رهبر اوپک که در آن زمان قدرت بلامنازع بازار انرژی بود، متعهد شد که در ازای دریافت تضمین‌های امنیتی، نفت خود را منحصراً به دلار بفروشد و سایر اعضای اوپک را نیز به این کار وادار کند. این تصمیم به ظاهر ساده، تبعات شگرفی داشت و یک‌شبه تقاضای جهانی برای دلار را به صورت ساختاری و اجتناب‌ناپذیر افزایش داد، زیرا حالا تمام کشورهای جهان، چه دوست و چه دشمن آمریکا، برای تأمین انرژی مورد نیاز صنایع خود، ناچار بودند پیش از هر چیز دلار تهیه کنند.

۵۵

در سلسله

مذاکراتی پیچیده

و محرمانه که میان

واشنگتن و مقامات

ارشد سعودی از

جمله شاهزاده

فهد برگزار شد،

توافقی نانوشته اما

استراتژیک شکل

گرفت که به معامله

پتrodollar شهرت

یافت.

ستون دوم و شاید بخش نبوغ‌آمیز این مهندسی مالی، مکانیسم بازیافت پترودلار بود. طبق این توافق، کشورهای صادرکننده نفت که حالا با افزایش قیمت نفت صاحب درآمدهای افسانه‌ای شده بودند، متعهد شدند که مازاد درآمدهای ارزی خود را به جای سرمایه‌گذاری در طلا، املاک اروپا یا سبدهای ارزها، مستقیماً به سیستم مالی آمریکا بازگردانند. بخش عظیمی از این پول‌ها صرف خرید اوراق قرضه خزانه‌داری ایالات متحده شد. این چرخه باعث شد دلارهایی که آمریکا برای خرید نفت چاپ می‌کرد یا بابت کسری تجاری به خارج می‌فرستاد، دوباره به خانه بازگردند و کسری بودجه دولت آمریکا را تأمین کنند.

نتیجه این معامله، تثبیت هژمونی آمریکا در دورانی بود که منطق اقتصادی حکم به افول آن می‌داد. دلارهای نفتی که از جیب مصرف‌کنندگان اروپایی، ژاپنی و کشورهای در حال توسعه خارج می‌شد، عملاً تبدیل به وام‌های کم‌بهره برای دولت آمریکا می‌گردید. این مکانیسم به واشنگتن اجازه داد تا بدون نگرانی از کسری بودجه و بدون نیاز به افزایش مالیات‌های داخلی، هزینه‌های سرسام‌آور نظامی و رفاهی خود را پوشش دهد. در واقع، جهان با خرید نفت، ناخواسته هزینه لشکرکشی‌ها و رفاه جامعه آمریکا را تأمین می‌کرد و این کشور می‌توانست با خیالی آسوده، تورم خود را به سایر ملل صادر کند.

در سوی دیگر این معامله، عربستان سعودی و شیخ‌نشین‌های خلیج فارس قرار داشتند که بقای سیاسی خود را تضمین کردند. آمریکا با فروش بیش از ده میلیارد دلار تسلیحات پیشرفته در سال‌های پس از توافق و استقرار ناوگان پنجم دریایی در منطقه، چتر امنیتی گسترده‌ای را بر سر خاندان سعودی گشود. این وابستگی متقابل باعث شد که امنیت جریان انرژی و امنیت دلار به یکدیگر گره بخورد؛ هر تهدیدی علیه آل سعود، تهدیدی علیه دلار تلقی می‌شد و هر چالشی برای دلار، می‌توانست ثبات بازارهای نفت را به خطر بیندازد.

۵۵

دلارهای نفتی

که از جیب

مصرف‌کنندگان

اروپایی، ژاپنی

و کشورهای در

حال توسعه خارج

می‌شد، عملاً تبدیل

به وام‌های کم‌بهره

برای دولت آمریکا

می‌گردید.

بدون این تنفس مصنوعی حاصل از شوک نفتی، دلار آمریکا شانس برای رقابت با ارزهای نوظهور و قدرتمندی همچون مارک آلمان و ین ژاپن نداشت. اقتصادهای آلمان و ژاپن در آن دوران با تراز تجاری مثبت و انضباط مالی بالا، جذابیت زیادی برای ذخیره ارزش داشتند، اما مکانیسم پتrodلار، تمام معادلات بنیادین را بر هم زد. وقتی نفت فقط با دلار معامله می‌شود، هیچ بانک مرکزی در جهان نمی‌تواند ریسک نگهداری ذخایر عمده به مارک یا ین را بپذیرد، چرا که در روز مبادا برای خرید انرژی به دلار نیاز دارد. این سیستم همچنین به آمریکا قدرتی بی‌نظیر برای اعمال تحریم‌های مالی داد. از آنجا که تمام تراکنش‌های نفتی باید از طریق سیستم بانکی نیویورک تسویه می‌شدند، خزانه‌داری آمریکا بر جریان اصلی تجارت جهانی مسلط شد. هر کشوری که قصد داشت از مدار سیاسی واشنگتن خارج شود، با تهدید قطع دسترسی به بازار نفت یا توقیف درآمدهای نفتی مواجه می‌گردید. بدین ترتیب، دلار از یک ابزار مبادله اقتصادی، به سلاحی ژئوپلیتیک تغییر ماهیت داد.

اثرات این مهندسی قدرت تا امروز نیز ادامه دارد. اگرچه سهم آمریکا از تولید ناخالص داخلی جهان نسبت به دهه هفتاد کاهش یافته، اما سهم دلار در ذخایر ارزی و تراکنش‌های بین‌المللی همچنان نامتناسب با وزن اقتصادی این کشور است. این ماندگاری، مدیون همان خشت اولی است که در سال ۱۹۷۳ کج نهاده شد تا کسری‌های ساختاری اقتصاد آمریکا با ثروت ملل دیگر پوشش داده شود. لذا باید گفت که معامله پتrodلار، ناجی امپراتوری رو به افول آمریکا بود. این توافق نشان داد که در دنیای سیاست‌زده اقتصاد بین‌الملل، قدرت چانه‌زنی سیاسی و کنترل منابع استراتژیک می‌تواند بر قوانین بازار آزاد غلبه کند. دلاری که امروز در جیب مردم جهان است، اعتبارش را نه از طلا، بلکه از ناوهای هواپیمابر و بشکه‌های نفتی می‌گیرد که در آن توافق تاریخی به هم پیوند خوردند.

۵۵

بدون این تنفس

مصنوعی حاصل

از شوک نفتی، دلار

آمریکا شانس برای

رقابت با ارزهای

نوظهور و قدرتمندی

همچون مارک آلمان

و ین ژاپن نداشت.

G20 INFLATION INDEX

as of June 2025



پیام پنجم

نظام مبتنی بر دلار، مکانیزم غارت جهانی و صدور تورم است.

درک معماری تحریم‌های آمریکا بدون شناخت نقش محوری دلار، ناقص است. دلار در کنار انحصار فناوری و دسترسی به بازار آمریکا، یکی از سه ستون اصلی رژیم تحریم است که به واشنگتن قدرت می‌دهد با



خط گفتمان مقاومت

گروگان

۴۰ پیام تبیینی پیرامون تأثیر دلار بر اقتصاد ایران

کنترل گلوگاه‌هایی چون سوئیت، هر بازیگری را از سیستم مالی حذف کند. اما کارکرد دلار فراتر از تحریم و در واقع ابزار غارت سیستماتیک جهانی است که بر پایه چاپ پول بدون پشتوانه بنا شده و به آمریکا اجازه می‌دهد کالا، خدمات، منابع طبیعی و نخبگان جهان را جذب کرده و در ازای آن، کاغذ یا عدد دیجیتال صادر کند.

مکانیسم این غارت در فرآیندی به نام صدور تورم نهفته است. زمانی که اقتصاد آمریکا مانند سال ۲۰۰۸ یا در دوره همه‌گیری کرونا دچار بحران می‌شود، فدرال رزرو با سیاست‌های انبساطی، تریلیون‌ها دلار نقدینگی خلق می‌کند. چون دلار مبنای قیمت‌گذاری جهانی است، این تورم در مرزهای آمریکا نمی‌ماند، بلکه به کل جهان سرریز می‌شود. برای نمونه، آمریکا کسری تجاری عظیم خود را با واردات کالا جبران می‌کند، در حالی که دلارهای پرداختی، به جای ایجاد تورم در داخل آمریکا، از طریق بانک‌های مرکزی دنیا دوباره به خرید اوراق خزانه‌داری آمریکا اختصاص می‌یابند. این چرخه معیوب، بدهی ۳۸ تریلیون دلاری آمریکا را با پول دیگران تأمین مالی می‌کند.

این بازی یک پرده دوم خطرناک‌تر نیز دارد. زمانی که فدرال رزرو برای کنترل تورم داخلی خود، نرخ بهره را بالا می‌برد، بار بدهی کشورهای در حال توسعه که به دلار استقراض کرده‌اند، به شدت سنگین می‌شود و سرمایه‌ها از آن کشورها به سمت آمریکا فرار می‌کنند. به بیان دیگر، آمریکا نه تنها بحران خود را صادر می‌کند، بلکه هزینه مهار آن را نیز از جیب فقیرترین ملت‌ها می‌پردازد. این ساختار، ثروت جهانی را به نفع آمریکا مصادره می‌کند و بحران‌های محلی را به سوخت موتور اقتصاد آمریکا تبدیل می‌کند و درواقع ما با سیستمی طراحی شده مواجه هستیم که در آن، جهان هزینه می‌دهد تا آمریکا ابرقدرت بماند.

۵۵

زمانی که اقتصاد

آمریکا مانند

سال ۲۰۰۸ یا در

دوره همه‌گیری

کرونا دچار بحران

می‌شود، فدرال

رزرو با سیاست‌های

انبساطی، تریلیون‌ها

دلار نقدینگی خلق

می‌کند.



پیام ششم

سایه جهانی دلار بر ستون‌هایی نظام‌مند استوار است.

هژمونی دلار آمریکا که امروز به عنوان ستون فقرات نظام مالی بین‌الملل شناخته می‌شود، پدیده‌ای تصادفی یا صرفاً ناشی از بزرگی اقتصاد آمریکا نیست، بلکه حاصل یک معماری دقیق و چندلایه است که بر چهار ستون ساختاری و درهم‌تنیده استوار شده است. این سازه عظیم که از دهه چهل میلادی پی‌ریزی و در دهه هفتاد تثبیت شد، به گونه‌ای طراحی شده که تمام اجزای اقتصاد جهانی را در یک وابستگی سیستماتیک به پول ملی ایالات متحده نگه دارد. این چهار ستون شامل انحصار معاملات انرژی، تسلط بر ذخایر ارزی جهان، نفوذ در نهادهای مالی بین‌المللی و تسهیل تجارت از طریق سازمان تجارت جهانی، مانند چرخ‌دنده‌های یک ماشین واحد عمل می‌کنند تا تقاضای مصنوعی و دائمی برای دلار ایجاد کنند و



کسری‌های عظیم مالی واشنگتن را پوشش دهند.

نخستین و شاید حیاتی‌ترین ستون این امپراتوری، انحصار دلار بر معاملات انرژی یا همان نظام پتrodollar است. نفت و گاز به عنوان شریان حیاتی اقتصاد مدرن، کالایی است که هیچ کشوری نمی‌تواند بدون آن به حیات صنعتی خود ادامه دهد. از اواسط دهه هفتاد میلادی و در پی توافقات سری میان واشنگتن و ریاض، اوپک متعهد شد که نفت خود را منحصراً به دلار بفروشد. این تصمیم استراتژیک باعث شد تا تقاضا برای دلار، از یک انتخاب اقتصادی به یک اجبار حیاتی تبدیل شود؛ به این معنا که هر ملتی برای روشن نگه داشتن نیروگاه‌ها و چرخاندن کارخانه‌های خود، پیش از هر چیز ناچار به تهیه دلار است و این یعنی ایجاد یک تقاضای تضمین‌شده برای ارز آمریکا در سراسر کره زمین.

این مکانیسم باعث شده است که حتی در دورانی که اقتصاد آمریکا با بحران مواجه است، ارزش دلار سقوط نکند، زیرا جهان برای خرید انرژی همچنان به آن نیاز دارد. آمارهای جهانی نشان می‌دهند که با وجود تلاش‌های اخیر برای دلارزدایی، همچنان بخش اعظم تجارت نفت و حامل‌های انرژی در بازارهای جهانی با دلار قیمت‌گذاری و تسویه می‌شود.

۵۵

نفت و گاز به عنوان

شریان حیاتی

اقتصاد مدرن،

کالایی است که هیچ

کشوری نمی‌تواند

بدون آن به حیات

صنعتی خود ادامه

دهد.



خط گفتمان مقاومت

گروگان

۴۰ پیام تبیینی پیرامون تأثیر دلار بر اقتصاد ایران

این انحصار باعث شده است که جریان انرژی در جهان، عملاً به جریان دلار گره بخورد و آمریکا به عنوان صادرکننده این ارز، بر گلوگاه انرژی جهان مسلط شود، حتی اگر خودش بزرگترین تولیدکننده نفت نباشد. ستون دوم که مستقیماً از دل ستون اول بیرون آمده و آن را تکمیل می‌کند، تسلط بر ذخایر ارزی بانک‌های مرکزی جهان است. زمانی که حیاتی‌ترین کالای جهان یعنی نفت و اکثر کالاهای استراتژیک با دلار معامله می‌شوند، بانک‌های مرکزی کشورها برای تضمین ثبات واردات و مدیریت ریسک‌های خود، چاره‌ای ندارند جز اینکه بخش عمده ذخایر خود را به دلار نگهداری کنند. طبق داده‌های صندوق بین‌المللی پول، با وجود کاهش تدریجی سهم دلار، هنوز هم حدود شصت درصد از ذخایر ارزی اعلام‌شده جهان به دلار است که این رقم با فاصله بسیار زیادی از یورو و سایر ارزها قرار دارد.

این انباشت عظیم ذخایر دلاری در بانک‌های مرکزی جهان، به ایالات متحده امتیازی گزاف و بی‌نظیر اعطا کرده است. آمریکا می‌تواند بدهی‌های خود را در قالب اوراق خزانه‌داری به سراسر جهان صادر کند و در واقع، کسری بودجه و هزینه‌های نظامی خود را با پول پس‌انداز سایر ملت‌ها تأمین نماید. کشورها کالای واقعی و منابع طبیعی خود را صادر می‌کنند و در ازای آن، اوراق دلاری دریافت می‌کنند که ارزش آن توسط تورم آمریکا تعیین می‌شود؛ این یعنی آمریکا کالا می‌گیرد و کاغذ می‌دهد و جهان هزینه رفاه شهروندان آمریکایی را می‌پردازد.

ستون سوم این ساختار سلطه، کنترل و نفوذ بی‌چون‌وچرا در نهادهای مالی بین‌المللی نظیر صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی است. این نهادها که در کنفرانس برتون وودز متولد شدند، اگرچه ظاهری بین‌المللی دارند، اما در باطن به عنوان بازوهای اجرایی خزانه‌داری آمریکا عمل می‌کنند. ساختار حق رأی در صندوق بین‌المللی پول به گونه‌ای است که آمریکا با در اختیار داشتن حدود هفده درصد آرا، از حق وتوی عملی برخوردار است و هیچ تصمیم کلانی بدون رضایت واشنگتن اتخاذ نمی‌شود.

این نهادها با اعطای وام‌های دلاری به کشورهای در حال توسعه، آن‌ها را در تله بدهی گرفتار می‌کنند. وقتی کشوری وام دلاری دریافت می‌کند،

۵۵

زمانی که حیاتی‌ترین

کالای جهان یعنی

نفت و اکثر

کالاهای استراتژیک

با دلار معامله

می‌شوند، بانک‌های

مرکزی کشورها

برای تضمین ثبات

واردات و مدیریت

ریسک‌های خود،

چاره‌ای ندارند جز

اینکه بخش عمده

ذخایر خود را به دلار

نگهداری کنند.



خط گفتمان مقاومت

گروگان

۴۰ پیام تبیینی پیرامون تأثیر دلار بر اقتصاد ایران

برای بازپرداخت اصل و فرع آن مجبور است اقتصاد خود را صادرات محور کند تا دلار بدست آورد. برنامه‌های تعدیل ساختاری که پیش شرط این وام‌هاست، همگی بر آزادسازی حساب سرمایه و ادغام در بازار جهانی تأکید دارند که نتیجه نهایی آن، تعمیق وابستگی به نظام دلاری و باز کردن دروازه‌های اقتصاد ملی به روی جریان‌های مالی غربی است.

ستون چهارم که نقش شتاب‌دهنده و تثبیت‌کننده این سیستم را ایفا می‌کند، سازمان تجارت جهانی و رژیم‌های تجارت آزاد است. با تأسیس این سازمان و کاهش تعرفه‌های گمرکی، حجم تجارت جهانی به صورت تصاعدی افزایش یافت. این گسترش بازارها نیازمند یک پول واسط جهان‌روا بود و دلار با تکیه بر زیرساخت‌های بانکی خود، این فضا را پر کرد. امروز طبق آمارهای سوئیفت، سهم دلار در تأمین مالی تجارت مانند اعتبارات اسنادی بیش از هشتاد درصد است، در حالی که سهم آمریکا از تجارت کالا در جهان بسیار کمتر از این رقم است.

سازمان تجارت جهانی با ترویج قواعد یکسان‌سازی شده، عملاً موانع ملی را برداشت و زمین بازی را برای شرکت‌های چندملیتی و بانک‌های آمریکایی هموار کرد. در این سیستم، زنجیره‌های تأمین جهانی به گونه‌ای شکل گرفتند که دلار به عنوان واحد محاسباتی و تسویه در تمام مراحل تولید، از مواد اولیه تا محصول نهایی، حضور داشته باشد. این درهم‌تنیدگی باعث شده است که حتی تجارت بین دو کشور غیرآمریکایی مثلاً برزیل و کره جنوبی نیز اغلب با دلار انجام شود، زیرا زیرساخت حقوقی و مالی تجارت جهانی بر این مبنا تنظیم شده است.

در نهایت، این چهار ستون یک ساختار خودتقویت‌شونده و بسته را ایجاد کرده‌اند که در آن هر ستون، ستون دیگر را حمایت می‌کند. نیاز به نفت، نیاز به ذخایر دلاری را ایجاد می‌کند؛ نیاز به ذخایر، قدرت آمریکا در نهادهای مالی را تثبیت می‌کند و نهادهای مالی به همراه سازمان تجارت جهانی، قوانینی را وضع می‌کنند که استفاده از دلار را تسهیل و استفاده از ارزهای دیگر را پرهزینه می‌سازد. بنابراین، هرگونه تلاش برای رهایی از سلطه دلار، نیازمند یک استراتژی جامع است که همزمان این چهار پایه را هدف قرار دهد و نمی‌توان تنها با تغییر ارز در یک بخش، انتظار فروپاشی این هژمونی را داشت.

۵۵

امروز طبق آمارهای

سوئیفت، سهم

دلار در تأمین

مالی تجارت مانند

اعتبارات اسنادی

بیش از هشتاد

درصد است، در

حالی که سهم آمریکا

از تجارت کالا در

جهان بسیار کمتر از

این رقم است.



پیام هفتم

سلاح‌سازی دلار، به یک خودزنی راهبردی تبدیل شده است.



هژمونی دلار در دهه‌های اخیر، به یک سلاح پولی همه‌جانبه برای آمریکا تبدیل شد. این روند، که از سال ۲۰۱۰ شتاب گرفته، ریشه در وابستگی جهانی به سیستم مالی آمریکا دارد. بانک‌های خارجی، برای حفظ دسترسی به بازارهای دلاری، مجبور به تبعیت از سیاست‌های خصمانه واشنگتن می‌شوند. استفاده فزاینده از دلار به عنوان سلاح تحریم و جنگ‌های تعرفه‌ای علیه رقبایمانند چین تا تحریم‌های گسترده علیه کشورهایی چون ایران و روسیه، علاوه بر اینکه هزینه‌های اقتصادی سنگینی بر جهان تحمیل کرده، سلطه دلار را نیز به چالش کشیده و کشورها را به سمت

آمریکا با سلاح‌سازی دلار، به تمام بازیگران جهانی، اعم از متحد و رقیب، ثابت کرد که استقلال اقتصادی آن‌ها وابسته به آمریکاست است و هر لحظه می‌تواند شریان حیاتی‌شان را قطع شود.



خط گفتمان مقاومت

گروگان

۴۰ پیام تبیینی پیرامون تأثیر دلار بر اقتصاد ایران

۵۵

دونالد ترامپ،

رئیس‌جمهور آمریکا

در سال ۲۰۲۳،

در مصاحبه‌ای با

خبرگزاری فاکس

نیوز هشدار داد

که «از دست دادن

سلطه دلار معادل

شکست در یک

جنگ جهانی است

و آمریکا را به کشوری

درجه دوم تبدیل

می‌کند».

دلارزدایی سوق داده است.

آمریکا با سلاح‌سازی دلار، به تمام بازیگران جهانی، اعم از متحد و رقیب، ثابت کرد که استقلال اقتصادی آن‌ها وابسته به آمریکاست است و هر لحظه می‌تواند شریان حیاتی‌شان را قطع شود. این تهدید وجودی، جهان را وادار به جستجوی فعالانه برای جایگزین کرد و نشان داد روند دلارزدایی به یک ضرورت راهبردی گریزناپذیر برای آنها تبدیل شده است.

رهبران آمریکا نیز به این خودزنی اعتراف کرده اند. دونالد ترامپ، رئیس‌جمهور آمریکا در سال ۲۰۲۳، در مصاحبه‌ای با خبرگزاری فاکس نیوز هشدار داد که «از دست دادن سلطه دلار معادل شکست در یک جنگ جهانی است و آمریکا را به کشوری درجه دوم تبدیل می‌کند». او به اتحادهای نوظهور مانند توافق ایران-عربستان از طریق چین اشاره کرد و تأکید نمود که چین در حال تغییر استاندارد ارزی جهانی است، در حالی که نفوذ پکن در آمریکای لاتین و اروپا، روابط غربی‌ها را تضعیف می‌کند. این اعتراف‌ها، نگرانی غربی‌ها از جنگ ارزی با چین را برجسته می‌کند و از طرفی نشان‌دهنده آسیب‌پذیری ساختاری آنها است؛ جایی که تحریم‌ها، به جای تضعیف رقبای، کشورها را به سمت جایگزین‌های غیر دلاری مانند یوان، یورو یا سیستم‌های پرداخت مستقل سوق می‌دهد.

محور دوم

دلار در اقتصاد
ایران



پیام هشتم

جهش‌های ارزی، محصول چهار چالش زیربنایی در اقتصاد کشور است.

بی‌ثباتی نرخ ارز در اقتصاد ایران، یک پدیده تک‌عاملی نیست که بتوان صرفاً با رفع تحریم یا دستورات پلیسی آن را درمان کرد. جهش‌های ارزی، محصول فعال شدن همزمان چهار عامل فعال در زیربنای اقتصاد کشور است. برای درمان این بیماری، ابتدا باید این چهار لایه را تفکیک و شناسایی نمود.

عامل اول، عامل ساختاری و خارجی است. اولین لایه فشار ناشی از نبود ایران در چرخه رسمی دلار و فقدان یک نظام پرداخت رسمی است. وابستگی شدید تسویه‌های ارزی کشور به کانال‌های غیررسمی و لنگر

۵۵

وابستگی شدید
تسویه‌های ارزی
کشور به کانال‌های
غیررسمی و لنگر
شدن تجارت کشور
به درهم امارات،
باعث شده تا
کوچکترین فشار
خارجی بر تراسی‌ها
یا شبکه صرافی‌ها
در دبی، به شوک
ارزی در تهران تبدیل
شود.



خط گفتمان مقاومت

گروگان

۴۰ پیام تبیینی پیرامون تأثیر
دلار بر اقتصاد ایران

شدن تجارت کشور به درهم امارات، باعث شده تا کوچکترین فشار خارجی بر تراسستی‌ها یا شبکه صرافی‌ها در دبی، به شوک ارزی در تهران تبدیل شود. همچنین عدم تطابق ارزی همچون درآمد به یوآن و مخارج به درهم، هزینه تبدیل و ریسک را بالا برده است.

عامل دوم، پولی و بانکی است. این عامل، در داخل کشور و توسط نظام بانکی فعال می‌شود. بانک‌های ناتراز به‌ویژه خصوصی با خلق پول بدون پشتوانه و هدایت آن به سمت سفته‌بازی، سوخت لازم برای آتش تورم را فراهم می‌کنند. همزمان، دولت‌ها برای جبران کسری بودجه، با دستکاری نرخ تسعیر و گران سازی محاسباتی ارز، ناخودآگاه به بازار سیگنال گرانی می‌دهند و چرخه معیوب کسری بودجه-تورم را بازتولید می‌کنند.

عامل سوم، تجاری است. این عامل، به رفتار ذینفعان صادراتی بازمی‌گردد. ناترازی در بازگشت ارز صادراتی مانند پرونده ۹۶ میلیارد دلاری، باعث شده تا با وجود آمار بالای صادرات روی کاغذ، دست بانک مرکزی در بازار حواله خالی بماند. صادرکنندگانی که از انرژی بارانه‌ای و ریالی استفاده می‌کنند اما ارز خود را خارج از چرخه نگه می‌دارند، عملاً سمت عرضه بازار را دچار قحطی مصنوعی می‌کنند.

عامل چهارم، بنیادین و رفتاری است. این عامل عمیق‌تر، ریشه در واقعیت‌های فیزیکی و روانی دارد. تبدیل شدن دلار به کالای سرمایه‌ای توسط مردم به دلیل نرخ بهره حقیقی منفی و بی‌اعتمادی، تقاضای احتیاطی عظیمی را شکل داده که میلیاردها دلار را در خانه‌ها حبس کرده است. بنابراین، گرانی ارز برآیند تنگنای کانال‌های خارجی، پمپاژ نقدینگی بانکی، نشأت ارز صادراتی و ناترازی انرژی و اعتماد است.

۵۵

گرانی ارز برآیند
تنگنای کانال‌های
خارجی، پمپاژ
نقدینگی بانکی،
نشأت ارز صادراتی
و ناترازی انرژی و
اعتماد است.



پیام نهم

وابستگی به درهم امارات، آسیب‌پذیری پرهزینه در برابر ساطه تحریمی آمریکاست.



وابستگی راهبردی اقتصاد ایران به امارات متحده عربی، محصول یک ترکیب اجباری ناشی از فشارهای محیطی و محدودیت‌های بین‌المللی است. اقتصاد ایران در مواجهه با تحریم‌ها، همزمان به دو شریان حیاتی نیاز داشت؛ یک هاب لجستیکی در کلاس جهانی برای دسترسی به بازارهای بین‌المللی و یک ارز باثبات و نقدشونده برای تسویه حساب‌های جهانی. امارات، به دلیل برخورداری همزمان از زیرساخت‌های بندری پیشرفته مانند جبل علی و یک ارز نیابتی دلار یعنی درهم پگ شده به دلار آمریکا، به کارآمدترین گزینه تبدیل شد.

امارات، به دلیل
برخورداری همزمان
از زیرساخت‌های
بندری پیشرفته
مانند جبل علی و
یک ارز نیابتی دلار
یعنی درهم پگ
شده به دلار آمریکا،
به کارآمدترین گزینه
تبدیل شد.

لجستیکی ایران بدل گشت.

این ساختار، اقتصاد کشور را در یک ریسک تمرکز گرفتار کرده است؛ کانال امارات همزمان شریان حیاتی و پاشنه آشیل اقتصاد ملی است. این آسیب‌پذیری ذاتی، توسط دو نارسایی کلیدی تشدید می‌شود. نخست، یک عدم تطابق ساختاری در معماری پرداخت خارجی وجود دارد؛ عمده منابع ارزی کشور مانند یوآن حاصل از فروش به چین با مصارف عمده تجارت که بر پایه درهم است، همخوانی ندارد. دوم، این نارسایی خارجی با یک عدم توازن داخلی در حکمرانی ارزی همراه است، تخصیص مصارف ارزی اغلب برای کالاهای غیرضروری فراتر از منابع در دسترس صورت می‌گیرد و این کسری، فشار مضاعفی را بر همین گلوگاه واحد وارد می‌کند.

خطرناک‌ترین بُعد این وابستگی، ماهیت امنیتی و اطلاعاتی آن است. کانال مالی امارات که برای دور زدن تحریم‌ها استفاده می‌شود، ناخواسته به ابزار جاسوسی مالی و رصد سیستماتیک علیه اقتصاد کشور تبدیل شده است. همکاری نهادهای مالی منطقه با نهادهای نظارتی بین‌المللی، شفافیت اطلاعاتی بی‌سابقه‌ای را در اختیار طرف‌های تحریم‌کننده قرار می‌دهد. این داده‌ها، زیرساخت اصلی طراحی تحریم‌های هوشمندتر، شناسایی شبکه‌های جدید مالی، و اعمال فشار هدفمند بر نقاط حیاتی اقتصاد، از جمله زنجیره تامین کالاهای اساسی و امنیت غذایی کشور را فراهم می‌آورد.

مسئله حذف ناگهانی این ساختار، نسخه رهایی از این تله نیست، بلکه راه چاره از مسیر متنوع‌سازی هوشمندانه و تدریجی می‌گذرد. این فرآیند، یک پیش‌نیاز اساسی در حکمرانی داخلی دارد؛ ایجاد توازن و هماهنگی میان منابع و مصارف ارزی و مدیریت انضباط‌محور تقاضای داخلی. همزمان، باید معماری خارجی پرداخت بازطراحی شود. پیگیری فعال پیمان‌های پولی دوجانبه با شرکای اصلی مانند چین و روسیه و اجرای راهبرد تطابق نقشه تجارت همچون الزام خریداران نفت به تامین مستقیم کالا، گام‌های ضروری برای حل معضل عدم تطابق منابع و مصارف ارزی هستند. در سطح راهبردی نیز، خروج از ریسک تمرکز، نیازمند توسعه هاب‌های لجستیکی و مالی جایگزین است. به عنوان مثال، سلطنت عمان به دلیل ثبات سیاسی، روابط دوستانه و مستقل، و ارائه مزایای منحصربه‌فرد مانند امکان ثبت شرکت با مالکیت خارجی و تعرفه تجاری صفر با ایالات متحده، پتانسیل بالایی برای تبدیل شدن به یک شریک راهبردی امن دارد. اگرچه زیرساخت‌های فعلی عمان با گستردگی امارات قابل مقایسه نیست، سرمایه‌گذاری بلندمدت و مشترک برای توسعه این زیرساخت‌ها و انتقال تدریجی بخشی از ترافیک تجاری به این کانال امن، یک ضرورت انکارناپذیر برای کاهش آسیب‌پذیری‌های راهبردی و امنیت ملی کشور است.



پیام دهم

جبران کسری بودجه با جهش ارزی، نظام مالی کشور را در چرخه بی پایان گرفتار کرده است.

استراتژی تأمین مالی دولت از طریق دستکاری نرخ تسعیر ارز و تکیه بر منابع حاصل از آن، در نگاه نخست راهکاری سریع برای پر کردن شکافهای بودجه‌ای به نظر می‌رسد، اما در واقعیت اقتصاد کلان، عملی خودتخریب‌گر است که بنیان‌های انضباط مالی کشور را هدف قرار می‌دهد. در این الگو، دولت‌ها به جای اصلاح ساختار درآمدی و کاهش هزینه‌های غیرضروری، کسری عظیم تراز عملیاتی خود را که حاصل فزونی هزینه‌های جاری بر درآمدهای پایدار است، پشت نقاب

۵۵

زمانی که دولت

ارزش دارایی‌های

خارجی خود یا بانک

مرکزی را با نرخ‌های

بالا تر از در دفاتر

ثبت می‌کند، عملاً

ثروت جدیدی خلق

نشده و جریان

نقدینگی تازه‌ای وارد

خزانه نمی‌شود.

افزایش نرخ محاسباتی ارز پنهان می‌کنند. این رویکرد موجب می‌شود که ناترازی‌های عمیق بودجه، روی کاغذ و به صورت حسابداری تراز شوند، اما در دنیای واقعی، حفره‌های نقدینگی همچنان پابرجا باقی می‌مانند و فشار خود را به سایر بخش‌های اقتصاد منتقل می‌کنند. مشکل بنیادین این استراتژی در ماهیت کاغذی و غیرنقدشونده سودهای ناشی از تسعیر دارایی‌های ارزی نهفته است. زمانی که دولت ارزش دارایی‌های خارجی خود یا بانک مرکزی را با نرخ‌های بالاتر از در دفاتر ثبت می‌کند، عملاً ثروت جدیدی خلق نشده و جریان نقدینگی تازه‌ای وارد خزانه نمی‌شود که بتوان با آن حقوق کارمندان را پرداخت کرد یا پروژه‌های عمرانی را پیش برد. این دارایی‌ها اغلب بلوکه شده یا غیرقابل دسترسی هستند و شناسایی سود روی آن‌ها، تنها منجر به خلق پول پر قدرت توسط بانک مرکزی برای پوشش نیازهای ریالی دولت می‌شود که نتیجه آن، پمپاژ تورم به جامعه است.

اتکا به این شیوه تأمین مالی، بودجه کل کشور را که باید سند ثبات و پیش‌بینی‌پذیری اقتصاد باشد، به متغیری وابسته و شرطی شده نسبت به نوسانات نرخ ارز تبدیل کرده است. در این شرایط، دولت ناخواسته در موقعیتی قرار می‌گیرد که برای تراز کردن دخل و خرج خود در پایان سال، نه تنها انگیزه‌ای برای کنترل نرخ ارز ندارد، بلکه از افزایش آن منتفع می‌شود. این تضاد منافع آشکار، اعتبار سیاست‌گذار را نزد فعالان اقتصادی خدشه‌دار کرده و دولت را در چرخه معیوبی گرفتار می‌کند که برای بقای مالی خود، ناچار به پذیرش و حتی تحریک سطوح بالاتر قیمت ارز در دوره‌های آتی خواهد بود.

از منظر اقتصاد سیاسی، تقلیل دادن مسئله پیچیده ارز به یک عدد یا متغیر صرفاً قیمتی در لایحه بودجه، خطایی گمراه‌کننده است. چالش اصلی بازار ارز ایران، فقدان حکمرانی مؤثر بر جریان‌های ارزی و عدم نظارت بر مبادی و مقاصد ارز است. تا زمانی که بخش بزرگی از تجارت خارجی کشور بر بستر شبکه‌های غیررسمی، صرافی‌های دبی و حساب‌های اجاره‌ای انجام می‌شود و یک نظام پرداخت رسمی و

۵۵

از منظر اقتصاد

سیاسی، تحلیل

دادن مسئله

پیچیده ارز به یک

عدد یا متغیر صرفاً

قیمتی در لایحه

بودجه، خطایی

گمراه‌کننده است.

تحریم ناپذیر وجود ندارد، دستکاری نرخ تسعیر در بودجه هیچ کمکی به تعادل بازار نمی‌کند و تنها به آشفتگی بیشتر دامن می‌زند. افزایش نرخ رسمی ارز در بودجه، برخلاف تصور رایج که آن را اقدامی برای واقعی‌سازی قیمت‌ها می‌داند، در غیاب اصلاحات ساختاری، نقش لنگرزدایی از انتظارات تورمی را ایفا می‌کند. وقتی دولت در سند رسمی مالی خود، نرخ ارز را به طور قابل توجهی بالا می‌برد، عملاً به جامعه و فعالان اقتصادی سیگنال می‌دهد که تورم و کاهش ارزش پول ملی را به عنوان یک واقعیت قطعی پذیرفته است. این سیگنال رسمی، موتور انتظارات تورمی را روشن کرده و باعث می‌شود مردم و بنگاه‌ها برای حفظ ارزش دارایی‌های خود، رفتارهای هیجانی از خود نشان دهند.

پیامدهای مالی این سیاست نیز هشدار جدی برای حکمرانی اقتصادی کشور است، زیرا نرخ ارز مندرج در بودجه در فضای روانی اقتصاد ایران، کارکردی فراتر از یک مبنای محاسباتی برای گمرک یا تسعیر نفت دارد. این نرخ در ذهنیت بازار آزاد به عنوان کف قیمت تلقی می‌شود؛ به این معنا که بازار غیررسمی همواره فاصله و شکاف تاریخی خود را با نرخ رسمی حفظ می‌کند. بنابراین، هر زمان که سیاست‌گذار نرخ نیمه یا نرخ بودجه را افزایش می‌دهد، بازار آزاد نیز متناسب با آن و برای حفظ حاشیه سود و ریسک خود، به سطوح بالاتری جهش می‌کند.

این فرآیند، دور باطل و فرساینده کسری بودجه-تورم-جهش ارز را با سرعت بیشتری به گردش درمی‌آورد. اگرچه دولت در ابتدا با گران

کردن ارز، ریال بیشتری از فروش دلارهای نفتی به دست می‌آورد، اما تورم ناشی از این شوک ارزی، به سرعت هزینه‌های دولت را نیز افزایش می‌دهد. دولت به عنوان بزرگترین مصرف‌کننده و کارفرما در اقتصاد، مجبور می‌شود حقوق کارمندان، هزینه خرید کالا و خدمات و بودجه پروژه‌ها را متناسب با تورم جدید افزایش دهد که این امر، تمام درآمدهای اضافی حاصل از تسعیر را می‌بلعد و کسری بودجه را در سطحی بالاتر بازتولید می‌کند.

قربانی اصلی این چرخه معیوب، بودجه‌های عمرانی و توسعه‌ای کشور است که زیر فشار هزینه‌های جاری متورم شده، له می‌شوند. وقتی درآمدهای حاصل از جهش ارز صرفاً صرف جبران افزایش هزینه‌های حقوق و دستمزد می‌شود، منابعی برای سرمایه‌گذاری در زیرساخت‌ها باقی نمی‌ماند و قدرت خرید بودجه عمرانی به شدت تحلیل می‌رود. این یعنی دولت به قیمت توقف توسعه و استهلاک زیرساخت‌های کشور، صرفاً امورات روزمره خود را می‌گذرانند و آینده اقتصاد را پیش‌خور می‌کند.

راهکار خروج از این بن‌بست، در تفکیک هوشمندانه مسیر درآمدزایی دولت از نوسانات مخرب ارزی نهفته است. دولت باید به سمت جایگزینی درآمدهای ناپایدار و تورم‌زای نفتی-ارزی با درآمدهای مالیاتی پایدار و عدالت‌محور حرکت کند. تمرکز مالیاتی باید از بخش‌های مولد و شفاف، به سمت بخش‌های غیرمولد، سوداگر و دارایی‌های راکد تغییر جهت دهد تا ضمن تأمین کسری بودجه، عدالت اجتماعی نیز برقرار شود و انگیزه فعالیت‌های سفته‌بازانه کاهش یابد.



پیام یازدهم

بانک‌های خصوصی به موتور التهاب افکنی در بازار ارز تبدیل شده‌اند.

در تحلیل ریشه‌های بی‌ثباتی مزمن در بازار ارز ایران، دیدگاه غالب میان کارشناسان اقتصادی بر این باور است که نظام بانکداری خصوصی نقشی محوری در این بی‌ثباتی داشته است. فراتر از عوامل سیاسی یا خارجی، مکانیزم اثرگذاری بانک‌های خصوصی بر بازار دلار، یک فرآیند پیچیده، چندلایه و درهم‌تنیده است که عامل اصلی آن بر خلاف تصور رایج، در حوزه ریالی اقتصاد و در ساختار حکمرانی پولی کشور نهفته است. نکته اشتراک اغلب تحلیل‌ها آن است که شبکه بانکی خصوصی، منابع مالی را از بخش‌های مولد منحرف کرده و به موتور محرک فعالیت‌های نامولد و سفته‌بازانه تبدیل شده است.

مکانیزم اولیه از خلق پول درون‌زا و کنترل‌نشده توسط بانک‌ها، به‌ویژه بانک‌های ناتراز، آغاز می‌شود. این بانک‌ها برای جبران زیان انباشته و رقابت بر سر جذب سپرده، اقدام به اضافه‌برداشت هنگامت از منابع بانک مرکزی می‌کنند که مستقیماً به خلق پول پر قدرت و رشد نقدینگی می‌انجامد. این

۵۵

نقطه اشتراک اغلب تحلیل‌ها آن است که شبکه بانکی خصوصی، منابع مالی را از بخش‌های مولد منحرف کرده و به موتور محرک فعالیت‌های نامولد و سفته‌بازانه تبدیل شده است.



نقدینگی خلق شده، به جای آنکه به بخش‌های تولیدی هدایت شود، اغلب در مسیرهای نامولد از جمله خرید دارایی‌های مالی و مستغلات جریان می‌یابد. برای نمونه، بخش عمده‌ای از این نقدینگی در قالب تسهیلات کلان به شرکت‌های وابسته یا تحت مالکیت غیرمستقیم بانک‌ها تخصیص می‌یابد. این شرکت‌ها در عمل به نوعی بازوهای اجرایی بانک‌ها برای ورود به بازارهای دارایی یعنی ارز، سکه و مستغلات و کسب سودهای کوتاه مدت سفته‌بازانه هستند. برخی ریشه اصلی بحران را در نبود حکمرانی صحیح اقتصادی و ناهماهنگی دستگاه‌های دولتی می‌دانند. در این نگاه، تصمیمات ناهماهنگ دولت مانند تخصیص ارز برای واردات غیرضروری بدون هماهنگی با بانک مرکزی، موجب برهم خوردن توازن منابع و مصارف ارزی و سرریز تقاضا به بازار آزاد می‌شود. بانک‌های خصوصی با اتکا به توان دسترسی به منابع ریالی، از فرصت‌های آربیتراژ ساختاری ناشی از سیاست‌های دولت بهره‌برداری می‌کنند.

در شرایط ضعف نظارت بر حساب سرمایه، بانک‌های خصوصی و شبکه‌های وابسته به آن‌ها از جمله صرافی‌های ترستی به یکی از مجاری مؤثر در انتقال نقدینگی ریالی به بازار ارز و تسهیل خروج سرمایه تبدیل می‌شوند. به این ترتیب، بانک خصوصی در مواردی، هم سوخت لازم برای تقاضای سفته‌بازانه را از طریق خلق پول ریالی فراهم می‌کند، هم از فرصت آربیتراژ ناشی از سوءمدیریت دولت بهره می‌برد و هم به تسهیل خروج ارز از کشور یاری می‌رساند.

در ارائه راه‌حل برای مشکلات مطرح شده، طیفی از پیشنهادها از اصلاحات اداری و وحدت فرماندهی در دولت، تا اصلاحات ساختاری و اعمال کنترل بر حساب سرمایه با تعیین تکلیف مسأله چندنرخ بودن ارز و در نهایت راه‌حلی مانند ادغام یا انحلال بانک‌های خصوصی و اعمال افزایش تدریجی نرخ ذخیره قانونی برای مهار قدرت خلق پول در بانک‌های خصوصی را شامل می‌شود.



پیام دوازدهم

آسیب‌پذیری‌های حکمرانی ارزی، ناشی از فقدان یک ساختار پرداخت رسمی است.

واقعیت انکارناپذیر اقتصاد کلان این است که حکمرانی اقتصادی مطلوب و ثبات بازارها، بدون کنترل پایدار تورم، رویایی بیش نیست و مهار تورم نیز بدون در اختیار داشتن ابزار قدرتمند سیاست پولی مستقل امکان‌پذیر نخواهد بود. اما حلقه مفقوده و بنیادین در این زنجیره علیت که اغلب مغفول مانده، این است که در مختصات اقتصادی ایران، اعمال هرگونه سیاست پولی مستقل بدون داشتن یک

سیاست ارزی مشخص و قابل مدیریت، ناممکن است؛ چرا که نوسانات ارزی به سرعت بر متغیرهای پولی اثر می‌گذارد.

در ادامه این زنجیره منطقی، باید پذیرفت که سیاست‌گذاری ارزی موفق و مدیریت نوسانات نرخ ارز، بدون احیای یک ساختار پرداخت خارجی رسمی و استاندارد، عملاً غیرممکن است. تا زمانی که ایران نتواند کانال‌های رسمی، شفاف و پایداری برای تسویه مبادلات تجاری خود ایجاد کند و فراتر از روش‌های پرهزینه و پریسک تراستی و غیررسمی عمل نماید، بانک مرکزی فاقد اشراف لازم بر جریان وجوه خواهد بود. در غیاب این زیرساخت، اقتصاد ملی همچنان بی‌پناه و در معرض شوک‌های برون‌زا باقی می‌ماند و هر تصمیم داخلی با یک تکانه خارجی خنثی می‌شود.

وابستگی استراتژیک تجارت خارجی کشور به شبکه‌های صرافی و تراستی، به معنای پذیرش ریسک‌های عظیم و هزینه‌های مبادلاتی سنگین است که قدرت مانور سیاست‌گذار را سلب می‌کند. در این سیستم غیررسمی، جریان ارز قابل ردیابی دقیق نیست و سیاست‌گذار نمی‌داند ارز حاصل از صادرات دقیقاً چه زمانی و با چه نرخ در دسترس خواهد بود. این عدم قطعیت ذاتی در سمت عرضه ارز، باعث می‌شود که مدیریت بازار همواره با تأخیر و بر اساس حدس و گمان انجام شود، نه بر اساس داده‌های دقیق و جریان نقدینگی مطمئن که لازمه ثبات بخشی است.

اما دردناک‌تر از فقدان زیرساخت‌های فنی و بانکی، ضعف مشهود در نرم‌افزار حکمرانی و نظام تصمیم‌گیری اقتصادی است که گویی دچار نوعی فراموشی تاریخی و ضعف حافظه سیستمی شده است. تجارب تلخ و شیرین دهه‌های گذشته در آرشو ذهنی سیاست‌گذاران ثبت نمی‌شود و همین امر منجر به تکرار مکرر اشتباهات آزموده شده می‌گردد. سیاست‌هایی نظیر سرکوب دستوری قیمت‌ها در زمان تورم یا ارزیابی‌های بی‌هدف برای کنترل کوتاه‌مدت بازار، بارها شکست

CC

درمختصات

اقتصادی ایران،

اعمال هرگونه

سیاست پولی

مستقل بدون

داشتن یک سیاست

ارزی مشخص

و قابل مدیریت،

ناممکن است.

خود را اثبات کرده‌اند اما همچنان به عنوان نسخه‌های دمدستی تجویز می‌شوند.

نمونه بارز این فقدان حافظه تاریخی و یادگیری سیاستی، در ماجرای حذف ناگهانی و بدون برنامه ارزشهای ترجیحی مانند ارز ۴۲۰۰ تومانی قابل مشاهده است. این تصمیمات شوک‌آور که بدون آماده‌سازی زیرساخت‌های پرداخت و جبران رفاهی اجرا می‌شوند، نشان می‌دهند که سامانه تدبیر ما از گذشته درس نمی‌گیرد و فاقد یک نقشه راه بلندمدت است. این سیکل معیوب آزمون و خطا، سرمایه اجتماعی را فرسوده کرده و اعتماد عمومی را که مهم‌ترین پشتوانه هر اصلاح اقتصادی است، خدشه‌دار می‌سازد.

این چرخه تکراری با نوعی انفعال و روزمرگی نیز ترکیب شده است که در آن، کشور به جای ابتکار عمل و طراحی بازی در زمین اقتصاد بین‌الملل، در حالت تعلیق و واکنش‌گرایی فرو رفته است. دیپلماسی اقتصادی کشور اغلب منتظر می‌ماند تا طرف‌های خارجی یا تحریم‌کنندگان حرکتی انجام دهند و سپس به دنبال راهکاری برای دور زدن آن می‌گردد. این رویکرد انفعالی مانع از آن شده است که ایران بتواند با استفاده از ظرفیت‌های ژئوپلیتیک خود، معماری جدیدی برای تجارت و تسویه ارزی طراحی کند.

در این میان، اولویت‌بندی‌های نادرست و تخصیص غیربهبینه منابع نیز تناقضات آشکاری را در مدیریت جنگ اقتصادی نمایان می‌کند. در شرایطی که کشور با تنگنای شدید ارزی برای تأمین دارو، مواد اولیه کارخانجات و کالاهای اساسی روبروست، تخصیص میلیاردها دلار منابع کمیاب به واردات کالاهای لوکس و غیرضروری مانند خودروهای

۵۵

وابستگی استراتژیک
تجارت خارجی
کشور به شبکه‌های
صرافی و تراستی،
به معنای پذیرش
ریسک‌های عظیم و
هزینه‌های مبادلاتی
سنگین است.

گران قیمت یا آخرین مدل‌های گوشی تلفن همراه، نشانه نوعی ولخرجی غیرقابل توجه در زمان محاصره اقتصادی است.

این نوع تخصیص منابع نشان می‌دهد که درک مشترکی از شرایط جنگی در سطوح مختلف تصمیم‌گیری وجود ندارد و لابی‌های وارداتی قدرتمندتر از منطق مصلحت عمومی عمل می‌کنند. واردات کالاهای مصرفی لوکس که هیچ کمکی به افزایش تولید ناخالص داخلی یا اشتغال نمی‌کنند، تنها باعث خروج ارز و فشار بیشتر بر بازار حواله می‌شود. این رویکرد با شعارهای اقتصاد مقاومتی و حمایت از تولید داخل در تضاد کامل است و سیگنال ضعف و عدم انضباط را به طرف‌های خارجی مخابره می‌کند.

ریشه تمام این نارسایی‌ها را شاید بتوان در غلبه نگاه بقامحور بر نگاه مبتنی بر پیشرفت و حرکت رو به جلو دانست. تا زمانی که افق دید مدیران و سیاست‌گذاران صرفاً گذراندن امروز و عبور از بحران‌های مقطعی باشد، مشکلات اقتصادی به صورت ریشه‌ای حل نخواهند شد و ما تنها به مدیریت بحران‌های روزمره مشغول خواهیم بود. نگاه بقامحور، جسارت جراحی‌های عمیق و اصلاح ساختارهای معیوب نظیر نظام بانکی و ارزی را از مدیران می‌گیرد.

راه علاج، احیای ساختار پرداخت رسمی از طریق پیمان‌های پولی دوجانبه و چندجانبه و بازگشت عقلانیت و هوشمندی به نظام تصمیم‌گیری است. امروز با تغییر نظم جهانی و تمایل قدرت‌های نوظهور به دلارزدایی، فرصت‌های بی‌نظیری پیش روی ما قرار دارد که می‌توان با بهره‌گیری از آن‌ها، کانال‌های مالی جدیدی مستقل از غرب تعریف کرد. استفاده از این فرصت‌ها نیازمند گذار از روزمرگی و اتخاذ تصمیمات شجاعانه برای تغییر ریل‌گذاری اقتصاد از تراستی‌گری به بانکداری نوین و رسمی است.

۵۵

در این میان،

اولویت‌بندی‌های

نادرست و تخصیص

غیربهینه منابع نیز

تناقضات آشکاری

را در مدیریت جنگ

اقتصادی نمایان

می‌کند.

تولید و نتج و نینگر
با واردات فناوری از چین افزایش خواهد یافت

رئیس سازمان تحقیقات کشاورزی

تولید و نتج و نینگر
با واردات فناوری از چین افزایش خواهد یافت

رئیس سازمان تحقیقات کشاورزی

کیهان

تولید و نتج و نینگر
با واردات فناوری از چین افزایش خواهد یافت

رئیس سازمان تحقیقات کشاورزی

تولید و نتج و نینگر
با واردات فناوری از چین افزایش خواهد یافت

رئیس سازمان تحقیقات کشاورزی

تولید و نتج و نینگر
با واردات فناوری از چین افزایش خواهد یافت

رئیس سازمان تحقیقات کشاورزی

تولید و نتج و نینگر
با واردات فناوری از چین افزایش خواهد یافت

رئیس سازمان تحقیقات کشاورزی

کیهان

تولید و نتج و نینگر
با واردات فناوری از چین افزایش خواهد یافت

رئیس سازمان تحقیقات کشاورزی

تولید و نتج و نینگر
با واردات فناوری از چین افزایش خواهد یافت

رئیس سازمان تحقیقات کشاورزی

تولید و نتج و نینگر
با واردات فناوری از چین افزایش خواهد یافت

رئیس سازمان تحقیقات کشاورزی

تولید و نتج و نینگر
با واردات فناوری از چین افزایش خواهد یافت

رئیس سازمان تحقیقات کشاورزی

کیهان

تولید و نتج و نینگر
با واردات فناوری از چین افزایش خواهد یافت

رئیس سازمان تحقیقات کشاورزی

تولید و نتج و نینگر
با واردات فناوری از چین افزایش خواهد یافت

رئیس سازمان تحقیقات کشاورزی

پیام سیزدهم

عدم بازگشت ۹۶ میلیارد دلار ارز صادراتی، به اهرم فشار بر اقتصاد ایران شده است.

در حالی که آمارهای رسمی گمرک جمهوری اسلامی ایران، روایتی از تداوم و حتی رشد صادرات غیرنفتی همچون پتروشیمی، فولاد، مواد معدنی و میعانات گازی ارائه می‌دهند، واقعیت میدانی بازار ارز و ذخایر در دسترس بانک مرکزی، حکایت از نوعی قحطی مصنوعی و ناترازی مزمن دارد. تحلیل اقتصاد سیاسی عدم بازگشت ارز، ما را با پدیده‌ای فراتر از یک تخلف تجاری متعارف مواجه می‌کند. ناترازی حدوداً ۹۶ میلیارد دلاری در چرخه بازگشت ارز صادراتی، عملاً به معنای خلع سلاح بانک مرکزی در مدیریت ذخایر در دسترس و انتقال قدرت بازسازی به گروهی از ذی‌نفعان است که از رانت انرژی و منابع ملی بهره می‌برند اما خروجی آن را از چرخه رسمی اقتصاد دریغ می‌کنند. این حجم عظیم از خروج سرمایه که معادل چندین سال درآمد نفتی کشور است، نه تنها موجب تضعیف بنیه دفاعی اقتصاد در برابر تکانه‌های تحریمی شده، بلکه با کاهش عرضه مؤثر در بازار

حواله، نوسانات ارزی را به ابزاری برای گروکشی از حاکمیت و تحمیل نرخ‌های بالاتر تبدیل کرده است.

ریشه این بحران را نباید صرفاً در طمع فردی صادرکنندگان جستجو کرد، بلکه فقدان نظام پرداخت رسمی و زیرساخت‌های رویت‌پذیر برای تسویه وجوه، بستر اصلی این انحراف است. همان‌طور که در آسیب‌شناسی‌های تخصصی مطرح شده، سامانه‌هایی نظیر نیما در سال‌های گذشته بیش از آنکه یک بازار با مکانیزم‌های تسویه و تضمین باشند، صرفاً دفاتر ثبت اطلاعاتی بوده‌اند که امکان رصد جریان واقعی وجوه را برای بانک مرکزی فراهم نمی‌کردند. این خلاء ساختاری به شبکه صادرکنندگان اجازه داد تا با بهره‌گیری از یارانه انرژی ارزان و نیروی کار ریالی، محصول نهایی را صادر کنند اما ارز آن را در لایه‌های پنهان تراکنش‌های غیررسمی نگه دارند.

از سوی دیگر، این عدم بازگشت نیز تأثیر منفی برای امنیت اقتصادی کشور به همراه دارد. بخش قابل توجهی از این منابع ارزی، به صورت منابع رسوب‌کرده در مقاصد تجاری خاص نظیر چین و عراق و یا در قالب خروج سرمایه بلوکه شده‌اند. این امر باعث می‌شود که حتی با وجود آمار بالای صادرات روی کاغذ، ارز باکیفیت و در دسترس برای واردات کالاهای اساسی و مواد اولیه تولید وجود نداشته باشد. این وضعیت، نوعی صادرات زیان‌ده را رقم می‌زند زیرا منابع حیاتی کشور صادر می‌شود، اما مابه‌ازای آن برای پوشش نیازهای وارداتی باز نمی‌گردد و در نتیجه، تورم وارداتی و رکود تولید به جامعه تحمیل می‌شود. این اهرم فشار، دولت را در مگنه‌ای قرار می‌دهد که یا باید تن به افزایش نرخ ارز بدهد و یا با کمبود کالا مواجه شود. راه برون‌رفت از این بن‌بست، اجتناب از رویکردهای انفعالی و توصیه‌ای گذشته به سمت حکمرانی فعال ارزی و اعمال دقیق حکمرانی ریال برای رصد جریان وجوه متناظر با ارز است. همگرایی نظرات کارشناسی نشان می‌دهد که تداوم حیات این طبقه از ذی‌نفعان که منافعشان در تداوم نوسان و عدم شفافیت گره خورده است، بزرگ‌ترین مانع برای ثبات اقتصادی کشور است. لذا، بازپس‌گیری فرماندهی ارزی مستلزم مشروط کردن هرگونه دسترسی به انرژی ارزان و مشوق‌های صادراتی به بازگشت ۱۰۰ درصدی و رویت‌پذیر ارز در بسترهای رسمی پرداخت است. این اقدامی است که یک ضرورت امنیتی برای حفظ اقتصاد ملی محسوب می‌شود.

۵۵

سامانه‌هایی نظیر

نیما در سال‌های

گذشته بیش از

آنکه یک بازار با

مکانیزم‌های تسویه

و تضمین باشند،

صرفاً دفاتر ثبت

اطلاعاتی بوده‌اند که

امکان رصد جریان

واقعی وجوه را برای

بانک مرکزی فراهم

نمی‌کردند.



حدود ۹۵٪ از ۹۶ میلیارد دلار ارز برگشته متعلق به ۶۱۰۰ شخص حقیقی حقوقی است که با فروش ارزهای صادراتی در بازار آزاد قاچاق و احتساب تورم، ۲ هزارهزار میلیارد تومان سود کردند به عبارتی هر یک از این شرکتها میانگین ۳۱۱ میلیارد تومان از جیب مردم سود کرده و هر خانوار ایرانی ۸۲ میلیون ضرر!

پیام چهاردهم

صادرکنندگان یا رانه بگیر با ادعای بازار آزاد، از بازگرداندن ارز امتناع می کنند.

در جدال بر سر بازگشت ارز صادراتی، گروهی از صادرکنندگان عمده پشت سنگر بازار آزاد و مخالفت با قیمت گذاری دستوری پنهان شده و با ادعای اینکه ارز مال خودمان است، از تزریق آن به چرخه رسمی امتناع می کنند. این ادعا شاید در یک اقتصاد رقابتی و شفاف معتبر باشد، اما در مختصات اقتصاد ایران، بیشتر به شوخی شبیه است. طنز ماجرا اینجاست که همین مدعیان بازار آزاد در مرحله فروش و کسب دلار، تمام امپراتوری تولید خود را بر پایه ی دستوری ترین و یا رانه ای ترین اقتصاد ممکن بنا کرده اند.

آن ها زمانی که برق و گاز را با قیمت بسیار نازل، و نیروی کار متخصص را

۵۵

اما لحظه‌ای که نوبت
به بازگرداندن
محصول نهایی
این رانت عظیم
یعنی دلار صادراتی
می‌رسد، ناگهان
لیبرال می‌شوند و
قیمت‌های جهانی را
طلب می‌کنند.

با حقوق حدوداً ۱۲۰ دلاری معادل دستمزد دو روز کارگر در اروپا دریافت می‌کنند، هیچ شکایتی از قیمت‌گذاری دستوری و دخالت دولت ندارند. اما لحظه‌ای که نوبت به بازگرداندن محصول نهایی این رانت عظیم یعنی دلار صادراتی می‌رسد، ناگهان لیبرال می‌شوند و قیمت‌های جهانی را طلب می‌کنند. آن‌ها هزینه‌هایشان را ریالی و یارانه‌ای پرداخت می‌کنند، اما درآمد‌هایشان را دلاری و آزاد می‌خواهند.

باید توجه کرد که ۹۶ میلیارد دلار بازنگشته به چرخه ارزی کشور، پول شخصی این افراد نیست، بلکه شکل تغلیظ‌شده و تبدیل‌یافته‌ی میلیاردها دلار یارانه انرژی، آب، کمیاب و منابع ملی است که از جیب تک‌تک شهروندان پرداخت شده است. حبس کردن این ارز در خارج یا فروش آن به نرخ‌های سوداگرانه، در واقع صادرات یارانه‌های ملت به نفع یک اقلیت خاص است. اگر صادرکننده‌ای مدعی است که ارز متعلق به خودش است و می‌خواهد آن را به نرخ بازار آزاد بفروشد، باید خوراک گاز، برق و نیروی کار خود را نیز به نرخ بین‌المللی و آزاد خریداری کند. نمی‌شود از سفره یارانه‌ای مستضعفین تغذیه کرد و محصول را به قیمت نیویورک فروخت. تا زمانی که این چرخه معیوب ادامه دارد، انتظار حل بحران‌های ارزی کشور را نباید داشت.



پیام پانزدهم

دلار به یک کالای سرمایه‌ای در کشور تبدیل شده است.

دلار در ایران از یک ابزار پرداخت، به یک کالای سرمایه‌ای تبدیل شده است. در یک اقتصاد سالم، ارز خارجی صرفاً ابزاری برای تسهیل تجارت است، اما در ایران به دلیل تورم مزمن و تضعیف اعتماد عمومی، ارز و طلا به اصلی‌ترین پناهگاه‌های حفظ ارزش سرمایه تبدیل شده‌اند. مردم علیرغم نداشتن نیاز تجاری، برای جلوگیری از آب شدن سرمایه خود در برابر تورم، به خرید و انباشت دلار روی آورده‌اند. طبق برخی برآوردها بین ۲۰ تا ۵۰ میلیارد دلار ارز خانگی وجود دارد که به جای جریان یافتن در شریان‌های

۵۵

طبق برخی برآوردها

بین ۲۰ تا ۵۰ میلیارد

دلار ارز خانگی

وجود دارد که به

جای جریان یافتن

در شریان‌های

تجارت و تولید،

در گاو صندوق‌ها

و پستوی خانه‌ها

حبس شده است.

خط گفتمان مقاومت گروگان

۴۰ پیام تبیینی پیرامون تأثیر
دلار بر اقتصاد ایران



تجارت و تولید، در گاوصندوق‌ها و پستوی خانه‌ها حبس شده است و این پدیده، نشانگر تغییر ماهیت پول در اقتصاد ایران است. این تغییر ماهیت و کالایی شدن ارز، آثار منفی بر اقتصاد ملی گذاشته است. وقتی ارز کالا می‌شود، تقاضا برای آن دیگر تابع نیازهای وارداتی نیست، بلکه تابع ترس از آینده و انتظارات تورمی است. این وضعیت، یک کمیابی مصنوعی ایجاد می‌کند، یعنی با وجود ورود ارز به کشور، بخش عظیمی از آن توسط تقاضای احتیاطی بلعیده و منجمد می‌شود و دست تولیدکننده واقعی را خالی می‌گذارد. خود این کمیابی نیز مجدداً به لنگری برای تشدید تورم و رکود بدل می‌شود.

بنابراین، ضرورت حیاتی امروز اقتصاد ایران، تغییر فاز ارز از کالای سرمایه‌ای به ابزار مبادله است. تا زمانی که دلار به عنوان یک دارایی امن و سودده در ذهنیت جامعه تثبیت شده باشد و اعتماد مردم به حکمرانی اقتصادی برای حفظ ارزش پول ملی بازنگردد، هر میزان تزریق ارز توسط دولت، در

۵۵

ضرورت حیاتی

امروز اقتصاد ایران،

تغییر فاز ارز از کالای

سرمایه‌ای به ابزار

مبادله است.

این چاه ویل ناپدید خواهد شد. از طرفی باید پذیرفت که تبدیل دلار به کالای سرمایه‌ای، واکنشی عقلایی از سوی مردم به یک متغیر اقتصادی معیوب است. زمانی که سود سپرده‌های بانکی از نرخ تورم عقب می‌ماند، نگهداری ریال به معنای جریمه شدن و از دست دادن قدرت خرید است. بنابراین، سیل نقدینگی به طور خودکار به سمت دارایی‌هایی می‌رود که همپای تورم رشد کنند، برای معکوس کردن این روند، صرفاً درخواست‌های اخلاقی یا اقدامات پلیسی کافی نیست. راهکار عملیاتی، تلاش برای جذاب‌سازی ابزارهای ریالی، تا نگهداری پول ملی، زیان‌ده نباشد و همچنین اقداماتی در این زمینه که هزینه خواب پول در دلار افزایش یابد و همزمان پناهگاه‌های امن و مولد برای سرمایه‌های خرد مردم ایجاد شود، می‌توان انتظار داشت که آن ۵۰ میلیارد دلار حبس شده، قفل‌های گلو صندوق‌ها را شکسته و به چرخه تولید بازگردد.

از سوی دیگر، نوسانات نرخ ارز کارکردی دوگانه پیدا کرده است که تولید کننده و مصرف کننده را همزمان تحت فشار قرار می‌دهد. این متغیر از یک سو به عنوان نهاده استراتژیک تولید عمل می‌کند که نوسانات آن مستقیماً در قالب شوک‌های فشار هزینه و بحران سرمایه در گردش به پیکره صنعت تولید اصابت کرده و منجر به رکود توری و حتی تعطیلی واحد‌های تولیدی و بیکاری نیروی کار می‌شود، و از سوی دیگر، به مثابه یک کالای سرمایه‌ای و ابزار توزیع رانت، بستر شکل‌گیری اقتصاد زیرزمینی را فراهم می‌آورد. در حالی که سیاست‌گذار با هدف حمایت از معیشت و تولید، اقدام به ایجاد نظام‌های چندنرخه نظیر ارز ترجیحی و نیمایی و تثبیت قیمت‌ها می‌کند، همین شکاف قیمتی میان نرخ‌های رسمی و بازار آزاد، حفره‌های سیاه عظیمی را برای سوداگران پدید آورده است. در این ساختار، تولیدکننده واقعی برای تأمین مواد اولیه در صف‌های طولانی تخصیص ارز و تأمین نقدینگی گرفتار می‌شود، اما رانت‌جویان با بهره‌گیری از ارتباطات و حفره‌های نظارتی، منابع کمیاب ارزی را می‌بلعند و از سودهای حاصل از تفاوت نرخ‌ها، ثروت‌های بادآورده کسب می‌کنند.

روش‌های بهره‌برداری از این آشفتگی بازار، پیچیده و چندلایه است؛ یکی از شایع‌ترین روش‌ها، پدیده بیش‌بود ارزش واردات است که در آن



پدیده کم‌اظهاری
صادرات قرار دارد که
صادرکنندگان عمده
و نیمه دولتی با اعلام
قیمتی کمتر از ارزش
واقعی کالا به گمرک،
از بازگرداندن
کامل ارز حاصل از
صادرات به سامانه
نیما سر باز می‌زنند.

سوداگران با بیش از پاره‌های قیمت کالاهای وارداتی، ارز ارزان دولتی را دریافت کرده و مابه‌التفاوت آن با قیمت واقعی را در بازارهای آزاد یا خارج از کشور به فروش می‌رسانند. در سوی دیگر، پدیده کم‌اظهاری صادرات قرار دارد که صادرکنندگان عمده و نیمه دولتی با اعلام قیمتی کمتر از ارزش واقعی کالا به گمرک، از بازگرداندن کامل ارز حاصل از صادرات به سامانه نیما سر باز می‌زنند. علاوه بر این، قاچاق معکوس کالاهای اساسی و دارو که با یارانه ارزی وارد شده‌اند به کشورهای همسایه، نمونه بارزی از تبدیل منابع ملی به سود شخصی است که دقیقاً از دل سیاست‌های حمایتی دولت بیرون می‌آید.

بازبزرگان این عرصه، طیفی از یقه سفیدها تا دلالان خرد را شامل می‌شوند. از شرکت‌های صوری و کاغذی که با استفاده از کارت‌های بازگانی اجاره‌ای و یک‌بارمصرف، ردپای مالیاتی و تعهدات ارزی خود را محو می‌کنند، تا شبکه‌هایی که با نفوذ در لایه‌های اداری، تخصیص‌های کلان ارزی را برای کالاهای غیراولویت‌دار یا موهوم مانند پرونده‌های اخیر فساد دریافت می‌کنند. این گروه‌ها با سوار شدن بر موج انتظارات تورمی، اقدام به احتکار کالا در انبارها می‌کنند و با توجیه هزینه جایگزینی، کالایی را که با ارز ارزان وارد شده، با نرخ ارز تلگرامی به مصرف‌کننده نهایی می‌فروشند. حتی در بعضی موارد، گرانی برخی از اقلام در بازار به بهانه افزایش نرخ ارز، به حدی است که اگر آن کالا را با ارز آزاد هم محاسبه کنیم، قیمتی به مراتب کمتر از قیمت فعلی آن خواهد داشت و این نشان دهنده اوج سوداگری در این آشفته بازار نوسانات ارزی است. بدین ترتیب، سیاست‌های تثبیتی دولت که با نیت خیر و برای کنترل تورم اتخاذ شده، در عمل به ضد خودش تبدیل می‌شود که منابع را از جیب عموم مردم و بخش مولد به حساب‌های بانکی اقلیتی رانت‌خوار منتقل می‌کند.

تداوم این چرخه معیوب نشان می‌دهد که تلاش‌های صرفاً امنیتی یا تعزیراتی برای کنترل بازار، بدون اصلاحات ساختاری در نظام پولی و تجاری، ناکارآمد خواهد بود. راهکار خروج از این بن‌بست، حرکت به سمت شفافیت مطلق در زنجیره تخصیص تا توزیع، استقرار نظام‌های هوشمند مالیاتی مانند مالیات بر عایدی سرمایه، برای پرهیز از سوداگری و مدیریت نرخ ارز بر اساس واقعیت‌های اقتصادی است.

۵۵

تداوم این چرخه

معیوب نشان

می‌دهد که

تلاش‌های صرفاً

امنیتی یا تعزیراتی

برای کنترل بازار،

بدون اصلاحات

ساختاری در نظام

پولی و تجاری،

ناکارآمد خواهد

بود.



پیام شانزدهم

**نوسانات ارزی به عنوان یک شوک سمت
عرضه عمل می‌کند.**



در این میان،

سیاست‌گذار با یک

دوراهی دشوار

مواجه است. از یک

سو باید از ائتلاف

منابع جلوگیری کند

و از سوی دیگر،

باید مراقب باشد که

اصلاحات قیمتی،

خود به محرکی برای

تشدید انتظارات

تورمی تبدیل نشود.

واکاوای نوسانات ارزی در اقتصاد ایران نشان می‌دهد که نرخ ارز به یکی از مؤلفه‌های کلیدی و اثرگذار بر ثبات اقتصاد کلان ایران تبدیل شده است. این اثرگذاری، برآیندی از تعامل پیچیده میان سه لایه متفاوت است؛ چالش‌های مدیریت منابع و مصارف داخلی، مقتضیات و محدودیت‌های تعاملات مالی بین‌المللی، و وابستگی ساختاری بخش تولید به واردات. در لایه نخست، مسئله اصلی تراز منابع و مصارف است. هرگاه میان تقاضای رو به رشد برای ارز اعم از تجاری و غیرتجاری و منابع ارزی قابل‌دسترس، عدم تعادلی شکل بگیرد، فشار بر بازار افزایش می‌یابد. این ناترازی، گاه ناشی از عوامل بنیادی اقتصاد و گاه ناشی از انتظارات تورمی است که تقاضا را از مسیر طبیعی خود خارج می‌کند.

در لایه دوم، مؤلفه‌های فنی و خارجی نقش‌آفرینند. در شرایط خاص تجارت خارجی کشور که تحت تحریم شدید و ظالمانه قرار دارد، مسئله تنها میزان ارز نیست، بلکه قابلیت انتقال آن و نظام پرداخت نیز تعیین‌کننده است. عدم انطباق جنس ارز در دسترس با ارز مورد نیاز تجار، می‌تواند حتی در شرایط کفایت منابع، منجر به اصطکاک در جریان تجاری و نوسان قیمتی شود.

در نهایت، لایه سوم به چگونگی انتقال این نوسانات به بدنه اقتصاد مربوط می‌شود. به دلیل ساختار اقتصاد ایران، بخش قابل‌توجهی از خطوط تولید به کالاهای واسطه‌ای و سرمایه‌ای وارداتی وابسته‌اند. این ویژگی باعث می‌شود که نوسانات ارزی به سرعت به عنوان یک شوک سمت عرضه عمل کرده و هزینه‌های تولید را تحت‌تأثیر قرار دهد. در این میان، سیاست‌گذار با یک دوراهی دشوار مواجه است. از یک سو باید از ائتلاف منابع جلوگیری کند و از سوی دیگر، باید مراقب باشد که اصلاحات قیمتی، خود به محرکی برای تشدید انتظارات تورمی تبدیل نشود. مدیریت این فضا، نیازمند ظرافت در سیاست‌گذاری و ایجاد تعادل میان کارایی اقتصادی و ثبات بازار است.

وزیر اقتصاد: حذف ارز ۴۲۰۰ تومانی تکلیف قانونی است؛ سال آینده به تدریج انجام می‌شود

تکلیف: اصلاح ارز ترجیحی

رئیس جمهور: خبر دقیق داریم عده‌ای شبانه‌روز در تلاشند همزمان با مذاکرات، نرخ ارز را بالا ببرند و مذاکرات را به اقتصاد گره بزنند

پیام هفدهم

عبور هوشمندانه از سیاست ارز ترجیحی، شرط پایداری اقتصادی است.

در اقتصاد سیاسی ایران، سیاست ارز ترجیحی و نظام چندنرخه که با هدف حمایت از معیشت خانوار و کنترل لنگر اسمی تورم طراحی شده بود، در مقام اجرا به یک تناقض سیاستی تبدیل شده است. زیرا منابع کمیاب ارزی به جای اصابت به سفره دهک‌های پایین، در مجاری سوداگرایانه و فساد در تخصیص نشت می‌کند. شکاف عمیق و معنادار میان نرخ‌های دستوری مانند ۲۸۵۰۰ و نیما با نرخ بازار آزاد، عملاً به موتور محرکه نوعی آربیتراژ ملی بدل شده است که در آن، انگیزه اقتصادی برای تولید و صادرات واقعی سرکوب و اشتها برای واردات رانتی و خروج سرمایه دوچندان می‌شود. این ساختار معیوب، سیگنال‌های قیمتی را در اقتصاد مخدوش کرده و با ایجاد تقاضای کاذب برای ارز ارزان، ذخایر استراتژیک کشور را درست در شرایط جنگ اقتصادی در معرض فرسایش قرار می‌دهد. با این حال، عبور از این وضعیت و حرکت به سمت تک‌نرخه شدن ارز، مسیری مین‌گذاری شده است که بدون در نظر گرفتن ملاحظات دقیق

۵۵

عبور از این وضعیت
 و حرکت به سمت
 تک‌نرخه شدن ارز،
 مسیری مین‌گذاری
 شده است که
 بدون در نظر
 گرفتن ملاحظات
 دقیق کارشناسی و
 اجتماعی، می‌تواند
 به شوک‌های تورمی
 و گسست اجتماعی
 منجر شود.

کارشناسی و اجتماعی، می‌تواند به شوک‌های تورمی و گسست اجتماعی منجر شود. تجربه اصلاحات ارزی پیشین مانند حذف ارز ۴۲۰۰ تومانی، نشان داد که آزادسازی قیمت‌ها بدون تمایز میان شوک‌های تورمی و هسته سخت تورم و بدون کنترل دقیق بر انتظارات تورمی، صرفاً سطح عمومی قیمت‌ها را به تعادل‌های بالاتر جابجا می‌کند، بدون آنکه ریشه‌های تورم را بخشکاند. باید توجه کرد که تورم در ایران علاوه بر ریشه‌های پولی، ناشی از شوک‌های ارزی است و حذف بی‌محابای ارز ترجیحی بدون تقویت حکمرانی ریال و نظارت بر زنجیره توزیع، تنها به کوچک‌تر شدن سفره مردم می‌انجامد و لنگر اسمی تورم را از جا می‌کند.

در این میان، حلقه مفقوده سیاست‌های ارزی ایران، صرفاً عدد نرخ ارز نیست، بلکه کیفیت حکمرانی ریال و کنترل حساب سرمایه، بسیار حائز است تا زمانی که کانال‌های خروج سرمایه باز باشد و تقاضای سفته‌بازانه بتواند آزادانه به منابع ارزی دسترسی داشته باشد، هرگونه تلاش برای تک‌نرخ کردن ارز با شکست مواجه خواهد شد، چرا که بازار آزاد همواره راه خود را از نرخ رسمی جدا خواهد کرد. بنابراین، استراتژی بهینه برای دولت، نه شوک درمانی ناگهانی و نه تثبیت کورکورانه وضع موجود است، باید با اتخاذ یک رویکرد محتاطانه، به سمت گذار تدریجی و هوشمند باید حرکت کرد که در آن، هم‌زمان با مدیریت نرخ بازار آزاد از طریق ابزارهای پولی و تجاری مانند بازار ارز توافقی و بستن حساب سرمایه، نرخ‌های ترجیحی به صورت گام‌به‌گام و با کمترین تنش به سمت نرخ تعادلی هدایت شوند.

نهایتاً، تعیین تکلیف ارز ترجیحی باید در چارچوب یک بسته سیاستی جامع دیده شود که در آن، یارانه ارزی که فسادزاست به یارانه ریالی موثر برای مصرف‌کننده نهایی تبدیل گردد و فشار نقدینگی ناشی از افزایش نرخ ارز بر بنگاه‌های تولیدی، از طریق ابزارهای نوین اعتباری نظیر تأمین مالی زنجیره‌ای و اوراق گام مدیریت شود. حرکت به سمت تک‌نرخ شدن، یک ضرورت اجتناب‌ناپذیر برای سلامت بلندمدت اقتصاد ایران است، اما این جراحی نیازمند چشمان باز در نظارت است تا ضمن حذف رانت‌های میلیاردی، تاب‌آوری معیشتی جامعه و توان عملیاتی تولیدکنندگان قربانی نگردد.

۵۵

حلقه مفقوده

سیاست‌های ارزی

ایران، صرفاً عدد

نرخ ارز نیست، بلکه

کیفیت حکمرانی

ریال و کنترل حساب

سرمایه، بسیار حائز

است.



پیام هجدهم

انحصاربخشی به دلار در مراودات مالی، تضعیف آگاهانه پول ملی است.

مدیران دولتی و شرکت‌های بزرگ صنعتی، به‌ویژه آن‌هایی که از منابع ملی و یارانه‌های عظیم انرژی بهره‌مند هستند و مواد اولیه خود را از داخل کشور تأمین می‌کنند، نباید قیمت محصولات نهایی خود را با نوسانات هیجانی دلار در بازارهای غیررسمی و کانال‌های تلگرامی تطبیق دهند. این رویکرد که در آن هزینه تولید با ریال یارانه‌ای پرداخت می‌شود اما قیمت فروش با دلار آزاد محاسبه می‌گردد، مصداق بارز گران‌فروشی و اجحاف در حق مصرف‌کننده داخلی است. وقتی فولاد، پتروشیمی و سیمان که با برق و گاز تقریباً رایگان

تولید شده‌اند، بر مبنای نرخ ارز در بازارهای سفته‌بازی قیمت‌گذاری می‌شوند، عملاً تورم وارداتی به کالاهایی که هیچ وابستگی ارزی ندارند نیز سرایت می‌کند و سفره مردم بی‌دلیل کوچک می‌شود.

این پدیده که می‌توان از آن به عنوان دلاریزه کردن ذهنی اقتصاد نام برد، نوعی خودتحریمی خطرناک‌تر از تحریم‌های خارجی است. چرا باید به دلار که ابزار اصلی فشار دشمن و رقیب استراتژیک پول ملی است، در داخل مرزهای اقتصادی کشور حاکمیت داد؟ هر بار که یک مدیر صنعتی یا سیاست‌گذار، مبنای محاسبات خود را دلار قرار می‌دهد، عملاً میخی بر تابوت ارزش ریال می‌کوبد. این انحصاربخشی به دلار و تبدیل آن به تنها سنجیه ارزش در ذهنیت جامعه، باعث می‌شود که حتی در بخش‌هایی که هیچ ارتباطی با تجارت خارجی ندارند، تورم ارزی بازتولید شود و اقتصاد کشور به طور کامل به نوسانات یک ارز متخاصم شرطی شود.

در مدیریت کلان اقتصادی، گاه خطاهای راهبردی رخ می‌دهد که آسیب آن از صدها قطعنامه تحریمی بیشتر است و تقویت رقیب در خانه، بزرگ‌ترین این خطاهاست. تاریخ اقتصادی جهان درس‌های بزرگی در این زمینه دارد؛ ایالات متحده آمریکا در سال ۱۹۳۳، زمانی که متوجه شد طلا به عنوان یک دارایی امن، رقیب دلار شده و مردم به جای نگهداری اسکناس به ذخیره طلا روی آورده‌اند، با فرمانی اجرایی نگهداری طلا را برای شهروندان ممنوع کرد و آن را از دست مردم جمع‌آوری نمود تا به دلار شخصیت و انحصار ببخشد. آن‌ها رقیب پول ملی خود را حتی اگر طلا بود حذف کردند، اما ما در چرخشی عجیب، با دست خودمان برای ریال رقیبی بی‌رحم به نام دلار تراشیده و به آن رسمیت داده‌ایم.

این وابستگی خودخواسته به دلار که ریشه در پذیرش هژمونی مالی غرب دارد، برای کشوری مانند ایران که در خط مقدم جنگ اقتصادی است، یک دام استراتژیک محسوب می‌شود. زمانی که جریان‌های حیاتی اقتصاد به ارزی متصل می‌شود که شیر فلکه آن در واشنگتن

۵۵

وقتی فولاد،

پتروشیمی و

سیمان که با برق

و گاز تقریباً رایگان

تولید شده‌اند، بر

مبنای نرخ ارز در

بازارهای سفته‌بازی

قیمت‌گذاری

می‌شوند، عملاً تورم

وارداتی به کالاهایی

که هیچ وابستگی

ارزی ندارند نیز

سرایت می‌کند

است، عملاً کنترل اقتصاد از دست سیاست‌گذار داخلی خارج می‌شود. اما تجربیات نوین جهانی نشان می‌دهد که این مسیر بن‌بست نیست و خروج از آن نه تنها ممکن، بلکه بسیار سودمند است. نگاهی به تجربه کشورهایی مانند روسیه در سال‌های اخیر نشان می‌دهد که می‌توان با قطع وابستگی به پیام‌رسان‌های مالی غربی مانند سوئیفت، اقتصاد را سرپا نگه داشت و حتی آن را در برابر تکان‌ها مقاوم‌تر کرد.

برخی کشورها که تحت شدیدترین تحریم‌های غرب قرار گرفتند، به جای تلاش بیهوده برای بازگشت به نظم دلاری، خود را از آن جدا کردند و با ایجاد کانال‌های تسویه دوجانبه و استفاده از ارزهای ملی، مسیر تجارت خود را تغییر دادند. آمارها نشان می‌دهد که پس از قطع دسترسی روسیه به سوئیفت، حجم مبادلات این کشور با چین و هند با ارزهای ملی چندین برابر شد و برخلاف پیش‌بینی‌ها، اقتصاد این کشور فرو نپاشید. این تجربه اثبات کرد که سوئیفت و دلار، اکسیژن حیات نیستند که بدون آن‌ها تنفس اقتصادی قطع شود، بلکه ابزارهایی هستند که می‌توان جایگزین‌های امن‌تری برای آن‌ها طراحی کرد.

شکستن این بت ذهنی و واقعی، نه تنها ایران را از نوسانات ارزی نجات می‌دهد، بلکه الگویی برای سایر کشورهای مستقل خواهد شد تا به سوی یک نظام مالی چندقطبی حرکت کنند. امروز بسیاری از کشورهای در حال توسعه از سلاح شدن دلار به ستوه آمده‌اند و به دنبال پیشرویی هستند که جسارت خروج از این ساختار ناعادلانه را داشته باشد و مسیر جدیدی را باز نماید. این راهبرد، ماهیتی فراتر از یک اصلاح اقتصادی دارد و یک حرکت انقلابی در عرصه ژئوپلیتیک است. رهایی از سلطه دلار، اقتدار و

۵۵

نگاهی به تجربه
کشورهایی مانند
روسیه در سال‌های
اخیر نشان می‌دهد
که می‌توان با
قطع وابستگی
به پیام‌رسان‌های
مالی غربی مانند
سوئیفت، اقتصاد را
سرپا نگه داشت.

آبروی ریال را بازمی‌گرداند و قدرت خرید مردم را احیا می‌کند. تا زمانی که واحد محاسبه دارایی‌ها و قیمت‌ها در کشور دلار باشد، تلاش برای کنترل تورم مانند آب در هاون کوبیدن است. بازگشت به ریال به عنوان تنها واحد ارزش‌گذاری و مبادله، پیش‌شرط اصلی برای بازسازی اعتماد عمومی و ثبات قیمت‌هاست.

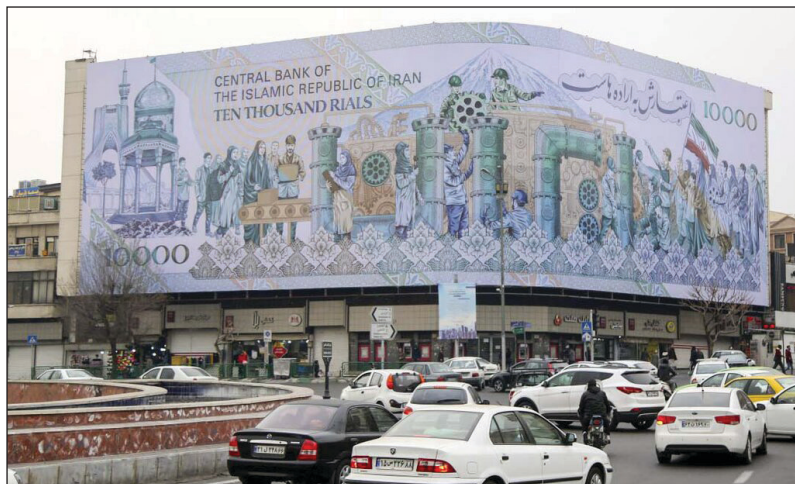
علاوه بر ابعاد داخلی، ایران با پیشگامی در این مسیر می‌تواند خود را به عنوان یکی از معماران جهان چندقطبی جدید مطرح کند. اتصال شبکه‌های پرداخت ملی به کشورهای همسایه و شرکای راهبردی، ایجاد پیمان‌های پولی و راه‌اندازی بازارهای تهاتری مدرن، ابزارهایی هستند که می‌توانند حصار تحریم‌ها را بی‌اثر کنند. تحریم تنها زمانی کارایی دارد که هدف، به نظام مالی تحریم‌کننده وابسته باشد؛ با قطع این بند ناف، ابزار تحریم کند و بی‌اثر خواهد شد.

بخش بزرگی از تورم موجود در کشور، نه ناشی از کمبود کالا، بلکه ناشی از انتظارات تورمی گره‌خورده با دلار است. شرکت‌های دولتی و خصوصی باید پیشگام شوند و با خروج از قیمت‌گذاری دلاری، زنجیره قیمت‌ها را در داخل کشور قطع کنند. نمی‌شود ادعای جنگ اقتصادی داشت اما مهمات دشمن یعنی دلار را در ترانزنامه‌های شرکت‌های ملی مبنا قرار داد. این دوگانگی باید پایان یابد تا اقتصاد بتواند نفس بکشد.

تغییر ریل از اقتصاد دلاری به اقتصاد ریال‌محور، کلید عبور از دوران سخت تحریم‌ها و ساختن آینده‌ای مستقل و شکوفاست. این مسیر اگرچه در ابتدا با مقاومت ذینفعان تورم و کاسبان دلاری مواجه خواهد شد، اما تنها راهی است که می‌تواند رفاه پایدار را برای ملت به ارمغان آورد و استقلال سیاسی کشور را با استقلال اقتصادی تکمیل کند. احیای پول ملی، احیای هویت ملی در عرصه اقتصاد است.

۵۵

تا زمانی که واحد
محاسبه دارایی‌ها
و قیمت‌ها در کشور
دلار باشد، تلاش
برای کنترل تورم
مانند آب در هاون
کوبیدن است.



پیام نوزدهم

مسئله دلار فراتر از اقتصاد، به هویت ملی گره خورده است.

مسئله نوسانات ارزی را نباید و نمی‌توان تنها در چارچوب خشک نمودارهای اقتصادی و شاخص‌های کمی خلاصه کرد، چرا که پول ملی فراتر از یک ابزار مبادله، نمادی از هویت و اقتدار یک ملت است. زمانی که شهروندان برای حفظ ارزش دارایی و حاصل عمر خود، ناچار می‌شوند به ارز بیگانه پناه ببرند، در واقع نوعی سلب اعتماد خاموش از حکمرانی پولی شکل می‌گیرد که اثرات آن بسیار ویرانگرتر از تورم است. این پناه بردن به ارز خارجی، پذیرش تلخ سلطه بیگانه در خصوصی‌ترین لایه‌های زندگی و معیشت مردم است. وقتی پول ملی که باید مظهر ثبات و حاکمیت باشد در ذهن جامعه تضعیف شود، آسیب‌هایی فراتر از اقتصاد به بدنه اجتماع وارد می‌شود و سرمایه اجتماعی که موتور

۵۵

شهروند ایرانی
وضعیت پول
ملی خود را با
ثبات نسبی ارز
کشورهای همسایه
مقایسه می‌کند و
شاهد نزول ارزش
دارایی‌های خود در
برابر آن‌هاست.

محرك هر پیشرفت است، دچار فرسایش می‌گردد.

هنگامی که شهروند ایرانی وضعیت پول ملی خود را با ثبات نسبی ارز کشورهای همسایه مقایسه می‌کند و شاهد نزول ارزش دارایی‌های خود در برابر آن‌هاست، ناخودآگاه حسی تلخ در او ریشه می‌دواند که گویی ما در حال عقب ماندن از کاروان توسعه هستیم. پیامد خطرناک این وضعیت، نهادینه شدن نوعی حس تحقیر ملی است؛ احساسی که سمی مهلك برای امید و پویایی یک ملت با پیشینه تمدنی ایران محسوب می‌شود. وقتی فشار تحریم‌های دلاری و نوسانات ناشی از آن، کشور را دائماً در منگنه قرار می‌دهد، نوعی ترس مزمن از انزوا و احساس ناتوانی در بخش بزرگی از جامعه شکل می‌گیرد که عزت نفس ملی را هدف قرار داده است.

جامعه‌ای که شریان حیاتی معیشت‌اش به نوسانات لحظه‌ای و غیرقابل پیش‌بینی یک ارز خارجی گره خورده باشد، ناگزیر در حالت آماده‌باش دائمی برای مقابله با شوک‌های تورمی زندگی می‌کند. در چنین اتمسفر روانی، مردم توانایی برنامه‌ریزی برای آینده، حتی کوتاه‌مدت‌ترین بخش‌های آن را از دست می‌دهند. وقتی فردا قابل پیش‌بینی نیست، مفهوم آینده از دایره واژگان ذهنی حذف می‌شود و دغدغه جامعه به بقا و حفظ وضعیت موجود تقلیل می‌یابد. این اضطراب مزمن و شناور، خلاقیت، ریسک‌پذیری مثبت اقتصادی و امید به ساختن را فلج می‌کند و جامعه را به سمت رفتارهای کوتاه‌مدت و سوداگرانه سوق می‌دهد.

خطرناک‌ترین لایه این بحران هویتی و روانی، تغییر کارکرد دلار از یک ارز خارجی به واحد سنجش ارزش در ذهنیت عمومی است. امروز شاهد آن هستیم که حتی کالاهایی که صد درصد تولید داخل هستند و هیچ وابستگی مستقیمی به واردات ندارند، مانند زمین، مسکن و خدمات بومی، با خط‌کش دلار قیمت‌گذاری می‌شوند. این پدیده نشان‌دهنده آن است که ما دچار نوعی استعمار پولی پنهان شده‌ایم؛ به این معنا که اگرچه مرزهای جغرافیایی و سیاسی کشور مستقل است و پرچم

۵۵

جامعه‌ای که شریان

حیاتی معیشت‌اش

به نوسانات

لحظه‌ای و غیرقابل

پیش‌بینی یک ارز

خارجی گره خورده

باشد، ناگزیر در

حالت آماده‌باش

دائمی برای مقابله

با شوک‌های تورمی

زندگی می‌کند.

ملی در اهتزاز است، اما مرزهای ذهنی و محاسباتی بازار، در اشغال ارز دشمن قرار گرفته است.

این گسست شناختی باعث می‌شود جامعه پیش از آنکه با ریال کار کند، با دلار فکر کند و این یعنی پذیرش ناخودآگاه سلطه فرهنگی و اقتصادی غرب، که بزرگترین ضربه به استقلال ملی است. دلار در اینجا دیگر پول نیست، بلکه یک نهاد است که ارزش‌گذاری همه چیز را دیکته می‌کند. مبارزه با این ذهنیت، نیازمند بازتعریف رابطه دولت و ملت و احیای اعتبار پول ملی به عنوان یک میثاق مشترک است، زیرا تا زمانی که ذهن‌ها دلاری باشد، سیاست‌های ریالی کارساز نخواهد بود. با در نظر داشتن این تأثیر عمیق هویتی و روانی، می‌توان دریافت که فرآیند تقویت پول ملی، پروژه‌ای نیست که صرفاً در اتاق‌های در بسته بانک مرکزی محقق شود، بلکه نیازمند مشارکت آگاهانه و فعال جامعه است. ارزش پول ملی که غالباً متغیری وابسته به سیاست‌های پولی و تراز تجاری پنداشته می‌شود، از منظر اقتصاد سیاسی و رفتاری، در واقع یک قرارداد نانوشته اجتماعی و نمادی از اعتماد عمومی است. تقلیل مسئله کاهش ارزش ریال به ناکارآمدی‌های دولتی، نادیده گرفتن نیمی از واقعیت است، چرا که در اقتصادهای در حال توسعه، رفتار توده مردم نقشی هم‌سنگ با متغیرهای بنیادین در تعیین نرخ تعادلی ارز ایفا می‌کند.

زمانی که جامعه در اثر عدم اعتماد به آینده، استراتژی‌های فردگرایانه مانند تبدیل دارایی به ارز و خروج سرمایه را ترجیح می‌دهد، اثر کلان این رفتار جمعی، تحقق همان تورمی است که مردم از آن می‌هراسیدند. آمارهای غیررسمی اما قابل تأمل حاکی از آن است که میلیاردها دلار ارز و طلا در خانه‌های مردم به صورت راکد نگهداری می‌شود. این حجم عظیم از سرمایه حبس شده، عملاً از چرخه تولید و خلق ارزش خارج شده و به جای اینکه موتور محرک اقتصاد باشد، به وزنه‌ای سنگین

۵۵

جامعه پیش از آنکه با ریال کار کند، با دلار فکر کند و این یعنی پذیرش ناخودآگاه سلطه فرهنگی و اقتصادی غرب، که بزرگترین ضربه به استقلال ملی است.

بر پای پول ملی تبدیل شده است که با هر تکانه کوچک، تعادل بازار را برهم می‌زند.

ضلع دیگر این ناترازی که مستقیماً بر درآمدهای ارزی کشور و قدرت مداخله بازارساز اثر می‌گذارد، الگوی مصرف انرژی در جامعه است. ارتباط میان مصرف انرژی خانگی و نرخ ارز، ارتباطی مستقیم و معنادار است؛ هر واحد انرژی که در بخش خانگی و تجاری بیش از الگوی استاندارد مصرف می‌شود، مستقیماً از سهم صادرات فرآورده‌های پتروشیمی و گاز کشور می‌کاهد. کاهش صادرات انرژی به معنای کاهش ورودی ارز به سامانه اقتصادی و تضعیف سمت عرضه در بازار ارز است که نتیجه نهایی آن، فشار بر پول ملی خواهد بود.

یکی دیگر از ارکان حیاتی برای تقویت پول ملی، اصلاح رفتار مصرفی جامعه و انتخاب آگاهانه میان کالای داخلی و خارجی است. هر واحد کالای خارجی که خریداری می‌شود، حتی اگر به صورت قانونی وارد شده باشد، مستقیماً تقاضا برای ارز را افزایش داده و بر تراز تجاری کشور فشار وارد می‌کند. در شرایطی که تراز تجاری غیرنفتی با کسری مواجه است، کاهش تقاضای واردات از طریق جایگزینی کالای باکیفیت داخلی، به مثابه تزریق ارز به ذخایر ملی عمل می‌کند و پشتوانه ریال را تقویت می‌نماید.

در نهایت باید پذیرفت که تقویت پول ملی پروژه‌ای ملی و همگانی است که فراتر از تزریق ارز توسط دولت تعریف می‌شود. البته این مشارکت مردمی، جاده‌ای یک‌طرفه نیست و حاکمیت وظیفه دارد بستر انتفاع متقابل را فراهم کند. نمی‌توان از مردم انتظار داشت سرمایه خود را در بازاری ناامن و پرنوسان به خطر بیندازند؛ بلکه باید ابزارهای نوین مالی طراحی شود که منافع فردی سرمایه‌گذار را با منافع ملی گره بزند و به مردم اطمینان دهد که حفظ ارزش دارایی آن‌ها در گرو تقویت پول ملی است.

۵۵

هر واحد کالای

خارجی که خریداری

می‌شود، حتی اگر

به صورت قانونی

وارد شده باشد،

مستقیماً تقاضا برای

ارز را افزایش داده و

بر تراز تجاری کشور

فشار وارد می‌کند.

محور سوم

آغاز افول
نظام دلاری



پیام بیستم

بحران مالی ۲۰۰۸ زنگ بیداری جهان بود.

تا پیش از وقوع طوفان مالی سال ۲۰۰۸، هژمونی دلار آمریکا در اذهان عمومی و محافل آکادمیک، علی‌رغم عهدشکنی تاریخی واشنگتن در ماجرای شوک نیکسون و قطع رابطه دلار با طلا، امری بلامنازع و ابدی تلقی می‌شد. جهان پذیرفته بود که با وجود تمام کاستی‌ها و بی‌عدالتی‌ها، هیچ جایگزین معتبری برای سیستم مالی آمریکا وجود ندارد و دلار همچنان امن‌ترین پناهگاه برای ذخایر ملی کشورهاست. این باور عمومی باعث شده بود که حتی رقبای جدی آمریکا نیز اقتصاد خود را با محوریت دلار تنظیم کنند، اما بحران مالی بزرگ سال ۲۰۰۸، این تصویر بت‌گونه و



بحران مالی بزرگ

سال ۲۰۰۸، این

تصویر بت‌گونه و

شکست‌ناپذیر را

برای همیشه در هم

شکست.



۵۵

ترازنامه فدرال رزرو

که نشان‌دهنده پایه

پولی دلار است، از

حدود ۸۰۰ میلیارد

دلار در پیش از

بحران، با یک شیب

عمودی و ترسناک،

به بیش از دو و نیم

تریلیون دلار تا سال

۲۰۱۲ رسید.

شکست‌ناپذیر را برای همیشه در هم شکست. این بحران که نه از یک کشور حاشیه‌ای، بلکه از قلب تپنده سرمایه‌داری یعنی وال‌استریت و بازار مسکن آمریکا آغاز شد، نشان داد که نظام دلاری بر پایه‌هایی سست، فاسد و به شدت آسیب‌پذیر بنا شده است.

در حالی که اصل وقوع این بحران و ورشکستگی بانک‌های غول‌پیکر برای ناظران جهانی شوکه‌کننده بود، اما زنگ بیداری واقعی و استراتژیک زمانی به صدا درآمد که ایالات متحده واکنش خود را به این فاجعه آشکار کرد. حاکمیت آمریکا برای نجات بانک‌های خصوصی ورشکسته و پوشش زبان‌های ناشی از طمع‌ورزی آن‌ها، به جای پذیرش قواعد بازار آزاد و انجام اصلاحات ساختاری دردناک، ساده‌ترین و در عین حال غیراخلاقی‌ترین راه را انتخاب کرد که همان روشن کردن موتورهای چاپ پول در ابعادی بی‌سابقه بود. سیاست‌گذاران فدرال رزرو با نادیده

گرفتن تبعات جهانی تصمیمات خود، دست به خلق نقدینگی زدند تا چاله بزرگ بدهی‌های داخلی را با دلارهای کاغذی پر کنند.

آمارها عمق این فاجعه پولی را به خوبی نشان می‌دهند؛ ترازنامه فدرال رزرو که نشان‌دهنده پایه پولی دلار است، از حدود ۸۰۰ میلیارد دلار در پیش از بحران، با یک شیب عمودی و ترسناک، به بیش از دو و نیم تریلیون دلار تا سال ۲۰۱۲ رسید و این روند صعودی در سال‌های بعد نیز ادامه یافت. این حجم از خلق پول که تحت عناوین فریبنده‌ای مانند تسهیل کمی انجام می‌شد، عملاً به معنای رقیق کردن ارزش دارایی‌های دلاری در سراسر جهان بود. این اقدام یک پیام روشن و بی‌رحمانه برای جامعه جهانی داشت: ایالات متحده حاضر است برای حل مشکلات و سوءمدیریت داخلی خود، کل اقتصاد جهان را با سیلاب دلارهای بدون پشتوانه غرق کند.

این لحظه تاریخی، نقطه عطفی در ادراک قدرت‌های نوظهور اقتصادی نسبت به ماهیت نظام مالی غرب بود. رهبران کشورهایی که اقتصادشان بر پایه تولید واقعی و صادرات کالا بنا شده بود، با یک پارادوکس دردناک مواجه شدند. در حالی که ملت‌های آن‌ها برای تولید هر واحد سرمایه واقعی باید سخت کار می‌کردند، منابع طبیعی خود را استخراج می‌نمودند و نیروی کارشان را فرسوده می‌ساختند، ایالات متحده با اتکا به نظام رانتی دلار، معادل حاصل تلاش میلیون‌ها کارگر آن‌ها را تنها با فشردن چند دکمه در کامپیوترهای بانک مرکزی خلق می‌کرد. این نابرابری آشکار، مشروعیت اخلاقی و اقتصادی دلار را به عنوان واحد سنجش ارزش جهانی زیر سوال برد.

کشورهایی مانند چین و روسیه که در آن زمان بزرگترین دارندگان اوراق قرضه خزانه‌داری آمریکا بودند، ناگهان دریافتند که در یک تله استراتژیک گرفتار شده‌اند. آن‌ها سال‌ها مازاد تجاری خود را که حاصل فروش نفت، گاز و کالاهای صنعتی بود، به اوراق دلاری تبدیل کرده بودند، اما حالا میدیدند که دارایی‌های ملی‌شان توسط تصمیمات یک‌جانبه فدرال رزرو در حال ذوب شدن است. هر دلاری که در واشنگتن چاپ می‌شد، عملاً دزدی پنهان از جیب پس‌اندازکنندگان چینی و روسی بود، زیرا قدرت خرید ذخایر آن‌ها را کاهش می‌داد و تورم داخلی آمریکا را به اقتصاد آن‌ها سرریز می‌کرد.

این آسیب‌پذیری آشکار، استراتژیست‌های شرق را به این درک قطعی رساند که اتکای انحصاری به نظام دلار، دیگر یک انتخاب محافظه‌کارانه نیست، بلکه یک خودکشی اقتصادی تدریجی است. آن‌ها فهمیدند تا زمانی که کلید خزانه جهانی در دست واشنگتن است، امنیت ملی و اقتصادی آن‌ها همواره گروگان سیاست‌های داخلی آمریکا باقی خواهد ماند. بحران سال دو هزار و هشت ثابت کرد که در روز مبادا، آمریکا هیچ تعهدی به حفظ ارزش ذخایر دیگران ندارد و اولویت اول و آخرش، نجات وال‌استریت به هزینه دیگران است. تصادفی نیست که نخستین تکاپوهای جدی

برای ایجاد بلوک‌های مالی جدید دقیقاً در همین بازه زمانی شکل گرفت. برگزاری اولین اجلاس رسمی سران گروه بریکس در سال دو هزار و نه در روسیه، واکنشی مستقیم و معنادار به این بی‌اعتمادی بود. در اوج بحران مالی غرب، قدرت‌های غیرغربی گرد هم آمدند تا سنگ بنای نهادهای مالی موازی را بگذارند. بیانیه‌های صادر شده در این اجلاس‌ها که بر لزوم اصلاح نظام پولی بین‌المللی و کاهش وابستگی به دلار تأکید داشت، شعار سیاسی نبود، بلکه نقشه راهی برای خروج از منطقه خطر بود.

این بحران همچنین توهم ریسک صفر اوراق قرضه آمریکا را از بین برد. تا پیش از آن، اوراق خزانه‌داری آمریکا امن‌ترین دارایی جهان محسوب می‌شد، اما رفتار فدرال رزرو نشان داد که اگرچه آمریکا ممکن است به صورت فنی نکول نکند، اما با کاهش ارزش پول خود، بدهی‌هایش را به صورت واقعی تسویه نخواهد کرد. این واقعیت باعث شد تا بانک‌های مرکزی جهان آرام‌آرام به سمت تنوع‌بخشی به سبد دارایی‌های خود و خرید طلا به عنوان تنها دارایی که ریسک طرف مقابل ندارد، حرکت کنند؛ روندی که در سال‌های اخیر شتاب فزاینده‌ای گرفته است.

از سوی دیگر، این رخداد باعث شد تا ادبیات جنگ ارزی وارد گفتمان رسمی اقتصاد بین‌الملل شود. وزیر دارایی برزیل در آن زمان به صراحت اعلام کرد که سیاست‌های انبساطی آمریکا، یک جنگ ارزی علیه صادرکنندگان نوظهور است. سیل پول‌های ارزان آمریکایی به بازارهای نوظهور هجوم می‌آورد، ارزش پول ملی آن‌ها را به صورت کاذب بالا می‌برد و قدرت رقابت صادراتی آن‌ها را نابود می‌کرد. این تجربه تلخ به کشورها آموخت که برای دفاع از صنایع داخلی خود، باید دیوارهای حفاظتی در برابر جریان آزاد سرمایه‌داری ایجاد کنند. لذا بحران سال ۲۰۰۸، اگرچه در ظاهر یک بحران بانکی بود، اما در باطن آغازی بود بر پایان اجماع جهانی بر سر دلار و طلوع ناگزیر یک نظم نوین اقتصادی. بذره‌های تردیدی که در آن سال کاشته شد، امروز به درختان تنومند دلارزدایی تبدیل شده‌اند. تاریخ اقتصادی جهان احتمالاً از سال ۲۰۰۸ به عنوان سالی یاد خواهد کرد که در آن، نقاب از چهره نظام مالی آمریکا افتاد و جهان تصمیم گرفت که دیگر نمی‌خواهد بار تورم و فساد وال‌استریت را به دوش بکشد.

۵۵

آسیب‌پذیری آشکار،

استراتژیست‌های

شرق را به این درک

قطعی رساند که

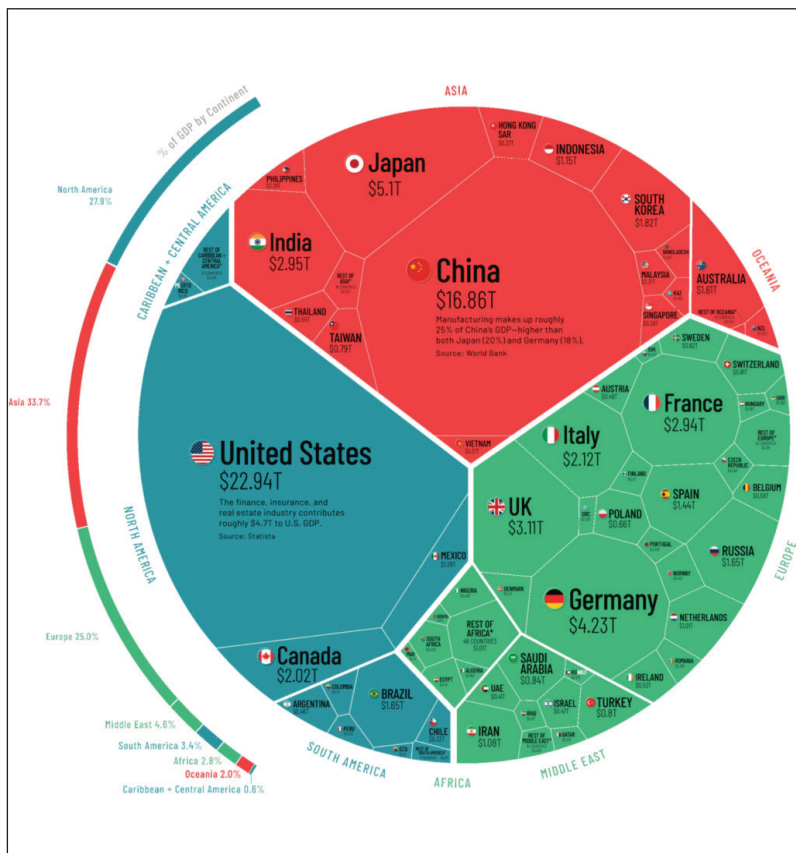
اتکای انحصاری

به نظام دلار،

دیگر یک انتخاب

محافظه‌کارانه

نیست.



پیام بیست و یکم

ارزی که نمایند ۲۵ درصد اقتصاد جهان است، می خواهد ۸۰ درصد تامین مالی تجارت جهانی را مدیریت کند.

پذیرش هژمونی دلار در سال‌های میانی قرن بیستم، بازتابی مستقیم و منطقی از واقعیت‌های عینی اقتصاد جهان در آن روزگار محسوب می‌شد. در آن دوران، ایالات متحده آمریکا به عنوان تنها قدرت صنعتی که از گزند ویرانی‌های جنگ جهانی دوم در امان مانده بود، به تنهایی نزدیک به نیمی از تولید ناخالص داخلی کل سیاره را در اختیار داشت. این تسلط عددی، صرفاً یک آمار روی کاغذ نبود، بلکه نمادی از یک برتری مطلق در عرصه تولید واقعی و ملموس بود که به دلار مشروعیت می‌بخشید.

در دهه پنجاه میلادی، کارخانه‌های آمریکا بیش از نیمی از فولاد و چهل درصد از کل خودروهای جهان را تولید می‌کردند و انبارهای فدرال رزرو مملو از دو سوم ذخایر طلای جهان بود. در چنان اتمسفری که آمریکا موتور بلامنازع و بی‌رقیب اقتصاد بین‌الملل به شمار می‌رفت، کاملاً طبیعی و پذیرفتنی بود که جهان ویران و نیازمند به بازسازی، ارزش قدرتمندترین و مسلط‌ترین اقتصاد را به عنوان لنگرگاه ثبات و واحد محاسباتی خود بپذیرد. در واقع، سلطه مالی دلار در آن زمان، روبنایی حقوقی و مالی بود که بر یک زیربنای مستحکم تولیدی و اقتصادی استوار شده بود و میان وزن اقتصادی و وزن ارزی آمریکا تناسب کامل برقرار بود.

اما امروز، دلیل بنیادین و غیرقابل انکار برای افول تدریجی و اجتناب‌ناپذیر دلار را نباید صرفاً در دشمنی‌های سیاسی، بلکه باید در فرسایش عمیق همین زیربنای اقتصادی جستجو کرد. آمارهای دقیق مبتنی بر شاخص برابری قدرت خرید که واقعیت‌های استانداردهای زندگی و حجم تولید را بهتر از نرخ‌های اسمی نشان می‌دهند، تأیید می‌کنند که سهم اقتصاد آمریکا از کیک اقتصاد جهانی، از آن قله تاریخی ۵۰ درصدی فاصله گرفته و اکنون به حدود ۲۵ درصد کاهش یافته است. این سقوط آزاد در سهم جهانی، در شاخص‌های تولیدات صنعتی و صادرات کالاهای فیزیکی حتی بسیار چشمگیرتر و عمیق‌تر است.

پارادوکس بزرگ عصر ما در همین نقطه شکل می‌گیرد که موتور و پشتوانه واقعی دلار به شدت کوچک و کم‌توان شده، اما اشتباهی هژمونیک و ساختار اداری آن دست‌نخورده باقی مانده است. دلار آمریکا که اکنون تنها

نماینده یک چهارم اقتصاد جهان است، همچنان می‌خواهد بر بیش از هشتاد درصد تأمین مالی تجارت جهانی و حدود شصت درصد ذخایر ارزی بانک‌های مرکزی مسلط باشد. این وضعیت شبیه به سهامداری است که تنها بیست و پنج درصد سهام یک شرکت را در اختیار دارد، اما اصرار دارد که هشتاد درصد حق رأی و تصمیم‌گیری در اختیار او باشد؛ وضعیتی که در هیچ منطق مدیریتی و اقتصادی پایدار نخواهد ماند.

این شکاف عظیم و نابرابری ساختاری میان «سهم از تولید» و «سهم از نظام مالی»، قلب تپنده بحران کنونی در نظم جهانی است. ایالات متحده دیگر آن گول صنعتی نیست که جهان برای خرید کالاهایش نیازمند دلار باشد، اما همچنان از طریق معماری سنتی سوئیفت و بازار نیویورک، گلوگاه‌های تجاری را می‌فشارد. این عدم توازن، ریشه اصلی و محرک واقعی تمام تلاش‌ها برای دلارزدایی در دهه اخیر است؛ زیرا ساختار مالی جهان دیگر با نقشه جغرافیای اقتصادی جهان انطباق ندارد و این لباس برای تن اقتصاد جهانی تنگ شده است.

قدرت‌های اقتصادی نوظهور و کشورهای جنوب جهانی که امروز مجموعاً سهم بسیار بزرگتری از تولید کالا و خدمات جهان را در اختیار دارند، دیگر هیچ توجیه عقلانی و منطق اقتصادی برای پذیرش این هژمونی نامتناسب نمی‌بینند. آن‌ها می‌پرسند چرا تجارتی که میان چین، هند، برزیل و روسیه انجام می‌شود و آمریکا هیچ نقشی در تولید یا مصرف آن ندارد، باید با ارزی انجام شود که چاپ آن در اختیار واشنگتن است و ریسک‌های آن به این کشورها تحمیل می‌شود؟ این پرسش، نه از سر ایدئولوژی، بلکه از سر ضرورت‌های حسابداری و مدیریت ریسک برخاسته است. از سوی دیگر، این عدم تناسب باعث شده است که آمریکا برای حفظ جایگاه خود، به جای استفاده از ابزارهای تشویقی اقتصادی، هر چه بیشتر به ابزارهای قهری و تحریمی روی آورد. زمانی که قدرت نرم اقتصادی سهم از بازار کاهش می‌یابد، هژمون برای بقای خود به قدرت سخت سلاح‌سازی از ارز متوسل می‌شود. اما این استفاده افراطی از دلار به عنوان سلاح، دقیقاً همان عاملی است که سرعت ریزش پایه‌های این ارز را در میان کشورهای



سهم اقتصاد آمریکا

از یک اقتصاد

جهانی، از آن قله

تاریخی ۵۰ درصدی

فاصله گرفته و

اکنون به حدود ۲۵

درصد کاهش یافته

است.

بی‌طرف و حتی متحدان سنتی آمریکا تسریع کرده است، زیرا ناامنی استفاده از این سامانه را برای همه آشکار ساخته است.

آنچه امروز به عنوان افول دلار مشاهده می‌شود، یک تعدیل ساختاری بزرگ و بازگشت اجتناب‌ناپذیر نظام مالی جهان به واقعیت‌های متکثر اقتصادی است. قوانین فیزیک اقتصاد حکم می‌کند که حجم جریان مالی باید متناسب با حجم جریان کالا باشد. وقتی مرکز ثقل تولید کالا از غرب به شرق و جنوب جابجا شده است، مرکز ثقل مالی نیز دیر یا زود باید از نیویورک و لندن به سمت مراکز جدید تغییر مکان دهد. مقاومت در برابر این تغییر، تنها باعث افزایش اصطکاک و تنش در سیستم می‌شود، اما نمی‌تواند جلوی حرکت تاریخ به سمت تعادل را بگیرد. بنابراین، دلارزدایی فرآیندی نیست که با یک فرمان سیاسی آغاز یا پایان یابد، بلکه روندی است که از بطن تغییرات بنیادین در کفه ترازوهای اقتصادی جهان بیرون آمده است. تا زمانی که سهم آمریکا از اقتصاد جهان به روند نزولی خود ادامه دهد و قدرتهای جدید ظهور کنند، فشار برای ایجاد ارزهای جایگزین و سیستم‌های پرداخت مستقل ادامه خواهد یافت. جهان در حال حرکت به سمت نظمی است که در آن، ارزها نیز مانند قدرت‌های سیاسی، چندقطبی خواهند شد و هر ارز به اندازه وزن واقعی اقتصاد پشتیبانش، در تجارت جهانی سهم خواهد داشت.

این گذار تاریخی از جهان تک‌ارزی به جهان چندارزی، اگرچه با چالش‌ها و نوسانات کوتاه‌مدت همراه خواهد بود، اما نویدبخش استقرار عدالتی نسبی در نظام مبادلات بین‌المللی است. در این نظم نوین، هیچ کشوری نخواهد توانست کسری بودجه و تورم خود را از طریق امتیاز گزاف چاپ پول جهانی به دیگران تحمیل کند و ارزش پول‌ها دوباره به متغیرهای واقعی مانند تولید، بهره‌وری و تراز تجاری گره خواهد خورد. این بازگشت به واقعیت، پایان دوران امپراتوری کاغذی دلار و آغاز عصر جدیدی از حاکمیت‌های پولی ملی و منطقه‌ای خواهد بود.

۵۵

قدرت‌های اقتصادی

نوظهور و کشورهای

جنوب جهانی که

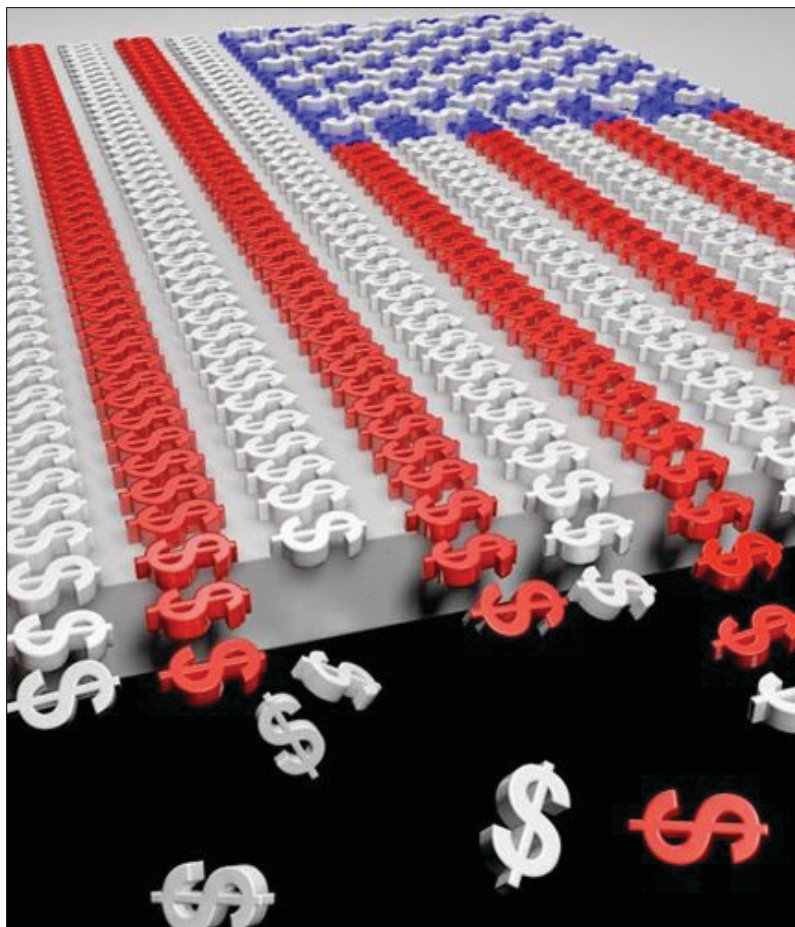
امروز مجموعاً سهم

بسیار بزرگتری از

تولید کالا و خدمات

جهان را در اختیار

دارند.



پیام بیست و دوم

افول ساختاری اقتصاد آمریکا یک واقعیت
آماري است.

ایالات متحده اگرچه همچنان از منظر تولید ناخالص داخلی اسمی و تسلط بر بازارهای مالی قدرت برتر جهان به شمار می‌رود، اما در لایه‌های زیرین و فیزیکی اقتصاد، دچار یک واگرایی ساختاری و فرسایش بنیادین شده است. این واگرایی به وضوح نشان می‌دهد که سهم این کشور از کیک اقتصاد جهانی بر مبنای شاخص برابری قدرت خرید که معیار دقیق‌تری برای سنجش استاندارد زندگی و ظرفیت تولید واقعی است، از حدود ۲۵ درصد در دوران اوج خود در دهه هشتاد میلادی، به کمتر از ۱۵ درصد در سال ۲۰۲۴ تنزل یافته است. این سقوط آزاد سهم جهانی، تنها یک عدد نیست، بلکه نشانگر پایان دوران تک‌قطبی اقتصادی و ظهور قطب‌های جدید تولید ثروت است، جایی که چین با سهمی نزدیک به ۱۹ درصد و هند با خیزشی سریع به سمت ۹ درصد، مرکز ثقل اقتصاد جهان را به شرق منتقل کرده‌اند.

این تغییر موازنه حاصل یک جابجایی تکتونیکی و برگشت‌ناپذیر در ظرفیت تولید صنعتی است که ستون فقرات قدرت ملی هر کشوری محسوب می‌شود. آمارهای سازمان توسعه صنعتی ملل متحد تأیید می‌کند که ارزش افزوده تولیدات کارخانه‌ای آمریکا اکنون به حدود ۱۶ تا ۱۷ درصد سهم جهانی محدود شده است، در حالی که چین با در اختیار گرفتن حدود ۳۰ درصد از سهم جهانی، عملاً به کارخانه جهان تبدیل شده است. این ناترازی در صنایع استراتژیک مانند کشتی‌سازی تجاری و نظامی بسیار تکان‌دهنده‌تر است؛ داده‌های اطلاعاتی نیروی دریایی آمریکا نشان می‌دهد که ظرفیت کشتی‌سازی چین اکنون بیش از ۲۰۰ برابر ظرفیت آمریکاست، واقعیتی که لجستیک نظامی و تجاری واشنگتن را در هر درگیری طولانی‌مدتی به شدت آسیب‌پذیر می‌سازد.

این شکاف آماری عمیق، بیانگر گذار خطرناک آمریکا از یک اقتصاد تولیدمحور و مولد به یک اقتصاد خدمات‌محور و به شدت مالی‌سازی شده است. در این ساختار جدید، ثروت دیگر از طریق کارخانه،

۵۵

آمارهای سازمان

توسعه صنعتی ملل

متحد تأیید می‌کند

که ارزش افزوده

تولیدات کارخانه‌ای

آمریکا اکنون به

حدود ۱۶ تا ۱۷ درصد

سهم جهانی محدود

شده است

مهندسی و خلق کالای فیزیکی تولید نمی‌شود، بلکه عمدتاً از طریق مهندسی مالی، سفته‌بازی در بازار مشتقات و تورم دارایی‌های نامشهود بازتولید می‌گردد. سهم بخش مالی، بیمه و املاک در تولید ناخالص داخلی آمریکا به طرز نامتناسبی رشد کرده، در حالی که زیرساخت‌های فیزیکی و صنعتی که ضامن تاب‌آوری ملی هستند، دچار استهلاک و فرسودگی شده‌اند. این یعنی آمریکا روی کاغذ ثروتمندتر شده، اما در واقعیت، توانایی ساخت و تعمیر زیرساخت‌های حیاتی خود را از دست داده است.

بحران بدهی فدرال، دیگر داده نگران‌کننده‌ای است که همانند یک بمب ساعتی در قلب این اقتصاد عمل می‌کند. طبق آمارهای رسمی خزانه‌داری، بدهی ملی آمریکا در آغاز سال ۲۰۲۵ از مرز ۳۶ تریلیون دلار عبور کرده است. نکته هشداردهنده اینجاست که برای اولین بار در تاریخ، هزینه بهره این بدهی‌ها از بودجه نظامی یک تریلیون دلاری پنتاگون پیشی گرفته است. این بدان معناست که دولت آمریکا اکنون بیشتر از آنکه خرج امنیت خود کند، خرج پرداخت سود به طلبکارانش می‌کند. این کسری بودجه ساختاری که حدود ۶ تا ۷ درصد GDP است، در زمان صلح و اشتغال کامل رخ داده که در تاریخ اقتصادی بی‌سابقه و ناپایدار است.

در لایه اجتماعی، این دگردیسی اقتصادی به گسست کامل رابطه میان بهره‌وری و دستمزد منجر شده است. از دهه ۷۰ میلادی تاکنون، در حالی که بهره‌وری نیروی کار افزایش یافته، دستمزد واقعی طبقه کارگر و متوسط ثابت مانده یا کاهش یافته است. این وضعیت، ضریب جینی را به سطوح بی‌سابقه‌ای رسانده است، به طوری که طبق گزارش فدرال رزرو، یک درصد ثروتمندان جامعه آمریکا اکنون ثروتی

۵۵

سهم بخش مالی،

بیمه و املاک در

تولید ناخالص

داخلی آمریکا به

طرز نامتناسبی رشد

کرده.

بیش از مجموع دارایی‌های ۹۰ درصد پایین جامعه در اختیار دارند. تمرکز ثروت در اکوسیستم مالی و غول‌های تکنولوژیک ساحل غربی، آمریکا را به دو ملت جداگانه تبدیل کرده است، اقلیتی که در رفاه ناشی از حباب دارایی‌ها زندگی می‌کنند و اکثریتی که با تورم و ناامنی شغلی دست و پنجه نرم می‌کنند.

علاوه بر این، وابستگی استراتژیک به زنجیره‌های تأمین خارجی، پاشنه آشیل امنیت ملی آمریکا شده است. اگرچه ایالات متحده در طراحی چیپ‌های پیشرفته و هوش مصنوعی پیشتاز است، اما در تولید فیزیکی و تأمین مواد اولیه حیاتی آن ناتوان است. چین بر فرآوری حدود ۹۰ درصد از عناصر نادر خاکی که برای صنایع نظامی، خودروهای برقی و توربین‌های بادی ضروری هستند، تسلط دارد. این یعنی تکنولوژی آمریکایی، روی خاک و مواد اولیه‌ای بنا شده که کلید آن در دست رقیب استراتژیک اوست. هرگونه اختلال در این زنجیره، می‌تواند خطوط تولید آمریکا را در عرض چند هفته فلج کند.

سال ۲۰۲۶ ممکن است به نقطه همگرایی خطرناک این بحران‌ها تبدیل شود، طوفانی کامل که در آن حباب مالی ناشی از هوش مصنوعی، محدودیت‌های فیزیکی تأمین انرژی و مواد اولیه، و بن‌بست سقف بدهی‌های فدرال به هم می‌رسند. بازارهای مالی که اکنون با خوش‌بینی افراطی قیمت‌گذاری شده‌اند، تاب‌آوری لازم برای جذب یک شوک تورمی یا ژئوپلیتیک دیگر را ندارند. زمانی که هزینه استقراض دولت بالا می‌ماند و موتور چاپ پول به دلیل تورم نمی‌تواند با سرعت قبل کار کند، ابزارهای سنتی مدیریت بحران ناکارآمد خواهند شد. تقلیل وضعیت آمریکا به فروپاشی آبی خطاست، اما نادیده گرفتن افول ساختاری آن نیز انکار واقعیت محض است.

۵۵

تمرکز ثروت در

اکوسیستم

مالی و غول‌های

تکنولوژیک ساحل

غربی، آمریکا را به

دو ملت جداگانه

تبدیل کرده است.



پیام بیست و سوم

از دست دادن ساطه دلار، معادل شکست در یک جنگ جهانی است.

برای پاسخ به این پرسش که دلار واقعاً برای واشنگتن چه جایگاهی دارد، باید از تحلیل‌های صرفاً اقتصادی فراتر رفت. از دست دادن سلطه دلار، یک فاجعه راهبردی برای ایالات متحده به شمار می‌رود. دونالد ترامپ، فارغ از تمام تناقض‌هایش، در درک این نقطه، واقع‌بین بود. او در مصاحبه با فاکس نیوز گفت: «برخی می‌گویند که «خب، ما هرگز دلار را به عنوان معیار و استاندارد جهانی از دست نخواهیم داد» به نظر می‌رسد این حرف شوخی باشد! چین می‌خواهد که استاندارد و معیار را تغییر دهد؛ استاندارد ارزی و اگر این اتفاق بیفتد، درست شبیه باختن در جنگ جهانی است. ما به یک کشور درجه دو تبدیل خواهیم شد.»

این دیدگاه رئیس‌جمهور آمریکا، ریشه در پیوند عمیق هژمونی دلار با قدرت ژئوپلیتیکی آمریکا دارد: دلار به عنوان ارز ذخیره‌ای جهانی، امکان

تأمین مالی بی‌مه‌ار بدهی‌های آمریکا (بیش از ۳۸ تریلیون دلار در ۲۰۲۵) و حفظ برتری نظامی را فراهم می‌کند. بدون سلطه دلار، آمریکا قادر به چاپ پول برای پوشش کسری بودجه یا اعمال تحریم‌های مالی مانند قطع دسترسی به سوئیفت نخواهد بود و این امر اقتصاد و امنیت ملی‌اش را فلج می‌کند. کارشناسان برجسته، از جمله پاول ولکر - رئیس سابق فدرال رزرو - هشدار داده بود که «از دست دادن جایگاه دلار به عنوان ارز ذخیره‌ای، بزرگ‌ترین بحران از زمان جنگ جهانی دوم خواهد بود»، زیرا وابستگی ذخایر جهانی به دلار، اجازه می‌دهد آمریکا با نرخ بهره پایین و واردات ارزان، کسری تجاری را حفظ کند. فروپاشی این نظام، تورم داخلی شدید، افزایش هزینه‌های وام و انزوای ژئوپلیتیکی را به دنبال خواهد داشت.

۵۵

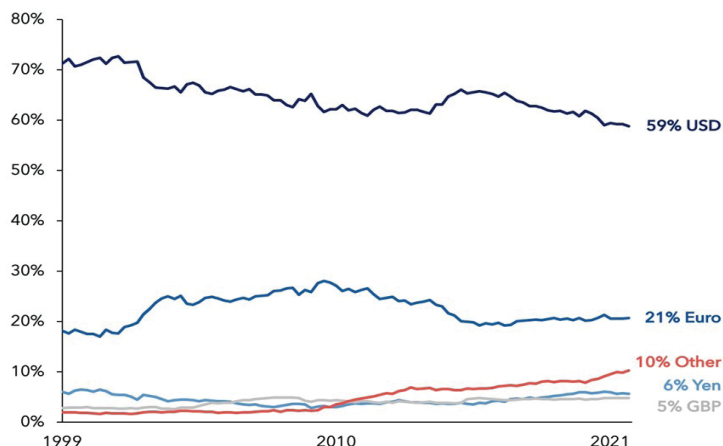
بدون سلطه دلار،
آمریکا قادر به چاپ
پول برای پوشش
کسری بودجه یا
اعمال تحریم‌های
مالی مانند قطع
دسترسی به
سوئیفت نخواهد
بود.

درواقع هژمونی دلار به واشنگتن اجازه می‌دهد تا بدهی‌های نجومی خود را مدیریت کند، تورم داخلی خود را به جهان صادر نماید و ماشین جنگی عظیم خود را بدون اتکا به مالیات‌های واقعی، تنها با چاپ پول، تأمین مالی کند. همانطور که ملت‌های دیگر، ناخواسته با خرید اوراق قرضه، هزینه‌های نظامی متجاوزانه آمریکا را می‌پردازند. بنابراین، هر تلاشی برای دلارزدایی و تضعیف جایگاه آن، چه از جانب چین، چه روسیه، یا در قالب ساختارهای نوینی چون بریکس و .. از منظر واشنگتن یک تهدید وجودی و اعلان جنگ تلقی شده و پاسخ آن‌ها نیز متناسب با همین درک خواهد بود.

Currency composition

Nontraditional currencies have played a larger role in global foreign exchange reserves in recent years.

(currency composition of global foreign exchange reserves, percent)



Sources: IMF Currency Composition of Official Foreign Exchange Reserves (COFER).

Note: The "other" category contains the Australian dollar, the Canadian dollar, the Chinese renminbi, the Swiss franc and other currencies not separately identified in the COFER survey. China became a COFER reporter between 2015 and 2018.

IMF

پیام بیست و چهارم

سهم دلار در تجارت بین الملل از ۸۰ به ۵۵

درصد کاهش یافته است.

بر اساس داده‌های رسمی سوئیفت و نهادهای مالی بین المللی، سلطه دلاری در اقتصاد جهانی با کاهش سهم دلار از حدود ۸۰ درصد به ۵۵ درصد در تجارت بین المللی در حال کاهش است. طبیعت افول هژمونی یک ارز جهانی، فرآیندی تدریجی است که نشانه‌های آن ابتدا در کارکردهای عملیاتی آن آشکار می‌شود. برای دهه‌ها، دلار آمریکا ارز ذخیره و همچنین ابزار بلامنازع تسویه حساب در تجارت بین المللی بود. در دوران اوج سلطه

خود، بیش از ۸۰ درصد کل مبادلات تجاری جهان، از خرید نفت تا فروش غلات، به دلار انجام می‌شد. این تسلط بر روبنای مالی جهان، به آمریکا قدرتی فراتر از زیربنای اقتصادی واقعی‌اش می‌بخشید. اما داده‌های جدید نشان می‌دهد که این روبنای به ظاهر مستحکم، در حال فرسایش است. این ریزش آماری، بازتابی از یک تغییر رفتار میدانی در معاملات کالاهای استراتژیک است. انحصار دلار که روزگاری بر تمام بشکه‌های نفت و تَن‌های گندم جهان سایه انداخته بود، اکنون شکسته شده است. به عنوان نمونه، برزیل و چین توافق کرده‌اند که تجارت عظیم سویا و ذرت خود را با ارزهای ملی انجام دهند. در حوزه انرژی، تراکنش تاریخی خرید گاز (LNG) توسط چین از امارات با یوآن و همچنین خرید نفت روسیه توسط هند با ترکیبی از ارزهای غیردلاری، نشان داد که دوران پترودلار به عصر پتروارزها تغییر یافته است. حتی در بازار امنیت غذایی، روسیه به عنوان غول غلات جهان، مکانیسم‌های پرداخت روبل-پایه را با مشتریان خود مانند مصر و ترکیه فعال کرده است.

در کانون این تحولات، چین قرار دارد که برای نخستین بار در تاریخ، سهم یوآن در تسویه معاملات فرامرزی‌اش به ۵۳ درصد رسیده و از سهم ۴۳ درصدی دلار پیشی گرفته است. گسترش خطوط سوآپ ارزی بانک خلق چین با بیش از ۴۰ کشور و تقویت شبکه تسویه یوآنی (CIPS)، یوآن را از یک ارز صرفاً ملی به یک ارز تجاری قابل اتکا در آسیا و اوراسیا تبدیل کرده است. هرچند این آمار به مبادلات مرتبط با اقتصاد چین محدود است، اما از تثبیت نقش منطقه‌ای یوآن در آسیا، اوراسیا و بخشی از آفریقا حکایت دارد. این تغییرات، مستقیماً ناشی از دو عامل کلیدی است؛ اول، ظهور قدرت‌های اقتصادی جدیدی چون چین که با ایجاد زیرساخت‌های موازی و ترویج یوآن، سهم قابل توجهی از تجارت را به سمت ارزهای غیردلاری سوق داده‌اند؛ و دوم، سلاح‌سازی خود دلار توسط آمریکا که متحدان و رقبا را به یک اندازه نگران کرده و آن‌ها را وادار به جستجوی مسیرهای امن‌تر نموده است. این کاهش سهم، جهان را به سمت یک نظام چندقطبی مالی سوق می‌دهد که دلار همچنان نقش مهمی ایفا می‌کند اما دیگر خبری از آقایی و انحصار آن نخواهد بود.

۵۵

انحصار دلار که

روزگاری بر تمام

بشکه‌های نفت و

تَن‌های گندم جهان

سایه انداخته بود،

اکنون شکسته

شده است.



پیام بیست و پنجم

معاملات انرژی با ارزهای غیردلاری، پترودلار را متزلزل کرده است.

ستون فقرات سلطه دلار که از اوایل دهه ۷۰ میلادی و بر پایه قرارداد نانوشته میان واشنگتن و ریاض شکل گرفته بود، اکنون در حال تجربه یک فرسایش تاریخی و بی‌بازگشت است. نظام پترودلار که برای نیم قرن تضمین می‌کرد هر بشکه نفت در هر گوشه از جهان تنها با ارز آمریکا معامله شود، امروز با اراده سیاسی و اقتصادی قدرتهای بزرگ به چالش کشیده شده است. ائتلافی از کشورهای تولیدکننده و مصرف‌کننده انرژی شامل روسیه، چین، ایران، ونزوئلا و حتی عربستان سعودی، به طور فزاینده‌ای حصار انحصار را شکسته‌اند و

معاملات استراتژیک نفت و گاز را با ارزهای ملی یا ارزهای جایگزین نظیر یوآن و روبل انجام می‌دهند. این تغییر رفتار، دیگر یک تاکتیک موقت برای دور زدن تحریم‌ها نیست، بلکه بخشی از یک استراتژی کلان برای بازتعریف معماری مالی جهان است.

این روند واگرایی از دلار، بخشی از موج جهانی و پرشتاب دلارزدایی است که با محرک‌های قدرتمندی چون استفاده افراطی غرب از ابزار تحریم، نیاز کشورها به تنوع بخشی ریسک‌های ارزی و سیاست‌های هماهنگ بلوک بریکس تقویت شده است. بلوک بریکس که اکنون با عضویت اعضای جدید، بیش از ۴۲ درصد جمعیت و حدود ۳۲ درصد از تولید ناخالص داخلی جهان (بر مبنای برابری قدرت خرید) را در اختیار دارد، به وزنه تعادل بخشی تبدیل شده که توانایی ایجاد بازارهای مستقل از غرب را دارد. زمانی که خریدار بزرگ یعنی چین و فروشندگان بزرگ (روسیه، ایران، عربستان) همگی عضو یا شریک این بلوک هستند، منطق استفاده از ارز واسطه ثالثی به نام دلار که تنها هزینه تراکنش و ریسک سیاسی را بالا می‌برد، رنگ می‌بازد.

بررسی آمارهای تجاری در سال ۲۰۲۵ نشان می‌دهد که انحصار مطلق که روزگاری مقدس شمرده می‌شد، کاملاً از بین رفته است. سهم معاملات غیردلاری در سبد تجارت انرژی این قدرت‌های نوظهور که در سال ۲۰۲۰ عددی حاشیه‌ای و کمتر از ده درصد بود، اکنون با یک جهش معنادار به بازه سی تا پنجاه درصد رسیده است. این انتقال حجم عظیم نقدینگی از کانال‌های دلاری به کانال‌های ارزی جایگزین، مکانیسم سنتی پتrodلار را از دو جهت بنیادین تضعیف می‌کند و پایه‌های قدرت نرم آمریکا را می‌لرزاند.

جهت نخست این تضعیف، کاهش تقاضای اجباری و ساختاری برای دلار در سطح جهان است. تا پیش از این، هر کشوری برای واردات انرژی ناچار بود ابتدا کالای خود را بفروشد تا دلار بدست آورد و سپس نفت بخرد؛ اما اکنون با امکان تسویه به یوآن یا ارزهای محلی، این

۳۳

نظام پتrodلار که

برای نیم قرن

تضمین می‌کرد هر

بشکه نفت در هر

گوشه از جهان تنها

با ارز آمریکا معامله

شود، امروز با اراده

سیاسی و اقتصادی

قدرت‌های بزرگ به

چالش کشیده شده

است.

چرخه شکسته شده است. جهت دوم، بی‌نیاز شدن خریداران و فروشندگان بزرگ انرژی از انباشت دلار در خزانه‌های ملی است. وقتی کشوری نفت خود را به یوآن می‌فروشد و با همان پول از چین کالا وارد می‌کند، دیگر نیازی ندارد میلیاردها دلار را به عنوان ذخیره ارزی در اوراق خزانه‌داری آمریکا پارک کند و این یعنی کاهش تأمین مالی ارزان برای کسری بودجه ایالات متحده.

اگرچه بر اساس آمارهای سوئیفت و بازارهای سنتی، دلار همچنان با سهمی حدود ۷۰ درصد، ارز غالب در تجارت جهانی نفت و قیمت‌گذاری شاخص‌هایی مثل برنت و وست‌تگزاس باقی مانده است، اما اهمیت راهبردی آمارهای جدید در تغییر روند در بازارهای مالی است، روندها آینده را می‌سازند و شیب نمودار دلارزدایی در بخش انرژی تندتر از سایر بخش‌هاست. کشورها دریافته‌اند که برای ایمن‌سازی اقتصاد خود در برابر خطر تسلیحاتی شدن دلار، باید هر چه سریع‌تر زیرساخت‌های پرداخت خود را متنوع کنند و از وابستگی تک‌محوری به نیویورک خارج شوند. نکته قابل تأمل در این تحول، تغییر رویکرد عربستان سعودی است که روزگاری نگهبان اصلی نظام پتrodollar بود. ریاض با درک تغییر مرکز ثقل بازار انرژی از غرب به شرق، اکنون آمادگی خود را برای پذیرش یوآن در معاملات نفتی با چین نشان داده است. این چرخش استراتژیک نشان می‌دهد که حتی متحدان سنتی آمریکا نیز اعتماد خود را به پایداری بلندمدت دلار از دست داده‌اند و به دنبال تنوع بخشیدن به شرکای تجاری و ارزی خود هستند. راه‌اندازی بورس انرژی شانگهای و عرضه قراردادهای آتی نفت به یوآن، زیرساخت لازم برای این گذار را فراهم کرده است.



بررسی آمارهای
تجاری در سال ۲۰۲۵
نشان می‌دهد که
انحصار مطلق که
روزگاری مقدس
شمرده می‌شد، کاملاً
از بین رفته است.

هر بشکه نفتی که امروز با یوآن، روبل یا ریال معامله می‌شود، مانند ترکی کوچک اما عمیق بر سد بتنی انحصار پتrodلار عمل می‌کند. شاید یک معامله به تنهایی ساختار را تغییر ندهد، اما تجميع این معاملات، حجم عظیمی از گردش مالی را از رادار نظارتی خزانه‌داری آمریکا خارج می‌کند. این عدم شفافیت برای غرب، به معنای کند شدن تیغ تحریم‌هاست، زیرا آمریکا دیگر نمی‌تواند با رصد تراکنش‌های دلاری، جریان فروش نفت رقبای خود را به راحتی قطع یا محدود کند. این شکاف‌های ایجاد شده در دیوار تحریم، همان فضای تنفسی حیاتی را برای کشورهایی مانند ایران ایجاد کرده است. ایران توانسته است با بهره‌گیری از این مکانیسم‌های جایگزین و پیمان‌های پولی دوجانبه، با وجود شدیدترین تحریم‌های تاریخ، همچنان نفت خود را بفروشد و کالاهای اساسی مورد نیاز را تأمین کند. همگرایی منافع ایران با چین و روسیه در حذف دلار، یک فرصت تاریخی بی‌نظیر برای خنثی‌سازی کارایی سلاح تحریم فراهم آورده است که در صورت هوشمندی دیپلماتیک، می‌تواند به احیای کامل ظرفیت‌های تجاری منجر شود.

علاوه بر این، گذار به ارزهای ملی در تجارت انرژی، به ثبات نرخ ارز در کشورهای صادرکننده نیز کمک می‌کند. زمانی که درآمد نفت مستقیماً با ارزی دریافت می‌شود که سهم بالایی در سبد وارداتی کشور دارد (مانند یوآن برای ایران)، نیاز به تبدیل‌های مکرر ارزی و پرداخت کارمزد به واسطه‌ها حذف می‌شود. این امر هزینه تجارت را کاهش داده و فشار تقاضا بر بازار دلار داخلی را تعدیل می‌کند. در واقع، دلارزدایی نفتی، نوعی بیمه کردن اقتصاد ملی در برابر تکانه‌های ارزی ناشی از تصمیمات فدرال رزرو است.

۵۵

وقتی کشوری نفت

خود را به یوآن

می‌فروشد و با همان

پول از چین کالا وارد

می‌کند، دیگر نیازی

ندارد میلیاردها

دلار را به عنوان

ذخیره ارزی در اوراق

خزانه‌داری آمریکا

پارک کند.



پیام بیست و ششم

آمریکا در حال دست و پا زدن برای نجات هژمونی دلار است.

در دوران گذار نظم بین‌المللی، ایالات متحده با درک عمیق از فرسایش تدریجی دلار، به استراتژی دفاع فعال و تهاجمی روی آورده است که در آن دلار، یک سلاح امنیت ملی تلقی می‌شود. واشنگتن در سال ۲۰۲۵ با تهدید صریح اعمال تعرفه‌های ۱۰۰ درصدی بر کشورهایی که به دنبال ایجاد ارز جایگزین یا دلارزدایی هستند، تلاش کرده است هزینه خروج از مدار دلار را به سطحی غیرقابل تحمل برساند. این رویکرد نشان‌دهنده تغییر ماهیت قدرت آمریکا به سمت اقدامات سخت و اجباری است. وضعیتی که اگرچه در کوتاه‌مدت ممکن است سرعت دلارزدایی در میان شرکای مردم مانند هند یا برزیل را کند نماید، اما در بلندمدت، انگیزه قدرت‌های تجدیدنظرطلب برای ایجاد زیرساخت‌های مالی مستقل و مصون از تحریم

را به یک ضرورت وجودی تبدیل می‌کند.

در لایه فناوری و نوآوری مالی، ایالات متحده در پی خصوصی‌سازی هژمونی در عصر دیجیتال است. سیاست‌گذاران آمریکایی با درک ناتوانی در رقابت مستقیم با پروژه‌هایی نظیر mBridge که توسط چین و بانک تسویه حساب‌های بین‌المللی برای حذف دلار از مبادلات عمده‌فروشی طراحی شده، می‌کوشند از طریق تنظیم‌گری استیبل‌کوین‌ها، تقاضای خرد جهانی برای دلار را حفظ کرده و این دارایی‌های دیجیتال را به خریداران تضمین‌شده اوراق قرضه خزانه‌داری تبدیل کنند. این استراتژی دوگانه مبنی بر سرکوب سخت در لایه دولت‌ها و نفوذ نرم در لایه شهروندان دیجیتال، درواقع تلاشی برای بازتعریف سلطه پولی در فضایی است که رقابتی ژئوپلیتیک به سرعت در حال توسعه ریل‌های پرداخت جایگزین و غیرقابل سانسور هستند.

با این وجود، این تقلاهای سخت و نرم بر روی گسل‌های عمیق ناپایداری مالی آمریکا بنا شده است. زمانیکه پرداخت‌های بهره بدهی دولت فدرال برای نخستین بار از بودجه دفاعی پیشی گرفته و فضای تنفس مالی برای مانورهای استراتژیک را محدود کرده است. همزمان، توافق موقت و شکننده ترامپ در اواخر سال ۲۰۲۵ با چین بر سر صادرات عناصر نادر خاکی، وابستگی مطلق صنایع پیشرفته و نظامی آمریکا به زنجیره تأمین رقیب را آشکار ساخت. این واقعیت که ابرقدرت مالی جهان برای تداوم تولید تسلیحات و فناوری‌های خود نیازمند ترحم تجاری رقیب استراتژیک خود است، پارادوکس قدرت آمریکا را نمایان می‌کند. آمریکا تبدیل به یک گول مالی با پاهای لرزان صنعتی شده که برای حفظ ظاهر هژمونیک، ناچار به باج‌گیری تعرفه‌ای و عقب‌نشینی‌های تاکتیکی در زنجیره تأمین خود است. مجموع این اقدامات تدافعی و پرهزینه، سیگنالی روشن به بازیگران تحریم‌شده و مستقل مخابره می‌کند که دوران جهانی‌سازی یکپارچه تحت دلار به پایان رسیده و فضای تنفس جدیدی در شکاف‌های این نظم در حال فروپاشی، ایجاد شده است. تکاپوی واشنگتن برای انسداد مسیرهای دلارزدایی، خود بزرگترین دلیل بر کارآمدی و جدیت این مسیر است.

۵۵

واشنگتن در سال

۲۰۲۵ با تهدید صریح

اعمال تعرفه‌های

۱۰۰ درصدی بر

کشورهایی که

به دنبال ایجاد

ارز جایگزین یا

دلارزدایی هستند،

تلاش کرده است

هزینه خروج از مدار

دلار را به سطحی

غیرقابل تحمل

برساند.



پیام بیست و هفتم

نظام مبتنی بر دلار برای اولین بار تحریم می‌شود.

برای دهه‌ها، رژیم تحریم آمریکا بر یک انحصار سه‌گانه استوار بود: کنترل بر دلار (شریان مالی)، کنترل بر بازار آمریکا (بزرگترین مقصد مصرفی) و انحصار بر فناوری‌های پیشرفته، ایالات متحده با در دست داشتن این سه اهرم، می‌توانست هر کشوری را از اقتصاد جهانی طرد کند. اما امروز این دوران انحصار به پایان رسیده است و اکنون خود ایالات متحده برای اولین بار با سلاح تحریم مواجه شده است؛ سلاحی که از جنس مواد خام استراتژیک است.

۵۵

از نیمه‌رساناها و تراشه‌های پیشرفته گرفته تا باتری‌های نسل نو، نمایشگرها، و مهم‌تر از همه،

سیستم‌های هدایتی و وارداری در صنایع نظامی مانند شرکت‌های لاکهید

مارتین و ریتون، همگی وابستگی مطلق به این عناصر دارند.

این سلاح جدید، عناصر نادر خاکی است، موادی که شاید نامشان کمتر شنیده شده باشد، اما جریان حیاتی تمام فناوری‌های پیشرفته غربی هستند. از نیمه‌رساناها و تراشه‌های پیشرفته گرفته تا باتری‌های نسل نو، نمایشگرها، و مهم‌تر از همه، سیستم‌های هدایتی و راداری در صنایع نظامی مانند شرکت‌های لاکهید مارتین و ریتون، همگی وابستگی مطلق به این عناصر دارند. به عنوان مثال حدود ۸۰ درصد از عناصر نادر خاکی مورد نیاز وزارت دفاع آمریکا از چین تأمین می‌شود، و بدون آن‌ها، تولید تسلیحات‌های تک و پیشرفته مانند رادارهای AESA و سیستم‌های لیزری تا حد زیادی مختل می‌گردد. چین با یک سرمایه‌گذاری سنگین و راهبردی، اکنون انحصاری بی‌رقیب بر این بازار دارد زیرا ۷۰ درصد تولید و مهم‌تر از آن، ۹۰ درصد فرآوری پیچیده این مواد در اختیار پکن است.

این انحصار، نتیجه یک خطای راهبردی تاریخی در دهه ۱۹۸۰ است؛ زمانی که آمریکا به دلیل هزینه‌های بالا و ملاحظات زیست‌محیطی، فرآوری این مواد را به چین برون‌سپاری کرد. این تصمیم کوتاه‌بینانه، اکنون وابستگی آمریکا را به ۹۵ درصد رساند. برآوردها نشان می‌دهد که بازسازی این زنجیره در غرب، نیازمند سرمایه‌گذاری عظیم و زمانی حدود ۲۹ سال یعنی تا سال ۲۰۵۴ است. این تحریم چنان برای آمریکا تلخ بود که پس از دیدار اخیر ترامپ و شی جین‌پینگ، چین تحریم این عناصر را تنها برای یک سال تعلیق کرد؛ اما همه می‌دانند که این یک سال هیچ دردی از شکاف ۲۹ ساله آمریکا دوا نمی‌کند و ترامپ تازه دریافته است که پکن کارتهای بازی بسیاری برای رو کردن دارد و دوران تحریم یک‌جانبه جهان به سر رسیده است.

۵۵

برآوردها نشان

می‌دهد که بازسازی

این زنجیره در

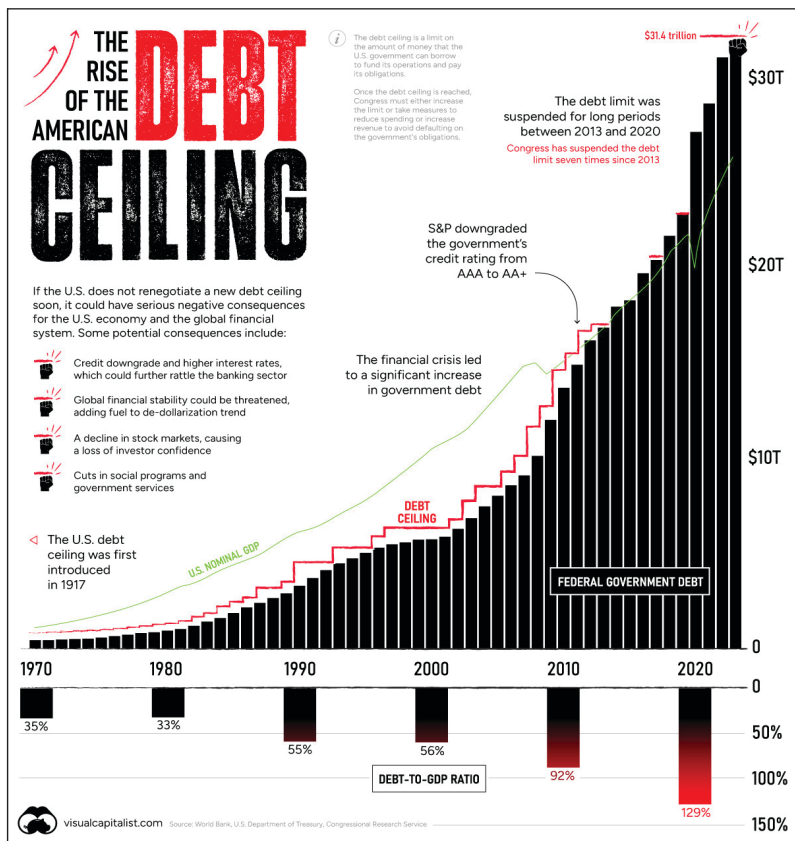
غرب، نیازمند

سرمایه‌گذاری عظیم

و زمانی حدود ۲۹

سال یعنی تا سال

۲۰۵۴ است.



پیام بیست و هشتم

امریکا برای جبران بدهی‌ها، ناچار است
معادل ۳۰۰۰ سال فروش نفت ایران دلار
چاپ کند.

بدهی‌های آمریکا به دو بخش اصلی تقسیم می‌شود؛ بدهی ملی که توسط دولت فدرال انباشته شده و شامل اوراق خزانه‌داری و استقراض‌های دولتی است که رقمی در حدود ۳۸۰۱ تریلیون دلار تا نوامبر ۲۰۲۵ است اما اگر بدهی کل بخش‌ها که مجموع بدهی‌های تمام بخش‌های اقتصاد - شامل بدهی خانوارها (وام‌های مسکن و مصرفی)، بدهی شرکت‌ها (وام‌های تجاری)، بدهی مالیاتی ایالتی و محلی، و .. را در بر می‌گیرد، اگر حساب کنیم، مجموعاً رقمی در حدود ۱۰۴ تریلیون دلار، برای سه‌ماهه سوم ۲۰۲۵ است. برای ملموس تر شدن این رقم عجیب بدهی می‌توان گفت این میزان پول، معادل حدود ۳۵۰۰ سال فروش نفت ایران به قیمت امروز است! این مجموع عظیم بدهی، نشان‌دهنده وابستگی کل اقتصاد آمریکا به استقراض مداوم است، جایی که بدهی ملی مستقیماً بر سیاست‌های پولی و چاپ دلار تأثیر می‌گذارد و بدهی کل، شکنندگی سیستم مالی را برجسته می‌کند. این اعداد نشان می‌دهد که کل رویای آمریکایی، از مصرف خانوار تا سودآوری شرکت‌ها، بر یک اهرم عظیم استقراض از سیستم بانکی استوار است.

چرا این بدهی ۱۰۴ تریلیون دلاری، پاشنه آشیل واقعی هژمونی دلار است؟ زیرا این حجم عظیم از بدهی، تنها از طریق چاپ پول دائمی توسط فدرال رزرو قابل مدیریت است. زیرا تمام نظم مالی جهان بر این فرض استوار است که اوراق خزانه‌داری آمریکا، امن‌ترین دارایی جهان هستند و بانک‌های مرکزی دنیا، ذخایر خود را بر مبنای این امنیت تنظیم کرده‌اند. لحظه‌ای که بازار بفهمد آمریکا تنها با چاپ پول می‌تواند بدهی‌اش را بدهد، اوراق قرضه آمریکا به خطرناک‌ترین دارایی تبدیل می‌شود. در نتیجه وقتی هیچ‌کس (نه چین، نه عربستان) حاضر به خرید اوراق قرضه جدید آمریکا نباشد، فدرال رزرو تنها خریدار باقی‌مانده خواهد بود و مجبور می‌شود برای جلوگیری از عدم پرداخت، تریلیون‌ها دلار بی پشتوانه چاپ کند تا بدهی‌های دولت را بخرد. این یعنی فرار سرمایه عظیم و ناگهانی از آمریکا. در آن لحظه، دلار جایگاه ارز ذخیره را از دست می‌دهد و به سمت بی‌ارزش شدن کامل می‌رود.

۵۵

اعداد نشان

می‌دهد که کل

رویای آمریکایی،

از مصرف خانوار تا

سودآوری شرکت‌ها،

بر یک اهرم عظیم

استقراض از سیستم

بانکی استوار است.

محور چهارم

چندجانبه گرایی و
معماری نوین ارزی



پیام بیست و نهم

اقتصاد ایران در نسبت با دلار در دوران گذار اجباری است.

تحلیل وضعیت ارزی کشور بدون درک یک تغییر بنیادین و اساسی، گمراه‌کننده است. برای دهه‌ها، اقتصاد ایران بر پایه یک معامله بزرگ نانوشته با غرب مبنی بر تأمین امنیت و جریان انرژی خلیج فارس در برابر دریافت کالاهای سرمایه‌ای و دسترسی به دلار استوار بود. اما با ظهور انقلاب نفت شیل و استقلال انرژی آمریکا، این معامله از حیز انتفاع ساقط شد. در نتیجه، ایران به دلیل تغییر در موازنه انرژی جهان، از ساختار پرداخت رسمی دلار کنار رفته است. بنابراین، تحریم‌ها علت اصلی نیستند، آن‌ها نتیجه و نشانه این تغییر ساختاری‌اند. در چنین شرایطی، تمرکز صرف بر مذاکراتی که هدف آن بازگشت به عقب و احیای معامله‌ای است که دیگر وجود خارجی ندارد (مانند برجام)، یک خطای آشکار است. ما به جای رفع تحریم روی کاغذ، به انتفاع ملموس و واقعی نیاز داریم که



ایران به دلیل تغییر
در موازنه انرژی جهان،
از ساختار پرداخت
رسمی دلار اخراج
شده است.

تنها با تعریف یک نقش جدید در اقتصاد جهانی به دست می‌آید. این فقدان نقش جدید، اقتصاد ایران را در برابر شوک‌های ارزی به شدت آسیب‌پذیر و شکننده کرده است. ساختار واردات کشور که به کالاهای اساسی با کثرت قیمتی پایین وابسته است، در کنار محدودیت شرکای صادراتی، دست سیاست‌گذار را بسته است. حتی موفقیت‌هایی مانند افزایش صادرات به همسایگان (عراق و افغانستان)، به دلیل عدم بازگشت ارز به چرخه رسمی، تأثیرات خاصی ندارد. این ارزها به جای تقویت پول ملی، در بازارهای غیررسمی و کانال‌های آسیب‌پذیری مانند درهم امارات رسوب می‌کنند و عملاً وابستگی و ریسک امنیتی کشور را افزایش می‌دهند.

در این میان، آشفتگی در سیاست‌گذاری داخلی، به این مشکلات دامن می‌زند. تکرار مکرر اشتباهات آزموده شده، مانند سیاست‌گذاری‌های ارزی متناقض، تخصیص ارز ترجیحی مشابه ارز ۴۲۰۰ تومانی، بدون هدف‌گذاری مشخص، و عدم اولویت‌بندی در واردات، نشان‌دهنده فقدان یک درک مشترک در سطح نخبگان است. واقعیت این است که نظام اقتصادی ایران در مرحله‌ای از گذار اجباری قرار گرفته است، مرحله‌ای که در آن، نه امکان بازگشت به ساختار پیشین مبادلات دلاری وجود دارد و نه پذیرش کامل نظام جدید ارزهای ملی بدون اصلاحات بنیادین در سیاست‌های داخلی ممکن است. این گذار، پیامد تحول عمیق در نظم مالی بین‌المللی است که در آن، ابزارهای سنتی کنترل بازار و دیپلماسی کارایی خود را از دست داده‌اند. عبور از این گردنه، نیازمند پذیرش این واقعیت است که ما از چرخه دلار اخراج شدیم و راه چاره، همسوسازی سیاست‌های داخلی و اقدامات با این واقعیت جدید است، نه تلاش بیهوده برای انکار آن.

۵۵

واقعیت این است
که نظام اقتصادی
ایران در مرحله‌ای
از گذار اجباری قرار
گرفته است.



پیام سی‌ام

ماندن نخبگان در پارادایم‌های تحلیلی گذشته، مانع بهره‌گیری ایران از فرصت‌های ارزی جدید است.

عقب‌ماندگی تحلیلی در بخشی از بدنه نخبگانی و تصمیم‌ساز کشور، یکی از موانع مهم مسیر پیشرفت کشور شده است. این جریان، اسیر یک قید و بند ذهنی ۱۵۰ ساله و شیفتگی تاریخی به غرب است که باعث شده جهان سال ۲۰۲۵ را همچنان با عینک دهه ۹۰ میلادی و دوران پسا-جنگ سرد بنگرند. در دستگاه محاسباتی این افراد، آمریکا همچنان هم‌ژمون بلامنازع است و تنها راه تنفس، کرنش در برابر آن، حتی به قیمت تسلیم بدون قید و شرط، تعریف می‌شود؛ غافل از آنکه امروز حتی متحدان سنتی و واشنگتن

نظیر کانادا و هند نیز از پذیرش دیکته‌های آمریکا سر باز می‌زنند و به دنبال استقلال عمل هستند.

این خطای شناختی، به ویژه در درک ماهیت شرق و مشخصاً چین، به یک معضل تبدیل شده است. در حالی که معتبرترین رسانه‌ها و اندیشکده‌های آمریکایی، چین را رسماً به عنوان یک ابرقدرت و رقیب هم‌تراز در لبه تکنولوژی معرفی می‌کنند، برخی نخبگان داخلی همچنان چین را با کلیشه‌های منسوخ‌ی مانند کارخانه کالاهای بنجل و نیروی کار ارزان تحلیل می‌کنند. آن‌ها نمی‌بینند که چین امروز پیشران انقلاب صنعتی چهارم در هوش مصنوعی، خودروهای برقی، انرژی‌های پاک و فناوری است. حوزه‌هایی که دقیقاً نیازهای توسعه‌ای ایران را پوشش می‌دهد. یا به عنوان مثال، اندیشکده سیاست راهبردی استرالیا (ASPI) در گزارشی جدید به بررسی وضعیت جایگاه کشورهای جهان در حوزه نوآوری علمی و پژوهشی در فناوری‌های حیاتی (ST) پرداخته است، یافته‌های این گزارش، تغییر خیره‌کننده‌ای در بحث رهبری تحقیقاتی در حوزه نوآوری و فناوری طی دو دهه گذشته را نشان می‌دهد که به واسطه دستاوردهای چین رهبری می‌شود. ایالات متحده از ۲۰۰۳ تا ۲۰۰۷ در ۶۰ فناوری از ۶۴ فناوری در جایگاه پیشرو قرار داشته اما در سالهای بین ۲۰۲۳-۲۰۱۹ فقط در ۷ رده پیش‌تاز بوده است. در نقطه مقابل، چین در فاصله سال‌های ۲۰۱۹ تا ۲۰۲۳ در ۵۷ فناوری از ۶۴ فناوری توانسته پیش‌تاز شود.

باید توجه داشت، نتیجه جاماندن در الگوهای منسوخ شده و غرب‌گرایی تحلیلی، کور شدن سیستم عصبی کشور نسبت به کلان روندهای آینده و فرصت‌های طلایی نظم نوین است. زمانی که نخبگان ما نتوانند افول واقعی غرب و صعود فناوریانه شرق را به درستی درک کنند، فرصت‌های بسیار مهمی را با برچسب‌های سیاسی رد می‌کنند و کشور را در برزخ انتظار برای لبخند غرب نگه می‌دارند. بنابراین عبور از تحریم ارزی، پیش از هر چیز نیازمند به‌روزرسانی نرم‌افزار ذهنی نخبگان و پذیرش واقعیت‌های جهان چندقطبی است. در این جهان، واقع‌گرایی حکم می‌کند شریک راهبردی را بر نه بر اساس انگاره‌های منسوخ شده و نوستالژی گذشته بلکه بر اساس توانمندی حال و آینده انتخاب کنیم.

۵۵

نتیجه جاماندن در

الگوهای منسوخ

شده و غرب‌گرایی

تحلیلی، کور شدن

سیستم عصبی

کشور نسبت به کلان

روندهای آینده و

فرصت‌های طلایی

نظم نوین است.



پیام سی و یکم

تجربه موفق چین، جایگزینی دست نامرئی بازار با دست مرئی دولت بوده است.

برای حدود یک دهه، یعنی در فاصله سال‌های ۲۰۰۸ تا ۲۰۱۸، اقتصاد چین با پیروی از نسخه کلاسیک غربی و در واکنش به تبعات بحران مالی جهانی، مسیر رشد تزریق محور را در پیش گرفت. پکن با پمپاژی بی‌سابقه نقدینگی و اعتبارات بانکی، سرمایه‌های ملی را به سمت بازار املاک، مستغلات و زیرساخت‌های فیزیکی سنگین سوق داد. نتیجه این سیاست، شکل‌گیری بزرگترین حباب مسکن تاریخ بشر و رشدهای اقتصادی دورقمی بود که اگرچه در ظاهر پرزرق و برق می‌نمود و آسمان‌خراش‌های شانگهای را بالا می‌برد، اما در باطن، وابستگی پکن را به منطق مالی دلارپایه و مدل رشد مبتنی بر بدهی تعمیق می‌کرد. این مسیری بود که ثروت عظیم ملت چین را در توده‌های سیمان و فولاد منجمد می‌کرد، نه در تکنولوژی و اقتداری که ضامن آینده باشد.

نقطه عطف این ماجرا، با شوک تحریم‌های سال ۲۰۰۸ و آغاز جنگ تعرفه‌ای واشنگتن علیه پکن رقم خورد. رهبری چین با درکی هوشمندانه و استراتژیک، دریافت که دوران رشد آسان به پایان رسیده و لذا حزب کمونیست دست به یک جراحی بزرگ، شجاعانه و البته بسیار دردناک زد و تصمیم گرفت با ترکاندن عمدی حباب مسکن که نماد آن ورشکستگی کنترل‌شده گول‌هایی مانند اورگرنده بود و تحمل کاهش نرخ رشد اقتصادی، ریل توسعه را تغییر دهد. این تغییر ریل، به معنای خروج آگاهانه از مدل اقتصادی غربی بود که بر پایه مالی‌سازی، سفته‌بازی و انباشت بدهی استوار است. چین با پذیرش هزینه اجتماعی کوتاه‌مدت، بازگشت به اقتصاد واقعی مبتنی

بر تولید دانش بنیان و با ارزش افزوده بالا را آغاز کرد. هدف این بود که سرمایه‌ها دیگر در زمین بازی که غرب قواعد آن را تعیین کرده نمانند، بلکه به زمینی بروند که چین در آن مزیت دارد.

نتیجه ملموس و خیره‌کننده این جراحی راهبردی در آمارهای صادراتی سال‌های اخیر نمایان شده است، جایی که چین موفق شد سه پیشران سنتی صادرات خود موسوم به "سه قدیمی"؛ شامل پوشاک، لوازم خانگی و مبلمان را با "سه جدید"؛ شامل خودروهای برقی، باتری‌های لیتیوم-یون و سلول‌های خورشیدی جایگزین کند. آمارها نشان می‌دهد که چین با پذیرش رکود در بخش مسکن، تا سال ۲۰۲۵ بر بیش از ۶۰ درصد زنجیره ارزش جهانی این صنایع کلیدی مسلط شده است. این کشور اکنون نبض آینده انرژی و حمل‌ونقل جهانی را در دست گرفته است.

نکته کلیدی و آموزنده در این جراحی بزرگ، تغییر فرمان رادیکال در نظام بانکی بود. دولت چین به بانک‌های دولتی و بزرگ خود دستور داده که شیر اعتبارات سهل‌الوصول را به روی برج‌سازان و سفته‌بازان مسکن ببندند و آن را به روی مهندسان، استارت‌آپ‌های سخت‌افزاری و شرکت‌های دانش بنیان بگشایند، حتی اگر بازدهی این سرمایه‌گذاری‌ها سال‌ها زمان ببرد و ریسک بالاتری داشته باشد. این رویکرد یعنی بانک دیگر ارباب اقتصاد نیست، بلکه خدمتگزار استراتژی صنعتی کشور است.

دولت چین با پیاده‌سازی سیاست دقیق هدایت اعتبار، بانک‌های بزرگ را از مسابقه کورکورانه برای کسب سودهای کلان و فوری در بازارهای دارایی منع کرد. آن‌ها موظف شدند تا جریان خون اقتصادی و نقدینگی را که پیش از این در رگ‌های متورم مسکن لخته شده بود، به مویرگ‌های حیاتی اما دیربازده نظیر صنعت نیمه‌هادی‌ها، بیوتکنولوژی و هوش مصنوعی تزریق کنند. در این مدل، بانک به عنوان بازوی تأمین مالی توسعه ملی عمل می‌کند.

این گذار موفقیت‌آمیز، حاوی درسی حیاتی و تاریخی برای اقتصاد ایران است که سال‌هاست از بیماری مزمن بنگاه‌داری بانک‌ها و انجماد دارایی‌ها رنج می‌برد. در ایران، بانک‌ها به دلیل تورم مزمن و فقدان هدایت هوشمند از سوی بانک مرکزی، تحمل سرمایه‌گذاری بلندمدت را از دست داده و خود به بازیگران اصلی سفته‌بازی در بازارهای غیرمولد همچون مسکن، طلا، ارز تبدیل شده‌اند. بانک‌های ایرانی به جای تأمین مالی تولید، با خلق پول بی‌پشتوانه، در حال رقابت برای خرید دارایی‌های ثابت هستند تا از تورم عقب نمانند و این یعنی بانک علیه تولید ملی عمل می‌کند.

تجربه چین نشان می‌دهد که دست نامرئی بازار به تنهایی نمی‌تواند سرمایه‌ها را از بخش‌های جذاب و سودآور اما غیرمولد به بخش‌های پرریسک و استراتژیک منتقل کند. این انتقال نیازمند دست مرئی دولت و اراده حاکمیتی برای هدایت اعتبار است. تا زمانی که بانک‌ها برای سود کوتاه‌مدت مسابقه می‌دهند و منابع کشور در مال‌سازی‌ها و برج‌سازی‌ها حبس می‌شود، انتظار جهش فناوری و دلارزدایی از اقتصاد، انتظاری بیهوده است. اقتدارآفرینی اقتصادی نیازمند آن است که نظام بانکی از نقش کاسب خارج شده و نقش حامی توسعه را بپذیرد.



پیام سی و دوم

سواپ ارزی، تجربه موفق روسیه برای حذف دلار از مبادلات خود بوده است.

در حالی که هژمونی دلار در حال افول است، روسیه به عنوان الگویی موفق، نشان داده که چگونه می‌توان با ابزارهای مالی نوین مانند سواپ ارزی و سیستم‌های پرداخت موازی، وابستگی به دلار را ریشه‌کن کرد و اقتصاد را در برابر تحریم‌ها مقاوم ساخت. این تجربه، که از تحریم‌های ۲۰۱۴ و به‌ویژه ۲۰۲۲ نشأت گرفته، برای ایران که در شرایط مشابهی قرار دارد، درس‌های عملی و قابل اجرا ارائه می‌دهد. روسیه نه تنها وابستگی ارزی خود را کاهش داد، بلکه به بازیگری کلیدی در نظم مالی یوروآسیایی تبدیل شد.

در مواجهه با جنگ تمام‌عیار اقتصادی، روسیه به عنوان الگویی موفق، نشان داده که چگونه می‌توان با ابزارهای مالی نوین مانند سواپ ارزی و



در مواجهه با جنگ تمام‌عیار اقتصادی،

روسیه به عنوان

الگویی موفق،

نشان داده که

چگونه می‌توان با

ابزارهای مالی نوین

مانند سواپ ارزی و

سیستم‌های پرداخت

موازی، وابستگی به

دلار را ریشه‌کن کرد.

سیستم‌های پرداخت موازی، وابستگی به دلار را ریشه‌کن کرد و اقتصاد را در برابر تحریم‌ها مقاوم ساخت. مسکو پس از تحریم‌های ۲۰۱۴ و به‌ویژه شوک ۲۰۲۲ و مسدودسازی ۳۰۰ میلیارد دلار ذخایر روسیه، به جای انفعال، استراتژی تهاجمی حذف دلار را در پیش گرفت و وابستگی تجاری خود به دلار را از به مقدار قابل توجه کاهش داد. ستون فقرات این موفقیت، مکانیسم فنی سوآپ ارزی دوجانبه بود. توافق استراتژیک با پکن برای سوآپ یوآن-روبل، حدوداً ۹۰ درصد از تجارت دوجانبه را از گزند دلار مصون کرد. همزمان، مکانیسم روپیه-روبل با هند، جریان حیاتی صادرات نفت را تضمین نمود. سهم دلار و یورو در کل صادرات روسیه از حدود ۸۵ درصد پیش از جنگ به کمتر از ۲۰ درصد در سال ۲۰۲۵ سقوط کرده است.

اما سوآپ ارزی تنها نیمی از راه حل بود. روسیه با راه‌اندازی سیستم پیام‌رسان مالی بومی به عنوان جایگزین سوئیفت و ادغام هوشمندانه آن با سیستم CIPS چین، شریان‌های مالی خود را ترمیم کرد. این شبکه موازی، اکنون بخش زیادی از پرداخت‌های داخلی، و بخشی از تراکنش‌های بین‌المللی این کشور را پوشش می‌دهد. در کنار این اقدامات، تغییر ترکیب ذخایر استراتژیک (افزایش طلا و یوآن در سبد ارزی)، نوسانات ناشی از جنگ ارزی غرب را تا حدودی مهار کرد و تاب‌آوری اقتصاد را به طرز قابل قبول افزایش داد.

این تجربه، یک نقشه راه عملیاتی و آزموده شده برای ایران است. ما می‌توانیم با الگوبرداری از این مدل، سوآپ‌های ارزی فعلی با چین و روسیه را گسترش داده و با ادغام زیرساخت‌های بانکی خود در شبکه بانکی چین و روسیه، ریسک تحریم‌های ثانویه را کاهش دهیم. استفاده از الگوی پرداخت چندارزی برای صادرات نفت و بهره‌گیری از ظرفیت‌های ریال دیجیتال در بستر بریکس، علاوه بر اینکه هزینه‌های واسطه‌گری (مانند کارمزد درهم) را حذف می‌کند، صادرات نفت غیردلاری را نیز تثبیت می‌نماید. تجربه موفق روسیه به ما می‌گوید که با ابزارسازی هوشمندانه از پول ملی و اتحاد با شرکای راهبردی، می‌توان حصار دلار را شکست و اقتصاد را از انزوای خارج کرد. ناگفته نماند که قدم‌های خوبی در این زمینه برداشته شده است و نیاز به تکمیل دارد.

۵۵

روسیه با راه‌اندازی

سیستم پیام‌رسان

مالی بومی به

عنوان جایگزین

سوئیفت و ادغام

هوشمندانه آن با

سیستم CIPS چین،

شریان‌های مالی

خود را ترمیم کرد.



پیام سی و سوم

چین به صورت عملی نظام برتون وودز دوم رادر شانگهای پیاده کرده است.

چین به صورت عملی نظام برتون وودز دوم را در شانگهای پیاده کرده است؛ ایجاد نظام معاوضه یوآن با طلا و حذف رسمی دلار. این ابتکار، یک معماری مالی نوین را بر پایه پشتوانه طلایی یوآن بنا می‌کند و مستقیماً هژمونی دلار به عنوان ارز بدون پشتوانه از ۱۹۷۱ را به چالش می‌کشد، بر خلاف برتون وودز اول که دلار را با طلا و سایر ارزها با دلار پیوند داد، این برتون وودز دوم، بر معاوضه مستقیم یوآن با طلا تمرکز دارد، که تجارت غیردلاری را در سازمان همکاری شانگهای که شامل چین، روسیه، ایران، هند و ۹ عضو دیگر است، به نزدیک ۶۰ درصد رسانده و دلار را از مبادلات کلیدی مانند انرژی و کالا حذف می‌کند. این گام، که با راه‌اندازی پلتفرم دیجیتال همراه است، سهم یوآن در ذخایر جهانی را، افزایش و جهان را به سمت یک نظام چندارزی بدون سلطه دلار سوق می‌دهد.

۵۵

بر خلاف برتون وودز
اول که دلار را با
طلا و سایر ارزها با
دلار پیوند داد، این
برتون وودز دوم، بر
معاوضه مستقیم
یوآن با طلا تمرکز
دارد.

قلب عملیاتی این استراتژی، در تأسیس مکانیزم هوشمندانه‌ای نهفته است که کارشناسان از آن به چیزی شبیه به چرخه مثلثی پترو-یوآن-طلا یاد می‌کنند. چین از طریق بورس انرژی شانگهای، این تضمین را به صادرکنندگان نفت داده است که می‌توانند درآمدهای یوآنی حاصل از فروش نفت خود را، در بورس طلای شانگهای به شمش فیزیکی طلا تبدیل کنند. این اتصال استراتژیک، عملاً مشکل عدم اعتماد به پول‌های کاغذی را حل کرده است، زیرا به شرکای تجاری اطمینان می‌دهد که یوآن دریافتی حواله‌ای معتبر برای دریافت طلا است. با این ابتکار، پکن بزرگترین مانع برای پذیرش ارزهای شرقی، یعنی ریسک نگهداری ارز ملی دیگران را از میان برداشته و گزینه‌ای تاحدودی امن تر را در مقابل اوراق خزانه‌داری آمریکا، روی میز گذاشته است.

پیاده‌سازی این نظام توسط چین در شانگهای یک چرخش ژئوپلیتیکی است که هژمونی دلار را از طریق ایجاد یک بلوک ارزی موازی با پشتوانه طلا و یوآن تضعیف می‌کند و جهان را به سمت چندقطبی‌سازی واقعی سوق می‌دهد. اثرات راهبردی آن شامل فرسایش اعتماد به دلار، افزایش هزینه‌های استقرار آمریکا و بی‌اثر شدن تحریم‌های دلاری است، که در نهایت قدرت چانه‌زنی غرب را در برابر قدرت‌های نوظهور کاهش می‌دهد. برای ایران، این نظام اثرات مثبتی مانند کاهش وابستگی به دلار در مبادلات تجاری، دسترسی به بازارهای چند تریلیون دلاری بدون واسطه و تقویت اقتصاد مقاومتی با معاوضه یوآن-طلا برای صادرات غیرنفتی به همراه دارد، اما چالش‌هایی مانند نوسانات اولیه یوآن و نیاز به دیپلماسی فعال برای ادغام کامل در زنجیره را نیز ایجاد می‌کند، که در کل این ابتکار برای خروج از سلطه دلاری و ورود به نظم نوین اقتصادی راه‌گشاست.

۵۵

پکن بزرگترین مانع
برای پذیرش ارزهای
شرقی، یعنی ریسک
نگهداری ارز ملی
دیگران را از میان
برداشته و گزینه‌ای
تاحدودی امن تر
را در مقابل اوراق
خزانه‌داری آمریکا،
روی میز گذاشته
است.

(استیبل کوین‌ها) به دلار آمریکا میخکوب شده است و آنها در پی آنند این دارایی‌ها را به ماشین مکنده نقدینگی برای خرید اوراق قرضه خزانه‌داری آمریکا تبدیل کنند. واشنگتن با تصویب چارچوب‌های قانونی در سال ۲۰۲۵، به جای سرکوب این بازار، آن را در آغوش گرفت تا با خصوصی‌سازی انتشار دلار، نفوذ پولی خود را به لایه‌هایی از اقتصاد جهانی که دسترسی به سیستم بانکی رسمی ندارند - مانند بازارهای خاکستری و کشورهای در حال توسعه - گسترش دهد و از این طریق، روند دلاریزه کردن دیجیتال جهان را تقویت کرده و تقاضا برای دلار را حفظ نماید.

با این حال، تهدید وجودی برای دلار از جانب زیرساخت‌های تسویه نوینی است که توسط رقباي ژئوپلیتیک آمریکا در حال معماری است. پروژه mBridge که با مشارکت چین، امارات، عربستان و تایلند به مرحله عملیاتی نزدیک شده، نخستین چالش فنی جدی برای شبکه سوئیفت و سیستم کارگزاری دلاری محسوب می‌شود، زیرا امکان تسویه همتا به همتا و آبی را بدون عبور از نیویورک فراهم می‌کند. اگر این ریل‌های پرداخت جدید که بر مبنای ارزهای دیجیتال بانک مرکزی بنیان نهاده شده‌اند فراگیر شوند، امتیاز گزاف دلار که بر پایه انحصار در تسویه نفت و کالا استوار بود با فرسایش ساختاری روبه‌رو خواهد شد، چرا که دیگر نیازی به دلار به عنوان ارز واسطه در تجارت بلوک شرق نخواهد بود.

این تقابل نشان می‌دهد که جنگ ارزی آینده، جنگ بر سر ریل‌گذاری است؛ آمریکا می‌کوشد با تنظیم‌گری سخت‌گیرانه بر ناشران استیبل کوین و تحریم صرافی‌های متخلف، مرزهای دلار دیجیتال را ترسیم کرده و از این طریق کنترل خود را بر جریان‌های مالی حفظ کند. بنابراین، رمزارزها به خودی خود دلار را تضعیف نمی‌کنند؛ بلکه اگر در بستر زیرساخت‌های مستقل از غرب (مانند بریکس‌پی) قرار گیرند، می‌توانند نقاط انسداد تحریمی آمریکا را بی‌اثر سازند. برای بازیگرانی مانند ایران و روسیه، این فضای دوقطبی شده فرصتی کم‌نظیر برای خروج از انزوا فراهم می‌کند. آنچه امروز به عنوان تلاش شتاب‌زده آمریکا برای قانون‌گذاری دیده می‌شود، در واقع کوششی برای جلوگیری از شکل‌گیری اینترنت مالی است، جهانی که در آن دلار تنها یکی از ارزهاست و نه پادشاه مطلق آن.



پروژه mBridge که

با مشارکت چین،

امارات، عربستان

و تایلند به مرحله

عملیاتی نزدیک

شده، نخستین

چالش فنی جدی

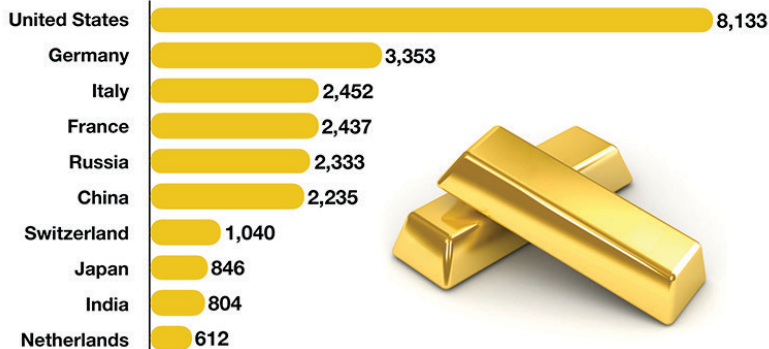
برای شبکه سوئیفت

و سیستم کارگزاری

دلاری محسوب

می‌شود.

Gold Reserves By Country
Metric Tons / May 2025



پیام سی و پنجم

بانک‌های مرکزی در سراسر جهان در حال کاهش ذخایر دلاری هستند.

بانک‌های مرکزی جهان در سال‌های اخیر با شتابی بی‌سابقه در حال بازنگری ترکیب ذخایر ارزی خود هستند و این روند به معنی بازگشت به دارایی‌های امن‌تر مانند طلا است. بر اساس داده‌های صندوق بین‌المللی پول، سهم دلار از ذخایر ارزی جهانی از ۷۱ درصد در سال ۲۰۰۰ به ۵۷٫۷۴ درصد در سه ماهه اول ۲۰۲۵ سقوط کرده است. این کاهش، هرچند تدریجی، از سال ۲۰۱۶ شتاب گرفته و ریشه در رویدادهایی مانند تحریم‌های آمریکا و مسدودسازی ۳۰۰ میلیارد دلار از ذخایر ارزی روسیه در سال ۲۰۲۲ دارد؛ اقداماتی که اعتماد به دلار را به عنوان ابزاری سیاسی و آسیب‌پذیر تضعیف کرده و کشورها را به سمت تنوع‌بخشی فوری سوق داده است.

۵۵

بر اساس داده‌های صندوق بین‌المللی پول، سهم دلار از ذخایر ارزی جهانی از ۷۱ درصد در سال ۲۰۰۰ به ۵۷٫۷۴ درصد در سه ماهه اول ۲۰۲۵ سقوط کرده است.

در عین حال، ابتکارات بریکس و .. با ترویج ارزهای محلی و مکانیسم‌های پرداخت موازی، این تغییر را تسریع کرده‌اند.

یکی از بارزترین نشانه‌های این تحول، هجوم بانک‌های مرکزی به بازار طلا است که در سال ۲۰۲۴ به اوج رسید. بازگشت به طلا، که به عنوان لنگر تاریخی امنیت مالی عمل می‌کند، در تضاد مستقیم با کاهش دارایی‌های دلاری قرار دارد. نکته‌ای که عمق این بی‌اعتمادی را بیشتر نمایان می‌کند، پدیده مهاجرت معکوس طلا است. در دهه‌های گذشته، بانک‌های مرکزی برای سهولت در تجارت، ذخایر طلای خود را در خزانه‌های لندن یا نیویورک نگهداری می‌کردند. اما گزارش‌های شورای جهانی طلا (WGC) نشان می‌دهد که موجی از کشورها در حال خارج کردن شمش‌های خود از خزانه‌های غربی و انتقال فیزیکی آن به داخل مرزهایشان هستند. این رفتار سیگنال می‌دهد که نگرانی جهان از کاهش ارزش دلار فراتر رفته و به ریسک نگهداری آن نیز رسیده است؛ یعنی کشورها دیگر حتی به امانتداری بانک‌های انگلیس و آمریکا هم اعتماد ندارند و ترجیح می‌دهند ثروت ملی‌شان در دسترس و زیر کلید خودشان باشد.

این تغییرات ساختاری، فرسایش تدریجی هژمونی دلار را بدون فروپاشی ناگهانی آن به همراه دارد. در کل صورت حساب‌های صادراتی جهان، سهم دلار حدود ۵۰ درصد است و دلار هنوز حدود ۸۰ درصد تجارت کالا و بخش عمده نقدینگی جهانی را کنترل می‌کند، اما بیش از ۲۰ درصد ذخایر ارزی جدید کشورهای نوظهور اکنون با طلا، یورو و ارزهای منطقه‌ای تأمین می‌شود. پیش‌بینی صندوق بین‌المللی پول برای افق ۲۰۳۰، کاهش سهم دلار به ۵۵ درصد را تأیید می‌کند و این روند را بخشی از فرآیند دلارزدایی ساختاری توصیف می‌نماید، که در آن طلا و ارزهای جایگزین نقش مکمل و نه جایگزین کامل را ایفا می‌کنند.

۵۵

گزارش‌های شورای

جهانی طلا (WGC)

نشان می‌دهد که

موجی از کشورها

در حال خارج کردن

شمش‌های خود از

خزانه‌های غربی و

انتقال فیزیکی آن به

داخل مرزهایشان

هستند.



پیام سی و ششم

بریکس، با ایجاد یک معماری مالی موازی، در حال به چالش کشیدن مستقیم هژمونی دلار است.

بریکس، که از سال ۲۰۰۹ با عضویت اولیه برزیل، روسیه، هند، چین و آفریقای جنوبی شکل گرفت و تا نوامبر ۲۰۲۵ با گسترش به ۱۰ عضو اصلی و بیش از ۳۰ کشور متقاضی، به یک ائتلاف اقتصادی-ژئوپلیتیکی قدرتمند تبدیل شده، ماهیتاً یک پلتفرم چندجانبه برای کشورها است که بر توسعه پایدار، تجارت درون‌گروهی و اصلاح نابرابری‌های اقتصادی تمرکز دارد. با پوشش حدود ۴۶ درصد جمعیت جهان، و ۳۶ درصد تولید ناخالص داخلی جهانی که از گروه G۷ پیشی گرفته است. از این جهت بریکس تنها یک بلوک اقتصادی نیست بلکه به عنوان پرچمدار قدرت‌های نوظهور عمل می‌کند.

۵۵

تأسیس نهادهایی
مانند بانک توسعه
جدید (NDB)، تلاشی
عملی برای ایجاد
جایگزین برای بانک
جهانی است.

این گروه از فاز سیاسی عبور کرده و وارد فاز معماری جایگزین شده است. تأسیس نهادهایی مانند بانک توسعه جدید (NDB)، تلاشی عملی برای ایجاد جایگزین برای بانک جهانی است. اما مهم‌تر از آن، هدف‌گیری پاشنه آشیل هژمونی دلار که انحصار در تسویه معاملات است را دارد. سامانه مالی بریکس با هدف تسهیل تبادل با ارزهای ملی طراحی شده است. ترویج تجارت دوجانبه با ارزهای محلی، مستقیماً به ستون فقرات سلطه دلار یعنی پتrodollar حمله می‌کند و با هر تراکنش غیردلاری، توانایی آمریکا برای سلاح‌سازی ارز خود را تضعیف می‌نماید.

فلسفه وجودی این بلوک، لزوماً ضدیت با غرب تعریف نشده، بلکه به شکلی هوشمندانه‌تر، موازی غرب عمل می‌کند. هژمونی دلار بر این اصل استوار است که هیچ جایگزین عملی برای تسویه معاملات جهانی و زیرساخت‌های آن مانند سوئیفت وجود ندارد. بریکس دقیقاً این اصل را هدف قرار داده است. سامانه مالی بریکس با هدف تسهیل تبادل با ارزهای کشورهای عضو طراحی شده است. این اقدام، یعنی ترویج استفاده از ارزهای ملی در تجارت دوجانبه و چندجانبه. فراموش نکنیم هر معامله‌ای که خارج از مدار دلار انجام شود، گامی در جهت تضعیف این هژمونی و کاهش توانایی آمریکا برای سلاح‌سازی ارز خود است.

برای ایران، این تحول یک ضرورت حیاتی برای خنثی‌سازی جنگ اقتصادی است. در حالی که یکی از بزرگترین مشکلات ما آویزان شدن به دلار است، بریکس، آن فرصت بزرگی است که زیرساخت فنی و سیاسی لازم برای حذف دلار از مبادلات تجاری را فراهم می‌کند و می‌تواند تحریم‌های آمریکا را بی‌اثر سازد. با این حال، این فرصت بالقوه، به خودی خود بالفعل نخواهد شد. تحقق آن، نیازمند تحریک دیپلماسی فعال ایران است تا شرکایی که شاید به دلایل سیاسی جرئت استفاده کامل از این سازوکارها را ندارند، وادار به همکاری عملی شوند. فعال‌سازی این ظرفیت، یک حرکت قاطع و تعیین‌کننده در کارزار اقتصادی و گامی اساسی برای بازپس‌گیری استقلال پولی کشور است.

۵۵

بریکس، آن فرصت

بزرگی است که

زیرساخت فنی

و سیاسی لازم

برای حذف دلار از

مبادلات تجاری را

فراهم می‌کند.



پیام سی و هفتم

”بریکس پی“ یک ارز واحد نیست، بلکه یک اتاق تجارت واقع بینانه است.

در گفتمان‌های رسانه‌ای، اغلب از ارز بریکس به عنوان یک اسکناس یا واحد پولی جدید یاد می‌شود، اما واقعیت فنی بریکس پی (BRICS)

(Pay)، خلق یک پول واحد مانند یورو یا دلار نیست، بلکه ایجاد یک اتاق تهاتر پیشرفته و غیرمتمرکز است. این سامانه که بر بستر فناوری‌های نوین مانند بلاکچین توسعه یافته، عملکردی مشابه شبکه‌های ویزا یا مسترکارت دارد، با این تفاوت بنیادین که به جای اتصال حساب‌های فردی، بانک‌های مرکزی و سیستم‌های پرداخت ملی اعضا را به هم متصل می‌کند. این معماری به کشورها اجازه می‌دهد تا تجارت خود را مستقیماً با ارزهای ملی انجام دهند، بدون آنکه نیازی به عبور از کانال‌های دلاری یا سوئیفت باشد. این الگو نوعی تکرار هوشمندانه نظام پرداخت‌های مشترک اروپا است که دهه‌ها پیش از تولد یورو، زیرساخت همگرایی اقتصادی اروپا را فراهم کرد و اکنون به عنوان یک گام واقع‌بینانه برای قدرت‌های نوظهور بازطراحی شده است.

کارآمدی و تهدیدآمیز بودن این سیستم برای هژمونی دلار، حتی توسط استراتژیست‌های غربی نیز تأیید شده است. تحلیلگران برجسته‌ای همچون جاش لپسی مدیر مرکز ژئواکونومیک شورای آتلانتیک، در حاشیه نشست IMF ۲۰۲۴ صراحتاً اذعان کرده‌اند که این طرح کاملاً واقع‌بینانه و محتمل است و غرب باید نگران موفقیت آن باشد. دلیل این نگرانی، توانایی این سامانه در حل فنی‌ترین مشکل تجارت غیردلاری، یعنی ناترازی تجاری دوجانبه است. تا پیش از این، اگر کشوری با یک شریک تجاری مازاد و با دیگری کسری داشت، برای تسویه نهایی به دلار نیاز پیدا می‌کرد. اما بریکس پی این گره را می‌گشاید.

برای ایران، این سیستم یک فرصت دیپلماتیک-اقتصادی است. ما به طور سنتی با چین دارای مازاد تجاری (صادرات بیشتر) و انباشت یوان هستیم، در حالی که با روسیه دچار کسری تجاری (واردات بیشتر) و نیاز به روبل هستیم. در سیستم سنتی، تبدیل این یوان به روبل نیازمند واسطه‌گری پرهزینه دلار یا درهم بود. اما در بستر بریکس پی، ایران می‌تواند به سادگی از اعتبار و یوان انباشته خود در پکن، برای تسویه بدهی‌های روبلی خود به مسکو استفاده کند. این به معنای گردش ثروت بدون اصطکاک تحریمی، حذف هزینه تبدیل ارزهای واسط، و بی‌اثر کردن عملیاتی تحریم‌های بانکی آمریکا خواهد بود.

CC

در بستر بریکس

پی، ایران می‌تواند

به سادگی از اعتبار

و یوان انباشته

خود در پکن، برای

تسویه بدهی‌های

روبلی خود به مسکو

استفاده کند.



پیام سی و هشتم

افول تدریجی هژمونی دلار، راد تنفسی حیاتی برای کشورهای تحریمی گشوده است.

در تحلیل چشم‌انداز پیچیده اقتصاد بین‌الملل و نسبت آن با وضعیت تحریمی ایران، گاهی نخبگان و تصمیم‌گیران گرفتار یک مغالطه صفر و یک یا خطای شناختی همه یا هیچ می‌شوند؛ به این معنا که تصور می‌کنند پایان دوران فشار تحریم‌ها و گشایش اقتصادی، تنها در صورت فروپاشی کامل، ناگهانی و صددرصدی امپراتوری دلار محقق خواهد شد. این نگاه حداکثری و ایده‌آل‌گرایانه، باعث نوعی فلج استراتژیک می‌شود و موجب نادیده گرفتن فرصت‌های نقد، ملموس و در دسترس می‌شود که در همین دوران گذار نهفته است. واقعیت آن است که برای کشوری مانند ایران که سهمی در حدود نیم درصد از تجارت جهانی را دارد، لازم نیست دلار به کلی از صحنه روزگار محو شود یا آمریکا دچار فروپاشی اقتصادی گردد تا ما بتوانیم تجارت کنیم؛ بلکه حتی ایجاد ترک‌هایی کوچک در دیوار انحصار دلار و کاهش چند درصدی سهم آن در تجارت جهانی، راه تنفس جدید و اقیانوسی از فرصت را برای اقتصاد ما پدید می‌آورد.

کاهش سهم دلار در تسویه‌های تجاری و ظهور بلوک‌های قدرتمند اقتصادی که مایل به تجارت با ارزهای ملی هستند، عملاً یک منطقه امن و سفید در نقشه اقتصاد جهانی ایجاد کرده است. این فضا که اکنون با خیزش چین، هند، روسیه و سایر قدرت‌های نوظهور، نزدیک به نیمی از تولید

ناخالص داخلی جهان را شامل می‌شود، در حال تعریف زیست‌بومی است که خارج از تیررس خزانه‌داری آمریکا و نظارت‌های سختگیرانه سوئیفت قرار دارد. تا پیش از این، تمام تراکنش‌های جهانی لاجرم از دالان‌های دلاری عبور می‌کرد و توسط رادارهای آمریکایی رصد می‌شد، اما امروز مسیرهای میان‌بری ایجاد شده که اگرچه هنوز شاهراه نیستند، اما برای عبور حجم تجارت خارجی ایران، بیش از حد نیاز، وسیع و کارآمد هستند.

مکانیسم‌هایی نظیر پیمان‌های پولی دوجانبه، سیستم‌های تسویه ناخالص آئی (مانند CIPS چین یا SPFS روسیه)، سیستم‌های تهاتر مدرن و پلتفرم‌های مالی در دست طراحی بریکس، دیگر تنها مفاهیم تئوریک در کتاب‌های دانشگاهی نیستند، بلکه ابزارهایی عملیاتی هستند که روزانه میلیاردها دلار تجارت را ساماندهی می‌کنند. این ابزارها امکان زیست اقتصادی بدون مزاحمت دلار را فراهم کرده‌اند. وقتی ایران کالایی را به روسیه یا چین صادر می‌کند و در ازای آن روبل یا یوآن دریافت می‌کند و سپس با همان ارز از این کشورها کالا می‌خرد، عملاً کل چرخه تراکنش در فضایی انجام شده که «پلیس مالی آمریکا» در آن حوزه قضایی و ابزار اعمال قدرت ندارد.

در این اکوسیستم جدید، ماهیت و کارایی تحریم‌های ثانویه آمریکا که بر پاشنه آشیل دسترسی به دلار می‌چرخیدند، دچار فرسایش شده و برندگی سابق خود را از دست می‌دهند. فلسفه تحریم ثانویه این است که آمریکا به بانک‌ها و شرکت‌های خارجی می‌گوید: «اگر با ایران کار کنید، دسترسی شما را به چرخه دلار قطع می‌کنیم». این تهدید زمانی بحران‌زا بود که بانک‌ها برای ادامه حیات خود چاره‌ای جز دسترسی به دلار نداشتند، اما زمانی که تجارت بین دو کشور با ارزهای ملی انجام می‌شود و نیاز به تسویه دلاری در نیویورک به صفر می‌رسد، اهرم فشار آمریکا کند می‌شود. بانکی که با یوآن یا روبل کار می‌کند و در بازار آمریکا حضور ندارد، ترسی از قطع دسترسی به دلار نخواهد داشت.

این تغییر پارادایم نشان می‌دهد که دیوار تحریم، دیگر آن دیوار بتنی و نفوذناپذیر دهه ۹۰ میلادی نیست. ظهور قدرت‌های اقتصادی که خودشان هدف جنگ تجاری یا تحریم‌های آمریکا هستند، باعث همگرایی

۵۵

کاهش سهم دلار در

تسویه‌های تجاری

و ظهور بلوک‌های

قدرتمند اقتصادی

که مایل به تجارت با

ارزهای ملی هستند،

عملاً یک منطقه امن

و سفید در نقشه

اقتصاد جهانی ایجاد

کرده است.

منافع شده است. امروز پکن، مسکو و تهران در یک قایق نشسته‌اند و هر ضربه‌ای که به دلار وارد می‌کنند، امنیت اقتصادی کل این بلوک را افزایش می‌دهد. این هم‌سرنوشتی، انگیزه سیاسی لازم برای ایجاد زیرساخت‌های فنی مستقل را فراهم کرده است؛ زیرساخت‌هایی که ایران می‌تواند با اتصال به آن‌ها، خود را از انزوای تحمیلی غرب خارج کند.

نکته حائز اهمیت این است که حجم اقتصاد غیردلاری جهان، بسیار فراتر از نیازهای اقتصاد ایران است. اگر تنها ده درصد از تجارت جهانی از سیطره دلار خارج شده باشد که آمارها رقمی بسیار بالاتر را نشان می‌دهند، این یعنی بازاری به وسعت چندین تریلیون دلار که تشنه انرژی، مواد معدنی و کالاست و آماده معامله بدون دلار است. برای اقتصاد ایران که کل تجارت خارجی‌اش حدود صد میلیارد دلار است، سهم گرفتن از این بازار چند تریلیون دلاری، به معنای حل کامل مشکل تراز پرداخت‌هاست. لذا منتظر ماندن برای روزی که دلار کاملاً سقوط کند، نوعی فرصت‌سوزی تاریخی است.

استراتژی صحیح و هوشمندانه برای جمهوری اسلامی ایران، بهره‌برداری فوری، جسورانه و حداکثری از همین فضای موجود و ترک‌های ایجاد شده است. این راه تنفس، یک ظرفیت بالفعل است که روی میز قرار دارد و باید با دیپلماسی اقتصادی فعال، استانداردسازی بانکی با شرکای شرقی و اتصال به زنجیره‌های ارزش غیردلاری، به شریان حیاتی اقتصاد کشور تبدیل شود. سیاست‌گذار ایرانی نباید به دنبال اختراع دوباره چرخ باشد، بلکه باید سیستم بانکی کشور را با پیام‌رسان‌های مالی جدید جایگزین سوئیفت سازگار کند تا تجار بتوانند به راحتی در این اتوبان جدید برانند. علاوه بر این، استفاده از این فرصت‌ها به معنای حرکت به سمت چندجانبه‌گرایی واقعی است. جهان آینده، جهان تکراری نخواهد بود، بلکه جهانی متشکل از چندین حوزه ارزی قدرتمند است. ایران با پیشگامی در این مسیر و تثبیت جایگاه خود در بلوک‌های غیردلاری، نه تنها تحریم‌ها را خنثی می‌کند، بلکه جایگاه خود را در نظم آینده جهان ارتقا می‌دهد. انفعال و انتظار برای بازگشت به نظم دلاری سابق با امید به رفع سیاسی تحریم‌ها، نادیده گرفتن واقعیت‌های جدید جهانی است.



ظهور قدرت‌های

اقتصادی که

خودشان هدف

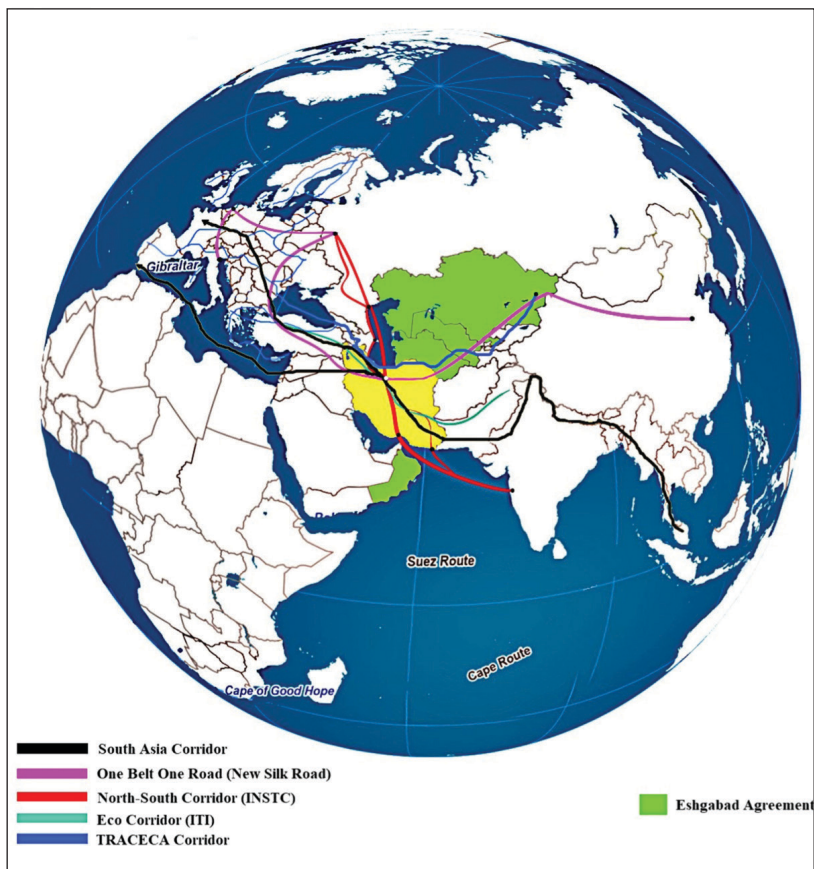
جنگ تجاری یا

تحریم‌های آمریکا

هستند، باعث

همگرایی منافع

شده است.



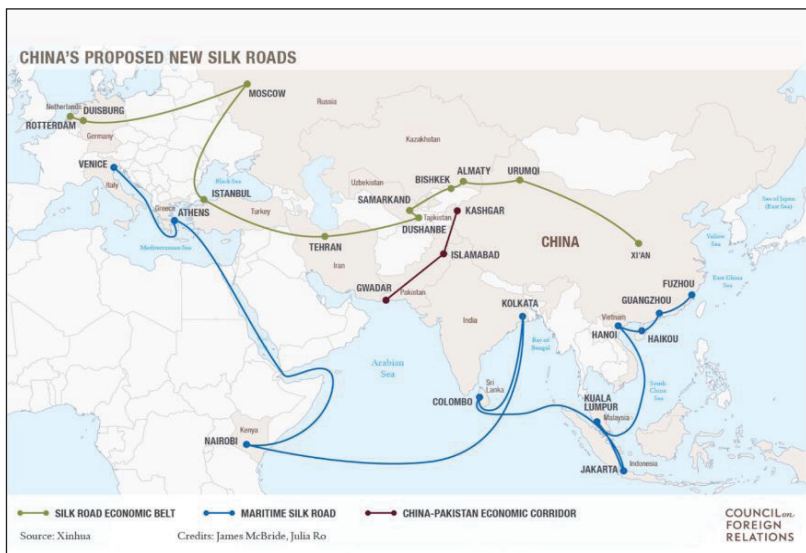
پیام سی و نهم

ایران برای بهردمندی از ساختار نوین ارزی،
 نیازمند احیاء نقش ژئواکونومیک خود
 است.

در عصری که نظم نوین جهانی بر پایه شریان‌های اقتصادی و کریدورهای ترانزیتی در حال بازاریابی است، بزرگترین خطای راهبردی برای ما، محصور ماندن در نگاه صرفاً ژئوپلیتیک (امنیت و مرزها) و غفلت از ژئواکونومی (تجارت، انرژی و اتصالات) است. ایران برای احیای حکمرانی اقتصادی و خروج از انزوا، بیش از هر زمان دیگری نیازمند تغییر معنا و تعریف نقشی جدید برای خود در جهان پس-نظم قدیم است؛ نقشی که بر اساس مزیت اتصال و مرکزیت در زنجیره ارزش جهانی تعریف می‌شود. تا زمانی که ایران نتواند کارکرد خود را در نقشه جدید جهان (مثلاً در معادلات قفقاز یا خلیج فارس) از یک بازیگر امنیتی به یک بازیگر حیاتی اقتصادی تغییر دهد، ساختار پرداخت رسمی آن احیا نخواهد شد.

موقعیت ایران در قلب کریدورهای اوراسیا، یک سرمایه ارزشمند اما راکد است که می‌تواند به قدرتمندترین ابزار چانه‌زنی تبدیل شود. قرار گرفتن در مسیر اصلی اتصال چین به اروپا (به عنوان یکی از چهار مسیر حیاتی جهان) و دسترسی به منابع عظیم انرژی، اهرمی است که امکان ورود به معاملات کلان را با تمام قدرت‌های جهانی، از چین و روسیه تا حتی غرب فراهم می‌کند. این موقعیت ژئواکونومیک، کلید احیای ساختار پرداخت رسمی کشور است؛ ساختاری که به جای التماس برای رفع تحریم، با ایجاد وابستگی متقابل استراتژیک و غیرقابل حذف بودن ایران در شبکه لجستیک و انرژی جهان شکل می‌گیرد.

بنابراین، راهکار خروج از بن‌بست ارزی، در بازطراحی جایگاه کشور نهفته است. ما باید به جای تمرکز فرسایشی بر دیپلماسی رفع تحریم که تلاشی برای بازگشت به گذشته است، به سمت دیپلماسی مبتنی بر انتفاع در نظم جدید حرکت کنیم. وقتی جهان برای عبور کالا و انرژی خود به خاک ایران وابسته باشد، تحریم بانکی ایران عملاً غیرممکن و پرهزینه خواهد شد. احیای این جایگاه ژئواکونومیک، حلقه مفقوده در پازل تضعیف آقایی دلار است. چراکه تبدیل ایران به هاب ترانزیت، با ایجاد تقاضای واقعی خارجی برای ریال جهت پرداخت عوارض، سوخت و خدمات لجستیکی، ارزش پول ملی را تقویت می‌کند. افزون بر این، انتقال ثقل تجارت از مسیرهای دریایی که تحت سلطه حقوقی و مالی دلار هستند، به کریدورهای ریلی و زمینی، بستر فیزیکی لازم را برای عملیاتی‌سازی پیمان‌های پولی دوجانبه فراهم کرده و درآمدهای ارزی پایدار و تحریم‌ناپذیری را جایگزین دلارهای نفتی می‌کند. هشیار باشیم که پنجره این فرصت تاریخی ابدی نیست؛ رقابت منطقه‌ای با سرعت در حال تکمیل کریدورهای موازی هستند و تداوم این تعلل، خطر دور زده شدن و حذف جغرافیای ایران از نقشه‌های ترانزیت جهانی را به همراه دارد.



پیام چهل‌م

ابتکار BRI هژمونی دلار را فرسایش خواهد

داد.

ابتکار کمربند و جاده که در ادبیات اقتصادی جهان به عنوان احیای جاده ابریشم باستانی شناخته می‌شود، پروژه‌ای فراتر از یک طرح ترانزیتی است و باید آن را به عنوان یک کلان‌استراتژی ژئوپلیتیک و ژئوآکونومیک تفسیر کرد که از سال ۲۰۱۳ توسط چین عملیاتی شده است. این طرح عظیم که هدف آن اتصال قاره‌های آسیا، اروپا و آفریقا از طریق شبکه‌ای درهم‌تنیده از مسیرهای تجاری، خطوط انرژی و زیرساخت‌های دیجیتال است، بزرگ‌ترین پروژه توسعه زیرساختی در تاریخ بشر محسوب می‌شود. جاده ابریشم تاریخی که بیش از دو هزار سال پیش شریان حیاتی تجارت میان

امپراتوری‌های شرق و غرب بود، امروز مبنای الهام بخشی برای طرحی شده است که می‌خواهد مرکز ثقل اقتصاد جهان را از اقیانوس اطلس به سمت اوراسیا تغییر دهد و نظم نوینی را بر پایه همکاری‌های شرقی بنا نهد.

این ابتکار با حجم سرمایه‌گذاری انباشته‌ای که تا نوامبر سال ۲۰۲۵ از مرز ۱٫۲ تریلیون دلار عبور کرده و بیش از صد و پنجاه کشور را در مدار خود قرار داده، شامل دو بازوی اصلی و مکمل است. بازوی نخست، کمربند اقتصادی جاده ابریشم است که مسیرهای زمینی و ریلی را از چین و از طریق آسیای مرکزی و ایران به سمت اروپا گسترش می‌دهد و بازوی دوم، جاده ابریشم دریایی قرن بیست و یکم است که بنادر چین را از طریق اقیانوس هند به آفریقا و مدیترانه متصل می‌سازد. این شبکه لجستیکی عظیم، تنها به معنای ساخت بتن و فولاد نیست، بلکه به معنای بازتعریف زنجیره‌های تأمین جهانی و کاهش وابستگی تجارت بین‌الملل به گلوگاه‌هایی است که به طور سنتی تحت کنترل نیروی دریایی قدرت‌های غربی بوده‌اند.

اما کارکرد عمیق‌تر و شاید خطرناک‌تر این پروژه برای هژمونی غرب، در لایه نرم‌افزاری و مالی آن نهفته است. ابتکار کمربند و جاده همزمان با توسعه فیزیکی، ساختارهای مالی موازی و مستقلی را ایجاد کرده است که دقیقاً کارکرد دلارزدایی دارند. پکن با اعطای وام‌های توسعه‌ای یوان‌محور و تأسیس نهادهایی مانند بانک سرمایه‌گذاری زیرساخت آسیا، مکانیسمی را طراحی کرده که در آن کشورها برای ساخت زیرساخت‌های خود، به جای استقراض دلار از بانک جهانی، یوان دریافت می‌کنند. این امر باعث می‌شود که پیمانکاران، تجهیزات و بازپرداخت وام‌ها همگی با یوان انجام شود و عملاً یک اکوسیستم مالی بسته و مستقل از دلار در نیمی از جهان شکل بگیرد.

تحلیل‌های کمی و داده‌های تجاری حاکی از آن است که این پروژه عامل اصلی کاهش سهم دلار در تجارت درون‌آسیایی بوده است. با ایجاد تقاضای واقعی برای یوان از طریق وام‌ها و تسویه‌های تجاری، ستون‌های سنتی قدرت دلار مانند انحصار در معاملات انرژی و الزام به نگهداری ذخایر ارزی دلاری، هدف قرار گرفته‌اند. وقتی کشوری مانند پاکستان یا ایران بتواند نیروگاه یا بندر خود را با سرمایه چینی و بازپرداخت ریالی یا



این ابتکار با حجم

سرمایه‌گذاری

انباشته‌ای که تا

نوامبر سال ۲۰۲۵ از

مرز ۱٫۲ تریلیون دلار

عبور کرده و بیش از

صد و پنجاه کشور

را در مدار خود قرار

داده.

تهاتری بسازد، دیگر نیازی به ورود به چرخه سوئیفت و تحمل ریسک‌های تحریمی آن ندارد. این یعنی کمربند و جاده، زیرساخت فیزیکی لازم برای تحقق رویاهای مالی بلوک بریکس را فراهم کرده و امکان تسویه‌های بدون مزاحمت آمریکا را عملیاتی ساخته است.

برای جمهوری اسلامی ایران، عضویت در بریکس و ادغام هوشمندانه در ابتکار کمربند و جاده، یک فرصت تاریخی و تکرارنشدنی برای خنثی‌سازی تحریم‌های دلاری و جهش اقتصادی فراهم می‌آورد. توافق جامع بیست و پنج ساله ایران و چین، در واقع نقشه راهی برای پیاده‌سازی بخش‌های مهمی از همین پروژه در جغرافیای ایران است. اجرای دقیق این توافق می‌تواند ایران را از تله درهم و وابستگی پرهزینه به صرافی‌های دبی نجات دهد؛ چرا که با ایجاد مکانیسم‌های سوآپ ارزی مستقیم میان ریال و یوان، واسطه‌های دلاری حذف شده و هزینه تجارت خارجی کشور به شدت کاهش می‌یابد.

از منظر ژئوپلیتیک و ترانزیت، قرارگیری ایران در قلب این طرح و همچنین نقش کلیدی آن در کریدور شمال-جنوب، ظرفیت بی‌نظیری برای بی‌اثر کردن تحریم‌ها ایجاد می‌کند. اتصال راه‌آهن و بنادر ایران به شبکه جاده ابریشم و کریدور روسیه و هند، به معنای آن است که جریان کالای عبوری از ایران، امنیت ملی کشور را به امنیت تجارت قدرت‌های بزرگ گره می‌زند. در چنین شرایطی، تحریم کردن ایران به معنای اختلال در تجارت چین، روسیه و هند خواهد بود که هزینه‌های سیاسی تحریم را برای غرب غیرقابل تحمل می‌کند. همچنین این اتصالات فیزیکی، امکان تسویه نفت بدون نیاز به سوئیفت را از طریق تهاتر کالا و خدمات فنی-مهندسی تسهیل می‌کند. با این حال، باید توجه داشت که این پنجره فرصت برای همیشه باز نخواهد ماند. رقابت منطقه‌ای شدیدی برای تبدیل شدن به هاب ترانزیتی و انرژی جاده ابریشم در جریان است و کشورهایی مانند ترکیه و برخی کشورهای عربی با دیپلماسی فعال و سرمایه‌گذاری‌های سنگین، آرزوی ربودن این جایگاه را از ایران دارند. ترکیه با توسعه کریدور میانی که دریای خزر را دور می‌زند، تلاش دارد ایران را از مسیر اصلی ترانزیت شرق به غرب حذف کند. بنابراین، انفعال یا تأخیر در تکمیل حلقه‌های مفقوده



تحلیل‌های کمی
و داده‌های تجاری
حاکمی از آن است
که این پروژه عامل
اصلی کاهش سهم
دلار در تجارت
درون‌آسیایی بوده
است.

ریلی و بندری، می‌تواند ایران را از مزایای این طرح محروم سازد و کشور را در انزوای جغرافیایی قرار دهد.

ایران باید با تغییر نگاه راهبردی و اولویت‌بندی پروژه‌های مرتبط با کمربند و جاده، نقش تسهیل‌گری خود را در این کلان‌پروژه تثبیت کند. تنوع‌بخشی به صادرات از نفت خام به محصولات پتروشیمی و صنعتی و ادغام در زنجیره‌های ارزش منطقه‌ای، باید محور اصلی این استراتژی باشد. پیگیری مجدانه دیپلماتیک و رفع موانع بروکراتیک داخلی برای جذب سرمایه‌گذاری‌های زیرساختی، شرط لازم برای بهره‌برداری از این موقعیت است. صرف داشتن موقعیت جغرافیایی برتر، بدون داشتن زیرساخت مدرن و قوانین گمرکی تسهیل‌گر، مزیتی ایجاد نمی‌کند.

بهره‌برداری هوشمندانه از این فرصت تاریخی، آثار اقتصادی، سیاسی و اجتماعی گسترده‌ای برای ایران در سال‌های آینده در پی خواهد داشت. از منظر اقتصادی، درآمدهای پایدار ترانزیتی می‌تواند جایگزین بخشی از درآمدهای نفتی شود و اشتغال‌زایی گسترده‌ای در مناطق مرزی و محروم ایجاد کند. از منظر سیاسی، وابستگی متقابل اقتصادی با قدرت‌های شرقی، ضریب امنیت ملی را افزایش داده و کارت‌های چانه‌زنی ایران را در عرصه بین‌الملل تقویت می‌کند. ابتکار کمربند و جاده باید به عنوان بستری برای بازگشت ایران به جایگاه تمدنی خود تفسیر شود. همان‌طور که در دوران باستان، ایران چهارراه تلاقی شرق و غرب بود، در نظم نوین جهانی نیز می‌تواند با استفاده از ابزارهای مدرن مالی و لجستیکی، نقش خود را بازپس گیرد. این مسیر، راهی عملی برای عبور از اقتصاد تحریمی و حرکت به سمت اقتصادی پویا و درون‌زا اما برون‌گراست که در آن دلار دیگر تعیین‌کننده سرنوشت معیشت مردم نخواهد بود.

۵۵

برای جمهوری
اسلامی ایران،
عضویت در بریکس
و ادغام هوشمندانه
در ابتکار کمربند
و جاده، یک
فرصت تاریخی
و تکرارنشدنی
برای خنثی‌سازی
تحریم‌های دلاری
و جهش اقتصادی
فراهم می‌آورد.

از شما خواننده گرامی صمیمانه دعوت می‌شود نظرات و پیشنهادهای ارزشمندتان را از طریق لینک زیر با ما در میان بگذارید. نگاه شما می‌تواند در ارتقای محتوای تولید شده بعدی و بهبود مسیر پژوهش‌های آینده نقش مهمی داشته باشد.



گذار موفق از گرده نوسانات ارزی و شکستن حصار تحریم، با امید بستن به تغییرات سیاسی در آمریکا راه به جایی نمی‌برد. باید با یک تغییر ریل بنیادین در حکمرانی اقتصادی از مسیر انفعال در برابر هژمونی خودکامه دلار به سمت ایجاد یک معماری فعالانه مبتنی بر ظرفیت‌های واقعی اقتصاد و نظم نوین جهانی حرکت کرد.